



WWW.Y

WWW.Y

فصلنامه الکترونیک

مجموعه‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌ها

بهار 1394

نویسنده : سایت ایکس شبه

www.x-shobhe.ir

اعتقادی – فروردین 1394

10.....

با توجه به اعتقادات ما شیعیان، هرکس در دلتی گناه کند و به آن اصرار ورزد خداوند نعمت هایش بر می‌چیند، مانند قوم سبا. با این حال در حال حاضر کشورهای هستند که لایبیک هستند و بی‌علنا آدم کشی می‌کنند مثل: ترلع اسرائیل و امریکا؛ اما نعمت‌های زلای دارند و اصلا قحطی و کمبود اب و ندارند؟ پاسخ را عقلا بگویید.

10.....

بنده به توسل از این نظر که به خدا بگویم به حق فلان کس فلان کار را فلان مشکل را حل کن اعتقاد دارم، اما نمی‌دانم اگر مستقیماً دی‌گران را صدا بزنی و از آنها کمک بخواهی اشکالی دارد بی‌نه؟ در مورد شریعت صدای ما نمی‌توضیح ده بی.

13.....

آئی در نوح البلاغه آمده است که کمال اخلاص برای خداوند، نفی صفات از اوست؛ پس مثلاً "رحمان" اگر از صفات

16.....

خداوند حساب نمی‌شود، پس چه حساب می‌شود؟

استاد! - امروز و نمی‌در ترم‌های گذشته، توسط استاد زبان بحثی شد پبامون این‌که خدا بعد از اسلام دی‌گه انسان‌ها رو رها

18.....

کرده. اصلا خدا بیکار نیست که مدام در حال چک کردن و observe و monitor باشه. پاسخ چیست؟

21.....

چرا ما باین شکر گذار خداوند باشیم و او را عبادت کنیم؟! در قبال چه؟!!

خداشناسی - دی‌گه خسته شدم. هر کار می‌کنم نمی‌تونم خدا رو برای خودم ثابت کنم. یک حسری به من می‌گه خدا وجود

دارد و یک حسری به من می‌گه خدایی وجود ندارد. من راه‌های اثبات خدا رو مطالعه کردم ولی خوب نمی‌تونم خدا رو درک

24.....

کنم. آگه ممکنه من رو از سردرگمی نجات بدی.

اگر شما در اسرائیل به دلتی می‌آمدی به احتمال زلزله یهودی می‌شدی، اگر در عربستان به دلتی می‌آمدی قطعاً مسلمان

می‌شدی، اگر در اروپا ...؛ پس دینی پدیده‌ایست که جغرافیای برای شما تعیین می‌کند. پس تعصب برای چیست...؟ آنچه مهم

28.....

است اخلاق و انسانیت است که به جغرافیای زمان و مکان محدود نیست؟

32.....

قرآن کریم و حدیث – فروردین 1394

آئی فکر کردن به نعمات بهشتی (مانند حورطلن و لذت‌های مرتبط) موجب مرتکب شدن به گناه در این دلتی نمی‌شود؟

32.....

آئی سوره التمل، آلت ده و طلّده که به حضرت موسی (ع) می‌فرماید: نترس، رسولان نزد من از چیزی نمی‌ترسند، مگر آنان که

ظلم کرده باشند و ...، دلی بر عدم عصمت انبیا نیست؟ ای از جمله "الا من ظلم" می‌توان ظالم بودن انبیا را اثبات کرد؟

35.....

هر چند که شخصاً قالی به عصمت انبیا هستم.

39.....

آئی آیه 61 در سوره بقره تنوع طلبی را منکر شده است؟

خیرات - می‌خواهم بدانم که رفتن به سر قبر اموات منابع روایی دارد. و آئی می‌شود با ارسال خیرات با آنها ارتباط برقرار کنیم؟

و لی صرفا رفتن بر سر قبر رفتن خاصیت جداگانه‌ایی دارد. البته در مورد آدم‌های عادی نه اولی خدا ..42

آلی صدق الله العالی العظیم جزء قرآن است لی نه؟ ..45.....

آلی قرآن کریم حادث است لی قدیم؟ ..46.....

سرطبری - فروردین 1394 ..49.....

بعضی از مسئولین ما می‌گویند: تحریم‌ها باعث پشرفت ما شده است، باعث شده که ما به چه و چه برسیم. اما الآن که در مذاکرات می‌گویند: اگر قرار است توافقی انجام بگیرد، باین تحریم‌ها به طور کامل برداشته شود. " سوال: به نظر مسئولین ما به

طور کلای بودن تحریم‌ها خوب است لی برداشتن تحریم‌ها؟ ..49.....

انتقاد - می‌گویند: با توجه به نامگذاری سال 1394 به نام «دولت و ملت، همدلی و همزیائی»، دیگر کسری نبائی از دولت انتقاد کند و کسائی که انتقاد می‌کنند، خلاف امر مقام رهبری عمل می‌کنند. ..52.....

تاریخ - فروردین 1394 ..56.....

چرا پهلبر اکرم صلی... علیه و آله و سلم روز فتح مکه اعلام عفو عمومی نمود؟ مگر ایشان با علم غیب نمی‌دانستند که امثال ابوسفطن و معاوی چه جنائی مرتکب شده بودند و بعدها می‌شدند؟ لی چرا حضرت علی علیه السلام قلم و کاغذ

نگوردند؟! ..56.....

حضرت موسی بعد از ماجرای قتل از مصر فرار کرد و چند سال در خدمت پهلبری بودند بعد از آن تصمیم گرفتند به مصر بازگردند و در بین راه به پهلبری مبعوث شدند و دستور آمد که به مصر برو؛ جالب این جاست که آن حضرت با این‌که خود

تصمیم داشتند به مصر بروند به خدا گفتند مصر برای من خطرناک است؟ ..60.....

خلافت - چرا پس از درخواست حضرت زهرا از علی علیه السلام برای قطع امام فرمودند: من قطع می‌کنم اما در این صورت دیگر صدای اذان را نمی‌شنوی؟ لطفا پاسخ جامع و کامل بده لی چرا که خود بنده دهها پاسخ به این سوال دادم اما هیچ

کدام قانع کننده نبود63.....

گونگون - فروردین 1394 ..66.....

خواستگاری - هم خودم به خواستگاری دختران بسطوی رفتم و هم برای خواهرم دهها خواستگار آمده است، اما هیچ کدام به نسخه نرسیده و حتی دختران با شرایط بسطوی پایین تر نمی‌رد کرده‌اند! آلی ممکن است جادو و جنبل و طلسمی لی تسخیر جری

در کار باشد؟ ..66.....

حج و عمره - حتما بخون...؛ تو تلویزیون گفته شصت و پنج هزار نفر امسال رفتن به حج. نفری نژده مظهر تومن. مبخه هفتصد و پانزده مظهر تومن. آگه دلار را سه هزار تومن حساب کریم مبخه دویست و سری و نه مظهر دلار... جالبه نه!

پولی که اونجا خرج می‌کنن به کنار... سوغاتی به کنار... حج تمتع به کنار، اونوقت کل بودجه‌ی سال نود دو پانصد و هشتاد

69. و شش مِطَلُودِ دلاره... [ادامه‌ی این انشای طولانی در متن]

چرا فرعون خواب دیده است که پسری می‌آید و حکومت او را نابود می‌کند؟ در حالی که اگر این خواب را نمی‌دید، کودکان

73. بی گناه کشته و زنان اسیر نمی‌شدند؟ آئی این با عدل خدا سازگار است؟

77. اعتقادی - اردیبهشت 1394

77. بهشت - آئی بهشت برای آدم تکراری نمی‌شود و آئی می‌شود در بهشت کار کرد تا از تکراری بودن خارج شد؟

آئی انسان با اختط خودش هدایت می‌گمراه می‌شود؟ اگر اختطور هست پس چرا از خدا می‌خواهیم که ما را هدایت کند؟ می

در جایی دیگر می‌گوییم اگر هدایت خدا نباشد ما هدایت نمی‌شویم؟ و سوال دیگر در همین مورد: چرا می‌گوییم: «رَبَّنَا لَا تُزِغْ

81. قُلُوبَنَا»؟

آئی اعتقاد به مجازات کفیه جوکفیه‌ی گناهکاران در جهنم، بدون این که هرگونه اثر اصلاحی می‌بازدارنده داشته باشد معقول و

85. منطقی است؟

توسل - اگر هدف وصال حضرت حق است، چرا با واسطه این کار صورت بگیرد؟ او چه کم دارد که با واسطه‌ای او را

بخوانیم؟ اگر در سرپرده‌های اهل بیت هم نگاه کنیم، آن‌ها بدون واسطه با پروردگار ارتباط برقرار می‌کردند... عبد می‌فقط

89. توجه به خدا داشته باشد، «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ...»

توحید - با قاعده دور و تسلسل وجود واجب الوجود اثبات می‌شود، اما برای یکتایی خداوند برهان‌هایی که خواندم چندان

بر دلم نمی‌نشیند. سوال: آئی این امکان ندارد که دو عالم با دو خدای متفاوت که از یکدیگر خبر ندارند و این دو عالم نقطه

93. اشتراکی ندارند وجود داشته باشن؟ بی‌خبری نمی‌دلی جهل نیست. لطفاً برهان قوی جهت رد این نظریه بده می.

95. قرآن کریم و حدیث - اردیبهشت 1394

خداوند در قرآن فرموده است که ما کوه‌ها را می‌خ‌های بر زمین قرار دادیم، پس چرا در نپال که بزرگترین رشته کوه‌ها را شامل

می‌شود زلزله آمده، این کوه‌ها مگر برای ثبات زمین نیست؟ البته من مشکلی با کلام خدا ندارم، ولی دکتر رفتم، تا حجام را

95. دینی خواست قرآن را رد کند این سوال را کرد؟

آسمان - در آیه 29 سوره بقره می‌فرماید "او همان‌جست که هر آنچه در زمین است را برای شما خلق کرد سپس آسمان‌های

هفتگانه را آفرید .." - طبق یافته‌های علمی، کائنات قابل رویت حدود 13.7 مِطَلُودِ سال پیش در اثر انفجاری موسوم به

مهبانگ ایجاد شده‌اند و کره زمین حدوداً 9 مِطَلُودِ سال پس از این انفجار از بقایای (خاکسترهای) ستاره‌های نسل اول می

دوم شکل گرفته است؛ حالا چگونه است که در آیه مذکور خلق آسمان (ها) از نظر زمانی بعد از خلق زمین ذکر گردیده؟

97.

101. سرطری - اردیبهشت 1394

101. بارها شریعه‌ام: با این همه منابع سرشار نفت و گاز و مس و ... چرا این همه فقر داریم؛ پول نفت چه می‌شود؟

برخی از غیر مسلمانان می‌گویند، ما حق داریم از دین اسلام انتقاد، و حتی توهین کنیم و احترام به عقاید در رابطه با اسلام جایگاهی ندارد! چون که اسلام به ما توهین کرده و غیر مسلمانان را نادان و احمق و حتی نجس می‌داند. آلی این توهین

104. نیست؟ اگر مطلبی درباره "احترام به عقاید و ..." در سایت داریم، لطفاً آن را در اختیار بگذارید.

آلی شما که به صورت گسترده (چه مجازی و چه حقیقی) با جوانان مرتبط هستید، گفته‌های معاون استاندار تهران را مبری بر این

106. که "۹۰ درصد جوانان ما امروز به واسطه رفتارهای سرطانی ما از اسلام فاصله گرفته‌اند" را قبول دارید؟

111. تاریخ - اردیبهشت 1394

111. آلی قاره امریکا قبل از کریستف کلمب کشف شده بود، و آلی مسلمانان قبل از او این قاره را کشف کرده‌اند؟

114. گوناگون - اردیبهشت 1394

حاتم طایی - دو سؤال دارم: 1- مطابق با آیه قرآن و روایات کافر و نیک کسی که نماز قبول نشود بقیع اعمالش هم قبول نمی‌شود یعنی به عبارتی حبط می‌شود. پس چگونه حاتم طایی که کافر بوده اعمالش حبط نمی‌شود و اعمالش او را از جهنم

نجات می‌دهد؟ 2- از شخصیت حاتم بر می‌آید که شخصیت بد ذات یعنی متکبری نبوده پس چرا خداوند دینی آسمانی خود را

114. به او معرفی نکرده تا ایمان ببرد. در کل می‌خواهم بدانم چرا او یکتاپرست نبوده؟

الله علی کل شیء قدی، آلی می‌شود کاری کند که خواست حقیر با خواستش یکی شود و دعایم طبق خواسته خودم مستجاب

116. شود؟

تعریف علم و حکمت و تفاوت آنها چیست؟ بجهاد می‌شود این پایگاه، بخشی را به تعریف کلمات و واژه اختصاص دهد،

119. چرا که بسیاری خطاهای فکری و ذهنی، از همین ندانستن معانی درست است.

بد حجایی - آلی فرد بد حجایی که اسم مسلمان روی یک می‌کشد بجهاد خداوند ارزشی دارد؟ اگر به بعضی از فرائض پایبند

121. باشه چطور؟

باز هم از دعا کردن بگویند، حاجت‌ها (گرفتاری‌ها) برطرف است، اما دعایمان یعنی مستجاب نمی‌گردد! چرا و چه کنیم؟!

125. (لطفاً حوصله کنید و پاسخ را کامل و با تأمل بخوانید تا ...)

آلی اگر دختر و پسری که قصد ازدواج دارند، هم سن باشند از لحاظ روانشناسی مشکلی دارد؟ دوم اینکه اگر فاصله بین دو

130. خانواده دختر و پسر از حیث مسافت کمی طولانی باشد اشکال دارد یعنی لطفاً از لحاظ روانشناسی پاسخ دهید؟

134. پاسخ‌های کوتاه - اردیبهشت 1394

س 312 - من به دختر چادری‌ام. چند روز پیش استاد گفت انسان از هر چیزی منع بشه بیشتر به طرف اون کشیده میشه

و چادر بیشتر جوانان را به گناه ترغیب می‌کند، واسه این که تو کشورهای اروپایی با اینکه خانم‌ها حجاب ندارند جلب توجه

هم نمی کنند، میخوام بچ جواب قانع کننده بهمش بدم کمکم کریین. ...134.....

س 313 - آئی می شود بگوییم ما سگ اهل بخت هستیم؟ به داستان اصحاب کهف، بیروایتی از امیرالمؤمنین (ع) درباره ده

صفت خوب سگ که اگر کسی داشته باشد، مؤمن می شود و حکایتی از دیگران استناد می کنند؟ ...135.....

س 314 - در جواب این سوال که حضرت علی (ع) چون با بظهور (ص) فامی خانوادگی بودند بعد از امتحان انتخاب

شدند، یک جواب کامل و قانع کننده برای یکی از استادان می خواستم . من هر چه قدر توضیح دادم انگار قانع کننده نبود

برای همین از شما کمک خواستم. ...137.....

اعتقادی - خرداد 1394 ...140.....

چرا بعضی از سنت های خدا تغییر کرده؟ مثلاً خدا قبلنا اقوام مختلف رو به خاطر کفر و گناهشون از بین می برد، اما حالا

نسبت به داعش و ... تقریباً بی تفاوت هست، اگر به دنبال علم بروند بیوزند و اگر به دنبال هوا و هوس شکست

می خوردند؟ ...140.....

آئی امام زمان (عج) از زمان ظهور خود خبر دارد؟ ...144.....

آئی درسته که خود بظهور اسلام هم فقط در سه حالت درارای مقام عصمت می باشد (درکلفت وحی ابلاغ و عمل به آن) و چون

به امامان بزرگوار ما وحی نمی شود امتحان دارای عصمت نیستند؟ ...147.....

قرآن کریم و حدیث - خرداد 1394 ...151.....

آب و خلقت - در مورد خلقت همه چی از آب، چرا تعمیم کلمات (کلّ شئی) به موجودات بی جان در آیه ۳۰ سوره انبیا

مقبول نباشد؟ با توجه به بحث حکایت تشریحی و تکوینی، آئی می توان از آیه سوره انبیا این نتیجه **دیگری** را داشت که

خداوند همه موجودات حتی غیرجانداران را نیز از آب خلقت داده و به بیان دیگر قبل از هر چیز در جهان آب را آفریده

است؟ ...151.....

در آیه ۱۳ سوره جاثیه خداوند همه آنچه در آسمانها (سماوات) خلق شده را در امکان تسخیر انسان معرفی می نماید، اما گوئی

روایاتی هست که براساس آنها بشر فقط می تواند آسمان اول را البته در صورت تلاش در احاطه علم خود داشته باشد، آئی

منظور از آیه مذکور نیز فقط آسمان اول بوده یا احیاناً به مسخر بودن هفت آسمان فقط برای انسان های معصوم که خلیفه او

در زمین هستند اشاره شده است؟ ...157.....

چرا آیه ۲۷ سوره فصلت جزای کافران را بدتر از اعمال بد آنها اعلام نموده؟ اما غالب آیات و روایات تاکید بر این دارند که

خدای مهربان اعمال نیک بشر را بیشتر و بهتر جزا می دهد و کافران فقط نتیجه اعمال خود را می بینند نه بیشتر. ...159.....

چرا ائمه فرموده اند: همه ما کشی نجاستی ولی کشی امام حسین از همه وسیعتر و سریعتر است؟ و آئی در حاجات دنوی و

اخروی مبخه به امام حسین توسل کرد؟ آئی صلواتی که برای امام حسین میخوسیم امتحان میباند؟ حاجتی که بر زبان نطوردیم و

162..... در دل متوسل به امام حسین شویم به ائمه می‌رسد؟
چرا در سوره یوسف، حضرت یعقوب یکبار می‌گوید از یک در وارد نشوئید و یکبار می‌گوید از درهای متعدد وارد شوئید در صورتی که یکی از این جملات منظور یعقوب را می‌رساند و این با ایجاز قرآن منافات دارد؛ و اگر بگوییم برای تاکید است، می‌شد با یک کلمه الا تاکید را برساند.
166.....

169..... سرطیسری - خرداد 1394

احمدی نژاد - امروز کشور ما در ضعیف‌ترین دوران خود چه از نظر اقتصادی چه از نظر سرطیسری و بین‌المللی بسر می‌برد ... تمام این مشکلات اقتصادی و سرطیسری و که داریم از یک کلمه است و آن هم این است که اسرائیل بانی از روی نقشه جهان حذف شود، حرف امام بود و الآن که احمدی نژاد دوباره آن را زنده کردند همه‌ها زلزله شد. آلی حرف احمدی نژاد درست بود که این همه فشار به مردم تحمیل کرده درست است که اسرائیل یک رژیم متجاوز و جعلی است و ... !
169 آقای هاشمی گفت: بطور اکرم (ص) به حضرت علی(ع) گفت: شما می‌توانید ولی باشید، اما بانی مردم شما را پسندند، چرا که واقعاً رأی‌گهوی و خواست مردم اصل معتبری است.
174.....

بارها صراحتاً از دولت فعلی انتقاد کرده‌ایم و بعضاً گفته‌ایم در این دو سال هیچ کار شاقی نکرده‌اند حالا ازتون می‌خواهم بخورده از دولت قبلی بگین. می‌خواهم ببینم بلدین از احمدی نژاد هم انتقاد کریں؟
177..... اگر کسری شخص دیگری را عمداً بکشد بانی قصاص شود. درحالی که مرگ زندگی به دست خدایست بھری مقدر شده بود که این شخص در این زمان بھرد و کشته شود. پس چرا قاتل بانی قصاص شود؟
182.....

آلی ممکن است مردم یک شهری کشوری عادت به پذیرش ظلم کنند و هیچ کاری در مقابل ظالم انجام ندهند، مثلاً نان و بنزینی و گازشان آزاد شود و در مقابل مردم فقط جوک و لطفه بسازند؟
186..... برسرو شریعت‌هایم که می‌گویند معماری و علوم در ایمان برآمده از فرهنگ عرب و اسلامی است. اگر چنین فرهنگی توانایی رشد داشت، چرا در مهد آن بھری مکه چنین رشدی شکل نگرفت؟ این علوم و معماری ایمان بود که خود را با فرهنگ اسلامی سازگار کرد نه این‌که این معماری، معماری اسلامی است! واژه‌هایی چون: اقتصاد اسلامی، معماری اسلامی، فلسفه‌ی اسلامی واژه‌هایی غلط هستند بانی گفت نگاه اسلام به اقتصاد؟
191.....

196..... گوناگون - خرداد 1394

196..... امتحانات خدا چگونه است؟ چطور بفهمیم بلایی که به سرمان آمده از ناحیه خودمان است یا خدا؟
این سوال تنها به ذهنم خطور کرده نه جایی خوندم، نه شریعت؛ خداوند رحمان به انسان احتیاط عطا کرده تا راهش را پیدا کند؛ حالا اگر می‌خواهد از خدا اطاعت کنه لی که می‌خواهد مخالفت کنه، هر کدام هم جزایی داره. اما شایع این انسان اصلاً نمی‌خواست که به دنیای بطل و خلق شه، این با احتیاط انسان در تضاد نیست؟
199.....

ازدواج / طلاق - شرعاً در قرآن آیات احادیث آمده که اگر ازدواج کره روزی را خدا می‌سازد، هرکس از ترس نداری بی فقر ازدواج نکند به خدا گمان بد برده است! آئی این درست است یا نه و منبع دارد؟ دوما چرا این همه ازدواج‌ها بعداً به علت وضعیت بد مالی به طلاق و گاهی زندان هم کشیده می‌شود.
 ..202.....

اگر 313 جوان مرد واقعی پیدا شوند امام زمان ظهور می‌کند؛ آئی دردوران دفاع مقدس 313 مرد واقعی نداشتند؟
 ..205..

آقای رائفی پور در یکی از سخنرانی‌های ایشان گفته است: «مراد از ذوالقرنین در قرآن که به معنی دو شاخه، امام زمان است، زیرا از دو شاخه‌ی بری اسرائیل و بری اسماعیل است»، آئی ایشان درست می‌گویند؟
 ..210.....

آئی فرهنگ صرفاً یک امر دینی است و فقط به متخصص دینی احتیاج دارد بی استفاده از تخصص‌های دیگر هم لازم است؟ 2.
 آئی کار فرهنگی لزوماً و حتماً باین زو نظر یک عالم دینی باشد بی همین که چهارچوب و اصول درسی داشته باشد کافی است؟ 3. آئی اگر کسانی که تحصیلات علوم دینی ندارند، وارد عرصه کار فرهنگی شوند مرتکب خطا و گناه شده‌اند؟ 4.
 هنرمندان بسطی هستند که وارد عرصه هنر شده‌اند . . .
 ..213.....



اعتقادی - فروردین 1394

با توجه به اعتقادات ما شیعیان، هرکس در دنیا گناه کند و به آن اصرار ورزد خداوند نعمت‌هایش بر می‌چیند، مانند قوم سبا. با این حال در حال حاضر کشورهای هستنکه لاییک هستند و یا علنا آدم‌کشی می‌کنند مثل: ترکیه اسرائیل و امریکا؛ اما نعمت‌های زیادی دارند و اصلاً قحطی و کمبود آب و ... ندارند؟ پاسخ را عقلی بگویید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

چه کسی گفته آنها کمبود ندارند درگیر بزرگ‌ترین و مهلک‌ترین ابتلائات نمی‌باشند؟

این اعتقاد، اختصاصی به ما شیعیان ندارد، سنت‌الله همین است. بشارت و انذار همه انبیای الهی همین بوده است - در بخش‌های تحریف نشده کتب آسمانی نیز همین آمده است - آیات صریح قرآن کریم دلالت بر آن دارد - حکم عقل نیز همین است که هر کس نعمت را ضایع کند، از دستش می‌رود و به نعمت دچار می‌گردد. در قرآن کریم با صراحت و تأکید فرمود:

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهیم علیه‌السلام، 7)

ترجمه: و آن‌گاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر واقعاً سپاسگزاری کنید، [نعمت] شما را افزون خواهم کرد، و اگر ناسپاسی نمایید، قطعاً عذاب من سخت خواهد بود.»

الف - این سنت الهی، حتی در قوانین فیزیکی دنیا و نیر رفتاری و ...، حاکم و جاری و مشهود است. اگر کسی مراقب سلامتی خودش باشد، طول عمر دارد، کمتر بیمار می‌شود و کمتر اذیت و عذاب می‌کشد، اما اگر کسی دستش را روی آتش بگیرد، حتماً می‌سوزد و اگر اصرار بر نگهداشتن آن نماید، ذغال می‌شود و حتی ممکن است کبد را از کار بیاندازد و با عفونت یا ...، او را بکشد و هلاک کند.

هر کس قدر نعمت‌های دیگری چون علم، توان مالی، اعتبار، پدر و مادر، همسر و فرزند، دوستان خوب، نظام سیاسی و اجتماعی خوب و ... را بداند و شاکر باشد، بهره‌اش را می‌برد و هر کس این نعمت‌ها ضایع کند، دچار عواقبش می‌گردد.

ب - منتهی بسیار مهم است که بدانیم "نعمت" چیست؟ - "شکر" نعمت کدام است و چگونه باید شاکر بود؟ - عذاب چیست؟ - در دنیا چگونه است و در آخرت به شکلی خواهد بود و ...؟

ج - اگر نعمت را صرفاً بجز مندی از متاع دنیوی بدانیم، وقتی در سوره حمد و نماز از خداوند متعال مسئلت می نماییم که "ما را به صراط مستقیم، صراط آن کسانی که به آنها نعمت دادی، هدایت نما"، یعنی چه؟! یعنی دعا می کنیم که ما را به راه امریکایی ها، اروپایی ها یا ژاپنی ها هدایت نماید؟! آیا سپاهیان جنایکار یزید، عمر سعد و شمر در نعمت بودند و العیاذ بالله امام حسین علیه السلام و یارانش دچار عذاب شده بودند، چون آنها آب و قدرت تسلیحاتی داشتند و اینها نداشتند؟!

د - پیش از این بسیار توضیح داده شد که همه مواهب الهی، نعمت خداست و نباید ضایع گردد، اما اصل نعمت، همان نعمت ولایت است و نعمت داده شدگان، همان صاحبان ولایت و پیروان آنها هستند، این که دیگر صریح آیهی قرآن کریم است:

«وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (النساء، 69)

ترجمه: و کسانی که از خدا و فرستاده اش اطاعت نمایند آنان (در دنیا و آخرت) همراه کسانی هستند که خدا بر آنها نعمت بخشیده از پیامبران و صدیقان و شهیدان و گواهان اعمال و شایستگان، و آنها نیکو رفیقانی هستند. هم چنین در خصوص «شکر» نیز توضیح داده شد که یعنی استفاده درست از نعمت (2). شکر در اصل قلبی و علمی است و سپس به زبان نیز جاری می شود. لذا در آیه فوق نیز به صراحت می فرماید که همراهی با "نعمت داده شدگان" در اطاعت از خدا و رسول او صلوات الله علیه و آله می باشد.

ه - با توجه به همین مفهوم و مصداق از اصل نعمت و شکر، معنا و مفهوم اصل عذاب نیز معلوم می شود. اگر اصل نعمت متاع دنیا نیست، پس اصل عذاب نیز قَلت بر خورداری از متاع دنیا نیست.

عقل بیدار و فعال - قلب سلیم - فطرت روشن - شعور - آگاهی و بصیرت - اخلاق - پیامبر اکرم و اهل عصمت صلوات الله علیهم اجمعین - وحی - اعتصام به حبل الله به صورت جمعی - چنگ زدن به ریسمان الهی (عروة الوثقی) که هیچ گاه گسسته نمی شود - حاکمیت ولایت الهی و خروج از ظلمات به نور - خلاصی از حاکمیت طاغوت که انسان و جامعه را از نور به ظلمات می برد - سلامت تن، روان و روح - امکان فردی و اجتماعی برای رشد و تقرب - شرایط مناسب برای مبدأ و معاد شناسی - اسلام شناسی، خود شناسی، ولایت شناسی و اختیار در اعتقاد به آن و امکان برای عمل صالح و ...؛ همه نعمات پایدار الهی می باشند و اهل کفر،

شرک، نفاق، فسق، فجور، فساد، معصیت، ظلم، جنایت و ...، نه تنها از آنها محروم می گردند، بلکه در دنیا و آخرت نیز دچار آثار و عواقب این محرومیت می شوند.

زیانکارترین ها:

زیان (خسران)، یعنی انسان، اصل و فرع (سرمایه و سود) را با هم از دست بدهد، و انسان به طور طبیعی در خسران است، چون هم سرمایه عمر کوتاه را از دست می دهد و هم آخرت آباد دائمی را از دست می دهد؛ مگر کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند: « وَالْعَصْرُ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ / سوره والعصر».

اما سود و زیان نیز نسبی است و مراتب گوناگونی دارد، هم رشد مراحل و مراتب دارد و هم سقوط. اما در مسیر سقوط، خداوند متعال چه کسانی را زیانکارترین می خواند؟ آنان که دچار سیل و زلزله شدند؟ آنان که دچار قحطی و کم آبی شدند ...؟ خداوند متعال می فرماید: بیایید به شما خبر دهم که زیانکارترین کیانند؟ «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (الكهف، 103 و 104)

ترجمه: بگو آیا شما را از آنهایی که از جهت عمل زیانکارترند خبر دهیم * مان کسان که کوشش ایشان در زندگی این دنیا تلف شده و پندارند که رفتار نیکو دارند.

در این آیه، دو واژه "سعی" و "صنع" به کار رفته که به معنای تلاش برای صنعت و ساختن است. انسان سعی می کند تا برای خود، چه در دنیا و چه در آخرت، کمال و رفاهی بسازد، و می فرماید: زیانکارترین کسانی هستند که هر چه ساختند تلف می شود، اما خودشان گمان دارند که خیلی سعی مفید و سازنده ای کرده اند و به رفاه و فلاح می رسند.

بدترین عذاب دنیوی:

بر همین روال، بدترین عذاب دنیوی نیز قحطی، بی آبی یا زلزله نخواهد بود، بلکه "عذاب تدریجی = درجه به درجه به تناسب انحراف" می باشد. همان طور که سعی و تلاش باطل می کند و گمان می کند که کار (صنع) خوبی دارد، همین طور درجه به درجه به سوی هلاکت می رود و نمی فهمد، چرا که اشراف علمی به جهان و عواقب و پیامدها ندارد و گمان می کند که درجه به درجه به سعادت نزدیک می شود:

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» (الأعراف، 182)

ترجمه: و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، به زودی آنها را اندک اندک (به تدریج) از جایی که نفهمند (به هلاک دنیا و عذاب آخرت) غافلگیر می کنیم.

حوادث طبیعی - بلا و عذاب:

حوادث طبیعی چون: زلزله، سیل، آشفشان، خشکسالی و ...، به خودی خود نه تنها بد نیستند، بلکه خوب و لازمه چرخه حیات طبیعی زمین می باشند، اما وقتی انسان مبتلا به آنها گردید، می شود «بلا» - بلا نیز یعنی مایه امتحانی که همراه سختی است و دلیلی نیست که هر بلایی حتماً عذاب باشد. بسیاری از بلاها برای مؤمن نعمت است.

انواع حوادث در مناطق متفاوت:

هر کسی یا جامعه‌ای با هر مشکلی که مواجه می شود، گمان می نماید که مشکل (بلا) فقط از همین نوع است و غبطه‌ی دیگرانی را می خورد که دچار آن نشده‌اند. مثل مردمی که بلای فقر را می بینند و گمان می کنند که هیچ بلایی همراه با ثروت نیست، یا این که مردم در مناطق کم آب و خشک، غبطه‌ی مناطق باران خیز و سرسبز را می خورند و اگر خشکسالی را حتماً بلایی از نوع عذاب بدانند، می گویند: مگر آنها گناه و جنایت ندارند، پس چرا...؟

اما هر منطقه‌ای، حوادث طبیعی و نیز بلا یا عذاب خودش را دارد. یک جا خشکسالی می شود، در جای دیگر سونامی می آید، در جایی دیگر سیل بخش عظیمی از کشور را زیر آب می برد و در جایی دیگر طوفان شهرها را در می نوردد و ویران می کند. سال 2012 برای امریکا وحشتناک ترین سال از شدت طوفان‌های ویگرانگر بوده است. و البته از همه اینها بدتر و مهلک تر، همان دچار شدن تدریجی به عواقب کفر، ظلم و جنایت است که امریکا و اروپا و سایر کفار و ظالمین، از هر حیث دچار آن شده‌اند و آمارهایی که از ازدیاد فقر، جنایت، تجاوز، ناامنی، ناامیدی، خودکشی، ظلم، بچه کشی، تجاوز اعضای اول خانواده به یک دیگر و ... منتشر می کنند، به خوبی گواه این مدعاست.

بنده به توسل از این نظر که به خدا بگویم به حق فلان کس فلان کار را فلان مشکل را حل کن اعتقاد دارم، اما نمی دانم اگر مستقیماً دیگران را صدا بزنیم و از آنها کمک بخواهیم اشکالی دارد یا نه؟ در مورد شنیدن صدای ما نیز توضیح دهید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

توسل، یعنی وسیله جستن برای رسیدن به هدفی معین؛ و البته بدیهی است که رسیدن به هر هدف و مقصد و مقصودی، وسایل منطبق و مربوط خود را می خواهد. کسی که می خواهد علمی را فرا بگیرد، کتاب می خواند یا نزد استاد تعلیم می بیند و کسی که می خواهد گرسنگی خود را رفع کند، خوراکی تهیه می کند و می خورد. پس علم و سیری، هدف می شود و کتاب و خوراک وسیله؛ نه

کتاب رفع گرسنگی می کند و نه تناول خوراک، علم مورد نظر را می آموزاند. هر هدفی وسیله و وسایل خودش را دارد.

الف - انسان بدون وسیله هیچ کاری نمی تواند بکند، حتی نمی تواند کلامی بگوید و یا جرعه آبی بنوشد. پس اصل و مطلق "توسل" قابل رد، انکار و تکذیب نیست، حتی اگر کسی بخواهد اصل توسل را رد کند، باید به دلایلی که ارائه می دهد، متوسل شود.

ب - رشد و قرب الی الله نیز وسیله می خواهد. رشد فیزیکی هم وسیله می خواهد، رشد معنوی هم وسیله می خواهد، رشد علمی و ایمانی نیز وسیله می خواهد، منتهی وسیله باید متناسب با هدف باشد. برای مؤمن، "قرب الی الله" هدف اصلی و غایی است، منتهی هیچ کس به خودی خود رشد نکرده و مقرب نمی شود، بلکه باید متوسل به وسایل گردد، لذا به مؤمنین که میل به قرب و شوق به لقای پروردگارشان را دارند، فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، 35)

ترجمه: هان ای کسانی که در زمره مؤمنین در آمده اید، از خدا پروا داشته باشید، و در جستجوی وسیله ای برای نزدیک شدن به ساحتش - که همان عبودیت و به دنبالش علم و عمل است - برآئید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار گردید.

وسایل قرب الی الله جل جلاله:

هر هدفی، خود مبین وسایل رسیدن به آن است. بام آسمان خراش، خود نشان می دهد که رسیدن به آن، نیازمند به وسایلی چون، هلی کوپتر، آسانسور، پله برقی، پله معمولی ... یا دست کم طناب است و کسی نمی تواند بگوید: "من خودم وسیله را تعیین می کنم و دلم می خواهد که یک ساعت توپ بازی یا تناول یک خوراک لذیذ را وسیله رسیدن به بام قرار دهم. از این رو «حسبنا کتاب الله» مردود است.

خداوند حکیم و هادی نیز خود وسایل لازم جهت توسل را معرفی می کند. عقل، قلب، فطرت، پیامبر صلوات الله علیه و آله، وحی و قرآن، امام، سنت و سیره، فقه و احکام، عبادات شخصی و اجتماعی، مثل نماز یا زکات و ...، همه وسیله هستند، نه هدف. پس هر کس به قصد قربة الی الله به آنها متوسل شود، رشد یافته و مقرب می گردد و هر کس متوسل نشد و یا قصدش الله جل جلاله نبود، رشد نیافته و به مقصود نمی رسد.

توسل در دعا:

گاهی از خداوند متعال می خواهیم که به حق محبوبش یا آن چه را که محترم شمرده، نظر لطف نماید. چه خواهیم "بحق محمد و آله الطیبین الطاهرین، صلوات الله علیهم اجمعین"، چه بگوییم: "بحق قرآن کریم"، چه بگوییم: "بحق

الشهداء و الصديقين" ... و حتی چه بگوئیم: به حق پدر و مادر ... چنان چه در دعا « بحق شهر رمضان » نیز می گوئیم. خب این یک توسل است.

اما، گاهی از وسیله و مقرب می خواهیم که وساطت کند. همین که به یک دیگر "التماس دعا" می گوئیم، خودش توسل است. پس چنان چه در امور عادی خود، از نزدیک ترین ها نزد هدف می خواهیم که ما را وساطت کند، در قرب الی الله نیز از مقربین می خواهیم که وساطت کنند و وسیله رشد، فلاح، گشایش و استجاب الهی شوند، و البته هیچ یک استقلال ندارند.

قائل شدن به استقلال در دعا یا توسل:

اساساً قائل شدن به استقلال و اثر در وجود، نسبت به هر کسی به غیر از خداوند سبحان، نه تنها اشکال دارد، بلکه شرک است. انسان کار می کند تا رزقی به دست آورد، اما می داند که رزاق اوست و کار یا کارفرما وسیله است - نزد پزشک می رود تا بیماری اش بهبود یابد، اما می داند که پزشک و دارو و مدارا و عمل به تجویز، همه وسیله هستند - هم چنین تلاوت قرآن و اقامه نماز می نماید، اما می داند که هدف اصلی یاد (ذکر) خداست و نماز و سایر احکام، همه وسیله ی قرب به او هستند، نه هدف غایی:

«اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ» (العنکبوت، 45)

ترجمه: آنچه از کتاب به تو وحی شده بخوان و نماز به پادار که نماز از فحشاء و منکرات جلوگیری می کند و ذکر خدا بزرگتر است و خدا می داند که چه می سازی.

توجه: منتهی انسان عاقل و مؤمن، برای رشد و قرب الی الله، از خودش وسیله سازی نمی کند و به آن چه او وسیله قرار داده متوسل می شود.

هر دو وجه توسل در دعای توسل:

در دعای شریف توسل، به هر دو وجه توسل تصریح شده است. ابتدا از خداوند متعال مسئلت می نماییم که به حق مقربینش نظر لطف نماید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»

ترجمه: بار الها! همانا من، از تو درخواست دارم و به سویت روی آوردم به وسیله پیامبرت، پیامبر رحمت، حضرت محمد [درود خدا بر او و خاندانش]

در انتهای دعا به وجه دوم که رجوع به وسایل است تصریح شده است و از آنها می خواهیم که نزد خداوند متعال وسیله شوند:

«وَتَوَسَّلْتُ بِكُمْ إِلَى اللَّهِ» - و توسل جستم به شما، به سوی خدا.

نتیجه: پس در هر دو حالت، هدف و غایت و قصد، خداوند متعال و قرب به او می‌باشد و برای کسی استقلال در وجود و اثر فرض یا گمان نشده است.

شنیدن صدا:

برای استجاب دعا یا توسل، الزامی به شنیدن صدای فیزیکی نیست، چنان‌که الزامی به بیان صوتی نیز نمی‌باشد، هر چند که آنان می‌شنوند. چنان‌که در اذن دخول به حرم شریف امام رضا علیه‌السلام عرض می‌نماییم: « أَشْهَدُ أَنَّكَ تَشْهَدُ مَقَامِي وَ تَسْمَعُ كَلَامِي - شهادت می‌دهم که تو مرا می‌بینی و صدایم را می‌شنوی. » اما آیا منظور فقط صدای فیزیکی است؟ یعنی اگر کسی در دلش سلام کند و یا لال باشد، یا حنجره برای صدا نداشته باشد، یا فاصله‌ای دور از حرم داشته باشد و ... آنها نمی‌شنوند؟!

مشکل این است که ما "امامان" را با خودمان مقایسه کرده و تطبیق می‌دهیم، در حالی که آنها "خلیفه الله" هستند، پس عالم باذن الله، محضر آنان است و اشراف دارند، آنها صاحب ولایت الهی هستند. چنان‌که در قرآن کریم فرمود، اعمال و حتی آثار اعمال شما را تا قیام قیامت، در امام آشکار جمع می‌کنیم:

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس، 12)

ترجمه: ماییم که مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه کرده‌اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز می‌کند همه را می‌نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین برشمرده‌ایم.

پس، باذن الله می‌بینند، باذن الله می‌شنوند، باذن الله واسطه رحمت می‌شوند. چنان‌چه فرمودند: «دل‌های ما، ظرف مشیت الهی است، چون او بخواهد، ما می‌خواهیم.»

آیا در نهج البلاغه آمده است که کمال اخلاص برای خداوند، نفی صفات از اوست؛ پس مثلاً "رحمان" اگر

از صفات خداوند حساب نمی‌شود، پس چه حساب می‌شود؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

بله، این خطبه به عنوان اولین خطبه در نهج البلاغه درج شده است. امیرالمؤمنین، امام علی علیه‌السلام در این خطبه می‌فرمایند که اول دین معرفت (شناخت) اوست و کمال شناخت در تصدیق اوست و کمال تصدیق در یگانه دانستن اوست و کمال یگانه دانستن او در "اخلاص" نسبت به اوست و « وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ » و کمال اخلاص در نفی صفات از اوست. (1)

الف - اما معنایش این نیست که رحمت، علم، حکمت، قدرت و سایر کمالات از او نفی گردد، بلکه معنایش این است که مردم آنها را "صفت" ندانند.

ب - علت را در جملات بعدی تشریح نموده و فرموده‌اند: چرا که هر صفتی غیر از موصوف و هر موصوفی غیر از صفت است، پس هر کس برای خدا صفت و موصوف قائل شد، او را "مرکب" از اجزا دیده و هر کس او را مرکب بیند، او را قابل تجزیه و شمارش دیده است... پس خداوند متعال منزّه از این صفات است (*سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ* - منزّه است خداوند از آنچه آنها توصیف می‌کنند / الصّافات، 159).

ج - صفات خدا، عین ذات او هستند؛ نه علم، حکمت و جمالش جداگانه هستند، و نه هیچکدام جدای از ذات مقدس او می‌باشند؛ بلکه همه جلوه‌های ذات هستند. پس چنین نیست که اینها صفات مستقلی باشند و خدا موصوف آنها باشد و ترکیبی این چنین وجود داشته باشد. بلکه ذات الهی "واحد و آحد" است، هستی محض و کمال محض است.

د - اینها همه "اسماء" خداوند متعال هستند. اسم یعنی نشانه؛ و خداوند متعال این اسما را نیز چه در عالم وجود و چه در کلمه و معنا و مفهوم خلق و تعین بخشید، تا انسان بتواند به واسطه آنها به او معرفت پیدا کند، او را با این اسما بخواند و یا از او با این اسما و نشانه‌هایش سخن بگوید. لذا فرمود: هر یک از این اسما را بخوانید، خود او را خوانده‌اید:

«قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ...» (الإسراء، 110)

ترجمه: بگو خدا را بخوانید یا رحمان را، هر کدام را بخوانید نام‌های نیکو از اوست.

چند نکته:

یک - چنان که مشهود است، خداوند متعال در این آیه، هم واژه‌ی "الله" را اسم خواند و هم واژه‌ی (الرَّحْمَن) را اسم خواند و هم فرمود: هر چه حُسن است، همه تجلی (اسم و نشانه‌ی) اوست.

دو - ذات اقدس الهی (و هم چنین هیچ ذات دیگری) را به جز از طریق اسم‌ها و نشانه‌هایش نمی‌شود شناخت.

سه - به ابتدای سوره دقت کنید، به ابتدای کار یک مسلمان نگاه کنید، همه با "اسم" خداوند متعال آغاز می‌شود و نه با خودش. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» - هم چنین می‌فرماید: «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى - نام پروردگار بلند مرتبه خود را منزّه بدار / الاعلی، 1» - ما که به ذات مقدس راهی نداریم که بتوانیم بشناسیم، یا مخاطب قرار دهیم و تنزیه و تسبیح نماییم، بلکه ما با "اسم" = نشانه‌ها طرف هستیم.

در این مبحث "اسم"، مباحث اصلی و کلانی وجود دارد که اگر کسی تمام عمر خود را صرف غور و غوص در آن نماید، باز هم معارف دیگری برایش باقی می‌ماند که نشناخته است.

ه - پس تمامی اینها "اسم" و نشانه هستند که هم تعین خارجی دارند (موجودات خارجی هستند) و هم تعین در لفظ و معنا دارند. منتهی ما با تاسی به آموزه‌ها و علوم، برای درک و تفهیم مطلب، دسته بندی علوم و تعلیم، آنها را "صفت" می‌نامیم و مثلاً به صفات ذاتی، صفات افعالی، صفات سلبی و ... تقسیم می‌کنیم.

تعینات خارجی اسماء الله جلّ جلاله:

بیان شد که "اسم‌ها = نشانه‌ها"ی حق تعالی، مخلوق او هستند و نه خود او (نشانه هستند، نه ذات مقدس)، که اگر تعینات خارجی (وجودهای عینی) نبود، کسی نمی‌توانست خدا را بشناسد. نمونه آن که "الله جلّ جلاله" را ابتدا با «الرحمن» می‌شناسیم و او به اشرف مخلوقاتش فرمود:

* - «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ - و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم / الأنبياء، 107»

* - از اسمای خداوند متعال «مذکر» است، چرا که فرمود: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ - پس مرا یاد کنید [تا] شما را یاد کنم / البقره، 152»، و از تعینات عینی و خارجی اسم "ذکر"، همان قرآن کریم است که فرمود: «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ - و حال آنکه [قرآن] جز تذکاری برای جهانیان نیست / القلم، 51»

* - از اسمای خداوند متعال "بارک و هادی" است و از تعینات خارجی آن را مکه‌ی مکرمه قرار داد و فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ - به یقین نخستین خانه‌ای که برای (عبادت) مردم نهاده شده همان است که در بکّه (مکه مکرمه) است که پر خیر و برکت و وسیله هدایت برای جهانیان است / آل عمران، 96».

و همین‌طور سایر اسم‌های خدا که نشانه‌های او هستند و قطعاً انسان‌های کامل - معصومین علیهم السلا - مظهر اتم (ظهور تمامی) اسمای الهی هستند.

استادا! - امروز و نیز در ترم‌های گذشته، توسط استاد زبان بحثی شد پیرامون اینکه خدا بعد از اسلام دیگه

انسان‌ها رو رها کرده. اصلاً خدا بیکار نیست که مدام در حال چک کردن و observe و monitor

باشه. پاسخ چیست؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

او استاد زبان انگلیسی است، یا استاد معارف اسلامی؟ جالب است که این روزها بسیاری از اساتید در رشته‌های مختلف، توجه و اهتمام خاصی به ایجاد انحرافات فکری در اعتقادات اسلامی دارند و از هر صحرایی گریزی به این دیار می‌زنند! تا جایی که انسان شک می‌کند که گویا برنامه‌ریزی شده است!

به این استاد بگوئید: شما باید ابتدا چند اصل مهم را رعایت کنید:

یک - وقتی برای تفکرات و علوم اعتقادی خودتان قرار دهید و بعد همت به ترجمه‌ی انگلیسی آنها بنمایید که برای دنیا و آخرت شما لازم، ضروری و بخت‌آفرین است.

دو - در مورد آن چه نمی‌دانید نیز اظهار نظر ننمایید، این دور از عقل سلیم است. مگر در مورد زبان فرانسوی یا آلمانی اظهار نظر می‌کنید؟ مگر در علوم پزشکی یا حقوق اظهار نظر می‌کنید؟ چه شده که گمان کردید حتماً باید در مورد خدا و دین اسلام اظهار نظر کنید، در حالی که هیچ علم و شناختی به هیچ کدام ندارید؟ بفرمایید: دست کم این یک آیه را در قرآن کریم به عنوان یک رهنمود حکیمانه بخوانید و در مضمون و پیام و مفهوم آن دقت فکری و عملی بنمایید:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً» (الإسراء، 36)

ترجمه: و از چیزی که بدان علم نداری (در مرحله اعتقاد و گفتار و عمل) پیروی مکن، زیرا گوش و چشم و دل، هر یک مورد سؤال قرار خواهند گرفت.

سه - و نکته سوم "اخلاق" است، بفرمایید: "اگر دین ندارید، لاقلاً آزاده باشید"، اخلاق و تعهد کاری داشته باشید، به ما زبان انگلیسی یاد دهید، نه این که وقت ما را تلف کنید و با ایجاد شبهه و اظهار نظرهای غیر علمی و غیر منطقی، سعی در ایجاد انحرافات در اعتقادات ما بنمایید و بابتش یک فرصت شغلی را در نظام و جامعه اسلامی اشغال کنید و بابتش پول هم بگیرید.

الف - او به طور کلی به خدا اعتقادی ندارد، یا دست کم اصلاً علم و شناختی ندارد و گمان دارد که ربوبیت عالم، چیزی مثل Monitoring یا در نهایت «Global Monitoring» می‌باشد. خب، حالا جهت پاسخ به او با این اندیشه سبک و علم اندک و ادعای فراوان، چه باید کرد؟ یک سلسله درس توحید گذاشت تا به مبحث خالقیت و ربوبیت برسد؟!

ب - شعار "خدا ما را خلق کرده و سپس رها کرده است"؛ شعار یهودیت تحریف شده است. آنها برای آن که حاکمیت خود بر مردمان متدین را جایگزین حاکمیت خداوند متعال نمایند، گفتند: «يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ - دست خدا بسته است». یعنی ما را خلق کرد و رها نمود، دیگر کاری بر عهده و توان او نیست، در نهایت یک روزی هم ما را جمع می‌کند. خداوند منان نیز به خاطر این ادعای پوچ و افترای به خدا، آنان را لعنت کرد (از رحمت خود دور کرد) و آنان را مفسد نامید:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» (المائدة، 64)

ترجمه: یهود گفت دست خدا بسته است، دستشان بسته باد و از رحمت خدا دور باشند، برای این کلمه کفری که گفتند، بلکه دستهای خدا باز است، می دهد بھر نحوی که بخواهد، و به زودی بسیاری از آنان در موقع نزول قرآن به طغیان و کفر خود می افزایند. و ما بین یهود و نصارا (بنا بر قولی) و یا بین افراد یهود (بنا بقول دیگر) عداوت و بغضی انداختیم که تا روز قیامت امتداد داشته باشد. هر وقت آتشی برای جنگ افروختند خدا خاموشش نمود علاوه بر این، اینان با گناهان و تکذیب پیغمبران و کوشش در محو اسم پیغمبر از تورات در زمین فساد می انگیزند.

نظریه پردازان معاصر غربی نیز هر جا بتوانند، اصل وجود خدا را انکار می کنند و اگر نتوانند، می گویند: «اگر خدایی هم باشد، دیگر کاری با ما ندارد، او فقط خلق کرده است».

ج - این استاد آن قدر نمی فهمد که "آیا رها کردن بندگان، دور از حکمت نیست؟! و آیا "ربوبیت عالم هستی، از بی کاری است" که می گوید: خدا بی کار نیست که چنین کند؟!

د - این استاد آن قدر نمی فهمد که رها شدن و فاصله میان خالق و مخلوق - رب و مربوب - رازق و مرزوق - ممکن الوجود با واجب الوجود - قائم بالذات و قائم به غیر، به مثابه "رفتن به عدم" می باشد. پس فقط همین طوری و بدون فکر شعاری داده است. البته گمان نکنید که "احمق" است، بالاخره استاد دانشگاه است، بلکه مأمور به این شبهه پراکنی ها و ایجاد اعوجاجات در اندیشه های اعتقادی می باشد.

ه - برخی نه تنها هیچ گاه (حتی برای مطالعه) به قرآن کریم رجوعی نکرده اند، بلکه به خاطر عناد و لجاجشان، از هر فرصت و امکانی برای رد و تکذیب قرآن کریم سوء استفاده می کنند. اما اینها چون می دانند که مخالفت صریح با قرآن کریم، به ویژه در یک محیط علمی و جمع دانشجویان مسلمان، مقبول نمی افتد و جهل و عنادشان را آشکار می سازد، بدون آوردن اسم قرآن، یا رد و تکذیب آیه ای خاص، مفاد و مفاهیم صریح آن را تکذیب می کنند.

*** -** عالم محضر خداست و چیزی از احاطه علمی و منظر خداوند متعال خارج نمی باشد:

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (الأنعام، 103)

ترجمه: دیدگان، او را درک نمی کند ولی او دیدگان را درک می کند و او لطیف و دانا است.

*** -** او نه تنها به تمامی احوال بندگان علم و بصیرت دارد، بلکه جهان را بیهوده نیافریده که پس از آفرینش رها نماید، و بالتبع نه تنها تمامی اعمال را ثبت و ضبط می کند، بلکه آثار آنها را تا قیامت ثبت می نماید:

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس، 12)

ترجمه: ما مییم که مردگان را زنده می کنیم و آنچه کرده اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز می کند همه را می نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین برشمرده ایم.

نکته: دقت کنید که او می خواهد اصل "ولایت و امامت" را رد کند، منتهی از این راه وارد شده است. یعنی روش بیان و تکذیب غیر مستقیم، که اثرش از مستقیم بیشتر است. چرا که مدعی است: «خداوند پس از آخرین آنها، بندگانش را رها نمود! یعنی ولایت و امامتی در کار نیست. انسان را رها کرده است». یعنی تا بعثت خاتم الانبیاء صلوات الله علیه و آله، بشر را با گسیل انبیا هدایت نمود و پس از آخرین آنها، بندگانش را رها نمود! یعنی ولایت و امامتی در کار نیست.

خب، اگر خداوند و هدایت تا اسلام را قبول دارد، حال اوست که باید برای "رها کردن" دلیل و برهان بیاورد، نه این که شما پاسخگو باشید. دلیلش نیز هم باید منطبق با عقل باشد و هم منطبق با اسلام. چرا که سخن از خدا و اسلام دارد. آیا رها کردن علیمانه و حکیمانه است؟ آیا خودش به واسطه‌ی پیامبرش فرمود که دیگر شما رها می شوید؟ یا این آقا (و امثالش در طول تاریخ) از خودش درآورده است؟

پس به او نصیحت کنید:

بر بساط نکته دانان خودفروشی شرط نیست
یا سخن دانسته گو ای مرد عاقل، یا خموش

چرا ما باید شکر گذار خداوند باشیم و او را عبادت کنیم؟! در قبال چه؟!!

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

ظهور و بروز این قبیل سؤالات و گاه شبهات در ذهن، به دلیل عدم آشنایی لازم با معانی، مفاهیم و مقاصد می باشد. مثل این که ندانیم مفهوم و حقیقت "شکر" چیست؟ و بگوییم: حالا چرا باید شاکر باشیم؟ یا ندانیم مفهوم و حقیقت "عبادت" چیست؟ و بپرسیم: چرا باید عابد باشیم و او را عبادت کنیم؟ اما وقتی معانی و مفاهیم (حتی تا حدودی) روشن شد، بسیاری از سؤالات و شبهات ذهنی بر طرف می گردد.

الف - کسی می پرسد: «در مقابل چه؟» که چیزی به کسی می دهد و یا خدمتی به او می کند، اما نمی خواهد این اعطا یا خدمتش، رایگان و بی بهره برای خودش باشد، و می خواهد که متقابلاً چیزی در عوض به او برسد و انتفاعی ببرد. اما انسان چه دارد که اعطا و لطف و کرم خدا نباشد؟ مالک چه چیزی هست؟ یا خداوند سبحان، چه نیاز، نقص و کمبودی دارد که انسان بخواهد با خدمتش در غالب شکر، عبادت و اطاعت، آن را بر طرف کند؟ هر چه هست از اوست و مال اوست.

ب - در عین حال می فرماید نظام خلقت را بر اساس «کار و اجر» قرار دادم - هر سعی و تلاشی دیده خواهد شد - و آن چه خودم به شما داده‌ام را از شما می خرم.

در این بازار، فروشنده انسان مؤمن است، کالا جان و مال است، خریدار خداوند متان و مالک است، و بالاخره "بها"، بهشت جاوید و سعادت ابدی می‌باشد. چنان چه فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ هُمْ الْجَنَّةَ...» (التوبة، 111)

ترجمه: در حقیقت، خدا از مؤمنان، جان و مالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد، خریده است

شکر:

ما گمان می‌کنیم که "شکر" یعنی سپاسگزاری لفظی. مثل این که وقتی کسی چیزی به ما می‌دهد و یا خدمتی می‌کند، با الفاظی چون متشکر، ممنوم، سپاسگزاری می‌کنم و ...، از او قدردانی می‌کنیم.

اما چنین نیست؛ بلکه "شکر" در حقیقت، ظهور و به ثمر رسیدن "نعمت" است. یا به تعبیر دیگر، "شکر نعمت"، استفاده بینه از نعمات الهی و ضایع نکردن آنها می‌باشد؛ و البته وقتی نعمت الهی درست استفاده شده و به ظهور و ثمر می‌رسد که اولاً انسان بداند مالک و اعطا کننده‌اش خداوند متان است و ثانیاً آن گونه که خودش برنامه داده استفاده کند و ثالثاً بداند که نعمت امانت است و خودش امانتدار است و باید پاسخگو باشد. هر چند که فایده امانتداریش، به خودش بر می‌گردد.

به این می‌گویند و می‌گوییم: «قدرشناسی». قدر شناسی نیز یعنی «اندازه شناسی». انسان قدر و اندازه و ارزش هر نعمتی را بداند. به عنوان مثال: قدر آب و نقش آن را در حیات، سلامتی، کشت و ...، بداند و شکرش به این است که درست استفاده کند و اسراف ننماید، قدر سلامتی را بداند، قدر همسر و فرزند را بداند و یکی از مصادیق "شکر" نیز اذعان و اقرار به زبان است. بالاخره زبان نیز نعمتی است و باید درست استفاده شود و از بهره‌هایش این است که انسان، باورها، نیازها، سپاس‌ها و دعاهايش را به زبان آورد. اما باید صادق باشد، وگرنه به او می‌گویند: «دروغ‌گو، منافق». یعنی باید آن چه انسان به زبان می‌آورد، مُصدّق عقل، قلب و اعمالش باشد، وگرنه لفظ و صدا است و اثر خاصی ندارد. مثل کسی که عادت کرده "استغفر الله" بگوید، اما اصلاً به گناهش توجه ندارد و هم چنان ادامه می‌دهد و هیچ نگران و پشیمان نیز نمی‌باشد. آیا اگر شما پولی به نیازمندی دهید، او بگوید: متشکر؛ اما آن پول را دور بیاندازد و یا هدر دهد، شما او را شاکر می‌نامید؟!

عبادت:

عبادت نیز به معنای "بندگی و وابستگی صرف به معبود" است، که مستلزم شناخت خدا، شناخت خود، شناخت معاد و باور آن می‌باشد. این باورها، "بندگی" می‌آورد و بندگی در عمل نیز ظهور و بروز تحقق می‌یابد. بدیهی است که هیچ کس نمی‌تواند از "عبادت و بندگی" جدا شود، چرا که انسان فطرتاً "عبد" آفریده شده و بالتبع نیازمند و عاشق معبود خویش است، و خطاها همه در جایگزینی إله‌ها و معبودهای کاذب ریشه دارد. مثل

کسی که طاغوت، هوای نفس یا بت را معبود خود فرض کند. همین طور است کسی که خود را بنده‌ی قدرت، ثروت، شهوت و ... می گرداند.

*- پرستش و بندگی هر معبودی، الزامات خود را دارد. برای کسی که پول و ثروت هدف غایی و معبود است، معنا ندارد که به سراغ رانت، رشوه، ربا، کلاهبرداری یا اقسام تعاملات ناسالم نرود - برای کسی که قدرت معبود اوست، معنا ندارد که به سراغ ظلم، جنایت، استعمار و استثمار دیگران نرود ... و بندگی و عبادت الله جل جلاله نیز در ایمان به او، امید به لقای او و اطاعت از اوامر او در هر یک از حالات یا امور شخصی، اخلاقی، عبادی، اجتماعی و ... می باشد.

پس چنین شخصی "عابد" است، نه آن که فقط زیاد نماز می خواند، زیاد روزه می گیرد و یا قرآن را از حفظ می خواند. خوارج و اهل کوفه و وهابی و داعشی، همه نماز و روزه و تلاوت دارند.

فایده‌ی شکر و عبادت:

خداوند متعال منزله از هر نقص و کاستی می باشد، او "سبحان" و "غنی" است. پس فایده‌ی هر شکر و عبادتی، به خود شاکر و عابد بر می گردد. به عنوان مثال در مورد "شکر" بسیار صریح و علنی اعلام فرمود:

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهیم، 7)

ترجمه: و به یاد بیاورید آن زمانی را که پروردگارتان اعلام کرد که اگر سپاسگزاری کنید، حتما افزونتان دهم و اگر کفران کنید، عذاب من بسیار سخت است.

*- دقت کنیم که نفرمود اگر شاکر نعمتی باشد، آن نعمت را زیادتر می کنم، بلکه فرمود خودتان را فزونی می دهم (لَأَزِيدَنَّكُمْ) «اگر شکر کنید، افزونتان دهم»، یعنی اگر از نعمت‌های من، بر اساس آن اهداف و برنامه‌ای که خودم دادم، درست استفاده کنید، رشد و نمو پیدا می کنید و مراحل ضعف و نقص را به سوی کمال و تقرب، پشت سر می گذارید.

یا در مورد عبادت خودش، به رسولش حضرت مسیح علیه السلام و سایر رسولانش امر فرمود که بگویند:

«إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (آل عمران، 51)

ترجمه: به یقین خداوند پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را بپرستید، این است راه راست.

پس مخلوق و بنده‌ی خدایی که مبدأ خلقتش الله جل جلاله است (اَنَا لِلَّهِ) - و بازگشتش به سوی اوست (اَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)، اگر خداوند را هدف قرار داد، او را معبود خود شناخت و از او اطاعت و فرمانبرداری کرد (تسلیم شد و اسلام آورد)، بر صراط مستقیم رشد و تعالی قرار می گیرد، اما اگر چنین نشد، یقیناً دیگری را معبود می گیرد و از صراط مستقیم خارج می شود. پس به انحطاط، انحراف و هلاکت می افتد.

پس اثر "شکر"، رشد و کمال خودمان است، و اثر "عبادت" نیز قرب الی الله است که باز یعنی "رشد و کمال". اثر تمامی احکام فردی و اجتماعی نیز همان "رشد و کمال" است. رشد و کمال انسان، در تجلی بیشتر اسماء الله در اوست. در خلیفه الله شدن و به رنگ صبغة الله در آمدن است. خداوند متعال خود شاکر و غفور است و از بندگانش خواسته که "شکر" را به تمام معنا در خود تجلی دهند و نسبت به دیگران نیز بخشنده باشند. خداوند علیم است و از بندگان خواسته که تجلی علم باشند، حلیم است و خواسته که حلیم باشند و ...

خداشناسی - دیگه خسته شدم. هر کار می کنم نمی تونم خدا رو برای خودم ثابت کنم. یک حسی به من میگه خدا وجود دارد و یک حسی به من میگه خدایی وجود ندارد. من راه های اثبات خدا رو مطالعه کردم ولی خوب نمی تونم خدا رو درک کنم. اگه ممکنه من رو از سردرگمی نجات بدین.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

نجات همگان (ما، شما و ...) از تمامی سردرگمی ها و گرفتاری ها به دست اوست. از تفکر، تأمل، بصیرت، مطالعه و تحقیق نیز هرگز خسته نشوید، چرا که شاخصه ی انسان همین است و تا عمر هست، این ویژگی ارزشمند نیز وجود دارد.

به قول مرحوم علامه آیت الله محمد تقی جعفری: حیات معقول، یعنی انسان عاقل سؤال دارد، پس کسی که سؤال نداشته باشد، عقل ندارد.

او ما را در "تکوین" و "تشریح" هدایت نمود، اما اختیار را سلب نمود [که این خود کمال است] - عقل، فطرت، الهام، نبی، رسول، وحی و امام بر ایمان قرار داد، اما انتخاب را به خودمان واگذار کرد، تا این کمال در ما ظهور و بروز یابد و فرمود: چون راه رشد از راه گمراهی کاملاً روشن و مشخص گردید، پس دیگر ایمان را (به صورت تکوینی و در خلقت) به شما تحمیل نمی کنم، چرا که هنر شما در همین در تشخیص "معقول از موهوم" و نیز "اختیار و انتخاب" شماست.

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْعَيِّ» (البقره، 256)

ترجمه: هیچ اکراهی در این دین (اعتقادات) نیست، همانا کمال (راه رشد) از ضلال (راه گمراهی) متمایز شد. و، البته برای آن که یک عده با ساده اندیشی یا اغراض؛ سوء استفاده نکنند و نگویند که پس ما آزادیم که موحد یا کافر باشیم و هیچ فرقی بین این دو نیست، در ادامه همین آیه فرمود که کفر به طاغوت (درونی و بیرونی) و ایمان به الله است که دستاویز محکمی برای رشد و هدایت شما می باشد.

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

ترجمه: پس هر کس به طغیانگران کافر شود و به خدا ایمان آورد، بر دستاویزی محکم چنگ زده است، دستاویزی که ناگسستنی است و خدا شنوا و دانا است. (همان)

منطق و نظم فکری:

چه آن کس که خدا را شناخته و ایمان آورده و چه آن که نشناخته و تکفیر می کند و یا آن که مردد است، نظام مندی این عالم را نمی تواند منکر شود، پس باید بداند که "تفکر" و "مطالعه و تحقیق"، یا بهتر بگوییم: "کار ذهن برای شناخت" نیز نظم و اصول خود را دارد که به صورت نظری (تئوری) در موضوع و بحث «منطق» مطرح می شود. پس اگر ذهن و فکر از نظم لازم در مطالعه ی یک موضوع برخوردار نباشد، و عقل و احساس و نفس به هم گره بخورد، خلط مبحث شود، دلایل با موهام مخلوط گردد و ...، تردید و تشکیک و انکار پیش می آید.

شناخت و احساس:

شناخت [چه خدا و چه غیر خدا] کار عقل است نه احساس. عقل فقط و فقط با براهین و دلایل کار دارد و در پذیرش یا عدم پذیرش، هیچ نقشی برای احساس قائل نمی باشد. اگر کسی بگوید: «یک احساسم می گوید حیات پس از مرگ وجود دارد و یک احساسم می گوید وجود ندارد»، عقل اصلاً دخالت نمی کند. اما اگر بگوید: دلایلی بر اثبات دارم و دلایلی برای نفی دارم، عقل وسط می آید و حکم می کند که کدام دلایل درست است و کدام یک مردود است و دیگر دلیل محسوب نمی گردد.

اثبات و نفی:

اگر چه این دو کلمه در کنار هم می آیند و به لحاظ معنا نیز نقطه ی مقابل یک دیگر هستند، اما کار عقل روی این دو متفاوت است.

اگر کسی بگوید: «دلیلی برای اثبات ندارم»؛ نمی تواند "نفی" کند، چرا که ممکن است دلیلی باشد که او نمی داند - اما اگر بگوید: «دلیلی برای نفی ندارم»، یعنی وجودش اثبات شده است.

پس یکی از راه های اثبات عقلی توحید همین است و برخی این روش را «برهان خلف» می نامند که این نیز یکی از روش های شناخت عقلانی است. یعنی عقل سؤال می کند که «آیا دلیلی منطقی و محکمی، برای نفی وجود خدا وجود دارد؟» پس اگر نباشد، وجود او نزد عقل اثبات شده است.

انواع روش های عقلانی:

*- گاه انسان از بالا به پایین نگاه می کند، ابتدا "نور" را می بیند و با "نور" اشیای دیگر را می بیند، وجود و هستی را می بیند و سپس به صورت های تجلی او نگاه می کند. در این نوع نگاه، دیگر درباره ی خود «نور»،

شک و تردیدی وجود ندارد، چرا که "نور" خودش آشکار و پیداست و سبب پیدایش چیزهای دیگر می شود. لذا از یک سو فرمود: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - خداوند نور آسمانها و زمین است / التور، 35» - و از سوی دیگر به زبان رسولانش پرسید: «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - آیا در خدایی که آفریننده آسمانها و زمین است شکی هست؟ / ابراهیم، 10» و البته این مقام معرفتی اولیای خداست.

*- گاه انسان از پایین به بالا نگاه می کند (که ما عموماً این گونه هستیم، مگر خواص اولیا)، مثلاً می گوید: اگر اینجا روشن است و همه چیز را می بینم، پس لابد "نور" هست؛ و البته ممکن است به دنبال مبدأ و منشأ نور نیز بگردد.

در این نگاه با دیدن آثار، نشانیها و تجلی "هستی و کمال"، به خود "هستی و کمال محض" پی می برد. مثلاً اگر صنعتی را دید، می فهمد لابد "صانعی" دارد، اگر باغی منظم را دید، می گوید: لابد "باغبانی" دارد، و اگر زمین و آسمان و هر چه در آن هست را دید، می گوید: لابد و قطعاً "خالق و خدایی" دارد که حی و علیم و حکیم است.

مثالهای متذکرانه خدا برای این گروه (عموم):

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» - آیا آنان به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟

«وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ» - و به آسمان که چگونه برافراشته شده؟

«وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ» - و به کوهها که چگونه (بر سطح زمین) کوبیده شده و قامتشان بالا رفته؟

«وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ» - و به زمین که چگونه گسترده شده است؟

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ» - پس تذکر ده (یادآوری کن)، که تو (به عنوان رسول) تنها تذکردهنده ای (الغاشیه، 17 تا 21)

نکته - اول:

حالا برخی یا ساده هستند و یا مغرض، بدون تفکر و تأمل در نمودها می گویند: "چون به شتر اشاره کرده، پس اسلام برای عربها بوده است!" گویا حتماً باید از دایناسور یا دولفین و بوفالو نام می برد تا دینی همگانی باشد(!؟)؛ اما اگر کسی بی غرض تأمل و تفکر کند، می بیند و می فهمد که چرا این مثالها (هر چند که مثالها و دلایل بیشتر و متنوع تری نیز در سایر آیات هست) را بیان داشت. در واقع به آیات و نشانههایی اشاره کرده که برای همه ملموس و مشهود است.

*- نفرمود: "به شتر نگاه کنید"، بلکه فرمود: "به چگونگی خلقت آن توجه کنید تا خالق شناس شوید". بالاخره انسان یا عوام بیابان نشین است و با شتر سر و کار دارد، یا دانشمند زیست و جانور شناسی است، که شتر در

میان حیوانات، خلقتی بسیار پیچیده‌ای دارد، و منافع بسیار برای انسان دارد، از پوست و شیر و گوشت و حمل نقل در بیابان‌های و رمل‌ها و ... گرفته تا حمل نقل در بیابان‌های و رمل‌ها، با تحمل گرسنگی و تشنگی.

*- فرمود: "به آسمان نگاه کنید"، بلکه فرمود: "در چگونگی رفعت و بلندی آن تفکر کنید"؛ بالاخره انسان یا عوام و بیابان نشین است و نشسته به آسمان و خورشید و ماه و ستارگان نگاه می‌کند، یا دانشمند علوم "هوا - فضا"، نجوم و ... می‌باشد. پس برای همه دلیل و برهان است.

و همین طور سایر مثال‌هایی که آورده، از بیابانگرد، چوپان و کشاورز ساده، تا دانشمند زمین‌شناسی و ... را رهنمود و دلیل است.

نکته - دوم:

پس او "نور = وجود = هستی و کمالی" است که در درون و برون انسان و عالم خلقت تجلی کرده است؛ و انسان به هر چه بنگرد، اول "نور = او" را می‌بیند؛ اول هستی و هستی بخشی را می‌بیند و بعد صور و ماهیات گوناگون را می‌بیند. انسان چه بخوهد و چه نخواهد، چه بفهمد یا نفهمد، چه توجه کند و یا نکند، وقتی به دستش می‌نگرد، اول "وجود" آن را می‌بیند، بعد شکل و رنگ و هیئت آن را می‌بیند.

پس انسان با نگاه عقل، اگر حیات دید، می‌فهمد خالقش «حی» است - اگر علم دید، به وجود علیم پی می‌برد - اگر زیبایی دید، به وجود "جمیل" پی می‌برد، و هم چنین است شهود عقلی، قلبی، فطری و حتی درک محسوسات که با حس مادی درک می‌شوند.

نکته - سوم:

اما "عقل" که ابزار شناخت است و به نور علم بیشتر می‌شناسد - قلب که ابزار فهم (درک) و بالتبع «حبّ و بغض» می‌باشد و در یک کلمه "فطرت" که سرشت آدمی است، با بی‌توجهی، غفلت، به کار نگرفتن، اشتغال به نفس و نیازها و خواهش‌های نفسانی (حیوانی)، معیوب و محبوب می‌گردند. یا مثل گنجینه‌های گرانبهایی که در زیر خروارها خاک مدفون شده‌اند، نورافشانی نکرده و مورد استفاده و بهره‌وری قرار نمی‌گیرند و البته ابلیس و یا سایر شیاطین انس و جنّ نیز از همین راه نفس وارد شده و میل به انحرافات را القا (وسوسه) می‌کنند.

در چنین حالتی نیز شک‌ها، تردیدها و شبهاتی پیش می‌آید که دیگر مبنای عقلی، قلبی، فطری و علمی ندارند، بلکه ریشه در گرایشات و تمایل‌ها و خوشایندهای نفسانی دارند. انسان باور خداوند متعال را که مستلزم بندگی و اطاعت اوست، مزاحم خواهش‌های نفسانی می‌بیند، تقوا را مزاحم و حصار برای گردش و چرخش و چرای این حیوان (بدن) می‌بیند و برای توجیه خود و دیگران، بانه‌هایی را تحت عنوان تردید، شک، شبهه، باور نکردن، یقین نیاوردن و ایمان مطرح می‌کند که معلوم نشود و نگویند که عقلش را به کار نگرفته است.

همین انسان اگر فقط لحظه‌ای به خودش برگردد، با ایمان به " لا إله إلا الله " عمل کند و خودش را از قید انواع و اقسام بندگی‌ها برهاند خلاص کند، غل‌ها و زنجیرهای وابستگی‌های گوناگون را از دست و پای خودش باز کند، همه وجودش گواهی می‌دهد به «الا الله» و زمین و آسمان و هر چه در آنهاست، گواهی می‌شود به «سبحان الله». لذا پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمودند: « مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ » - هر کس خود را شناخت، خدای خود را شناخت.

سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ

اگر شما در اسرائیل به دنیا می‌آمدید به احتمال زیاد یهودی می‌شدید، اگر در عربستان به دنیا می‌آمدید قطعاً مسلمان می‌شدید، اگر در اروپا...؟! پس دین پدیده‌ایست که جغرافیا برای شما تعیین می‌کند. پس تعصب برای چیست...؟! آنچه مهم است اخلاق و انسانیت است که به جغرافیای زمان و مکان محدود نیست؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

چه کسی گفته استقامت در معرفت، شناخت و ایمان تعصب است، اما اصرار بر جمود فکری و جاهلیت کفر با تمام قدمتش تعصب نیست؟! اینگونه ادعاها را به طرق گوناگون طرح کرده و می‌کنند و جالب آن که صدها پاسخ قاطع هم گرفته‌اند، اما هم چنان چشم و گوش خود را بسته و دهان را باز کرده و مرتب مثل یک نوار، همان حرف اول خود را تکرار می‌کنند، پس آیا پاسخ به این متعصبین در کفر و الحاد فایده‌ای دارد؟! وقتی می‌خواهند در داخل ایران علیه اسلام ضد تبلیغ کنند، می‌گویند: "این دین عربی است!" اینجا نیز بدون هیچ دلیل و منطقی می‌گویند: "دین را جغرافیا تعیین می‌کند" و شما را وادار می‌کنند بدون این که از مدعی دلیل بخواهید، به دنبال پاسخ مستدل باشید! آیا این ترفند و فریب دیکتاتور مآبانه نیست که کسی هر چه دلش خواست بگوید و دیگران در نفی و اثبات به دنبال دلیل و منطقی و سند باشند؟! بگویند تعریف دین، انسانیت و اخلاق چیست و سپس برای آنها هویت جغرافیایی و یا فرامری تعیین کنند.

الف - حضرات موسی و عیسی علیهما السلام، هر دو فلسطینی بودند. اکثریت غالب امریکایی‌ها و اروپایی‌ها نیز مسیحی و تعدادی هم یهودی بوده و هستند. حال دین آنها را جغرافیا تعیین کرده است؟!

ب - ریشه‌ی (تشکیلاتی و سازمان یافته‌ی) حکومت طواغیت، فرعونیت و شیطان‌پرستی نیز مصر بوده است، پس چرا امریکایی‌ها و اروپایی‌ها بیش از دیگران مشیّ فرعونیت دارند، فراماسون تشکیل می‌دهند، نمادهای شیطان‌پرستی مصری را همه جا به کار برده و تبلیغ می‌کنند و ...؟!

ج - در مهد اسلام که مکه و مدینه در عربستان سعودی فعلی باشد و هم چنین سایر مناطق اسلامی، چه عربی و چه غیر عربی، همیشه بی‌دین، کافر، مشرک، منافق، مسیحی، یهودی، ظالم، جنایتکار و ... بوده و اکنون نیز بسیار هستند؟ روزانه نیز بسیاری از دین خارج می‌شوند؛ اینان اهل کدام سرزمین جغرافیایی هستند؟!

د - در امریکا، اروپا، چین، ژاپن، نپال، هندوستان، فیلیپین، روسیه و ...، تعداد بسیاری مسلمان بوده و هستند و تعداد بسیاری نیز گروه‌گروه به اسلام می‌گروند؟ دین آنها را نیز جغرافیا تعیین کرده است؟!

انسانیت:

به وقتش می‌گویند: "انسانیت و اخلاق" مهم است که مرز جغرافیایی ندارد و به وقتش می‌گویند: "انسانیت و اخلاق و حتی عقلانیت، واژگانی شعاری، استعاری، اعتباری و غیر حقیقی هستند"، بالاخره کدامش درست است؟ پایبند به "انسانیت و اخلاق" باشیم یا نباشیم؟!

حال بپرسید: انسانیت و اخلاق یعنی چه و ویژگی‌ها آن چیست؟ چه کسی تعریف و معین می‌کند و شما از کجا آورده‌اید؟!

نمی‌شود همین‌طوری شعاری و روی هوا، دو تا کلمه «انسانیت و اخلاق» را عَلم کنند و با آن کلّ دین حق که سراسر انسانیت و اخلاق است را تخطئه کنند.

باید بگویند که "انسان یعنی چه؟ چگونه تعریف می‌شود؟ فرقی با حیوان چیست؟ ویژگی‌های انسانی‌اش کدام است و چگونه حاصل می‌شود؟ از کجا آمده و به کجا می‌رود؟ چگونه رشد می‌کند و چگونه به انحطاط کشانده شده و به هلاکت می‌رسد؟ باید و نبایدهایش چه هستند؟ ... و خلاصه آن چه در پاسخ می‌گویند: از کدام منبع است و به کدام دلایلی مستدل می‌باشد؟

همه اینها می‌شود «دین»، چه دین حق (اسلام) باشد و چه ادیان باطل کفر. آنها هم دین هستند. در اسلام همه این موارد تعریف شده و همه حدودها بیان شده است، آنها هم تعاریف دین خودشان را بیاورند، با سه تا کلمه «جغرافیا، انسانیت و اخلاق»، آن هم بی‌معنی، هیچ مشکلی از انسانیت و اخلاق حل نمی‌شود. دین حق برای همین انسان‌شناسی و انسان‌سازی است، آنها به جز تعصب در نفی دین، چه دارند؟!

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (الأنبياء، 10)

ترجمه: و حَقًّا که ما به سوی شما (و همه آیندگان) کتابی نازل کردیم که در آن یادآوری شماست (تعریف انسان، مبدأ و هدف انسان، گرایش‌ها و حب و بغض‌های انسان، چه باید کرده‌ها و نباید کرده‌های انسان و ... در آن است) آیا نمی‌اندیشید؟

اخلاق:

اخلاق یعنی چه؟ همین‌طور یک کلمه مقدس و خوشایند روی هوا، برای دلخوشی و لبخند است، یا معنی و مفهوم و مصداقی هم دارد؟ آیا ملاکی دارد؟ فرق اخلاق خوب و اخلاق بد چیست؟ چرا آنان که منکر خدا و دین خدا هستند، دست آخر به نفی ارزش و ضد ارزش می‌رسند؟

اخلاق، یعنی موضع‌گیری انسان در قبال هر چیزی و هر کسی و هر امری. موضع‌گیری هر انسانی در قبال توحید و معاد، نبوت و ولایت، اخلاق اوست - موضع‌گیری انسان در قبال حکومت و سیاست، اخلاق اوست - موضع‌گیری انسان در قبال پدر، مادر، همسر، فرزند، همسایه، کار، تأمین معاش، تجارت، دوست، دشمن و ...، اخلاق اوست - موضع‌گیری انسان در قبال کشش‌های معنوی، چون ایمان و تقوا و نیز نیازها و کشش‌های مادی، چون تمامی شهوات و از جمله غریزه جنسی، اخلاق اوست. هر کسی در مقابل هر امری، موضع خاصی دارد که همان اخلاق اوست. یکی پولی ببیند بر می‌دارد، امانتی به او داده شود، بر نمی‌گرداند، کلاهبرداری می‌کند، به نوامیس خود و مردم تعرض می‌کند، به کشور و ملتش خیانت می‌کند ...، اینها همه اخلاق است. عکس آن نیز اخلاق است. ایمان، تقوا، عفت، حیا، وفا، صداقت، مجاهدت فی سبیل الله و ... نیز اخلاق است. *

* حال چه کسی حق دارد تعریف کند که انسان چگونه موضعی (اخلاقی) باید داشته باشد؟ تعاریف بی‌دینان از انسانیت و اخلاق (موضوع) که به جز جنگ، خونریزی، نسل‌کشی، قتل، جنایت، ظلم، تجاوز، فسق، فساد و تباهی ... و بدتر از همه توجیه فلسفی و نظری آن، حاصلی نداشته است.

* این مواضع (چه در دین حق و چه در دین باطل)، اصول و فروعی دارند که به هم پیوسته هستند. موضع‌گیری (اخلاق) در جهان‌بینی، موضع‌گیری در امور اعتقادی به توحید و معاد (چه نفی و چه اثبات)، همه تعیین‌کننده حدود و ثغور موضع‌گیری انسان در سایر موارد و اعمال و رفتارهای شخصی و اجتماعی او هستند. از این رو، همان که برای هدایت مردم به سوی "کفر به طاغوت و ایمان به الله جلّ جلاله" برگزیده شد و مردم را به توحید خواند تا خدا آنان را از "ظلمات" به "نور" هدایت کند و به امر خدا (وحی)، هستی را تعریف کرد و چه باید کرده‌ها و چه نباید کرده‌های انسان برای رشد و تعالی فرد و جامعه را بیان نمود، یعنی حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ همانا (در حقیقت و قطعاً) من برای به کمال رساندن مکارم اخلاق مبعوث

شده‌ام.» (کنز العمال، ج 13، ص 151)

حالا همین طوری بگویند: دین جغرافیایی است و مهم انسانیت و اخلاق است، و لابد تعریف انسانیت و اخلاق و حدود آن را نیز خودشان از غرب گرفته و تحمیل می کنند!

www.x-shobhe.ir



قرآن کریم و حدیث - فروردین 1394

آیا فکر کردن به نعمات بهشتی (مانند حوریان ولذت‌های مرتبط) موجب مرتکب شدن به گناه در این دنیا نمی‌شود؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

قبل از پاسخ، دقت کنید که (شیطان نفس و شیاطین بیرونی) برای دور نگه داشتن ذهن انسان از تفکر در آیات قرآن کریم، معارف اسلامی و فکر کردن به آخرت، از چه راه‌هایی وارد می‌شوند؟! حتی از راه خود خدا و آخرت و پرهیز از گناه و ... نیز وارد می‌شوند!

الف - فکر کردن هیچ گاه موجب گناه نمی‌شود، البته به شرطی که عاقلانه باشد. تمامی گناهان به خاطر همین فکر نکردن عاقلانه، به ویژه در خصوص معاد است. در احادیث و روایات بسیار تصریح شده است که دو ساعت فکر کردن، از عمری عبادت بالاتر است و تصریح شده است که دین و ایمان به زیادتی نماز و روزه نیست، بلکه به زیاد فکر کردن در کار خداست. در قرآن کریم آیات بسیاری تأکید بر تفکر دارد:

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (آل عمران، 191)

ترجمه: آنان که خدا را ایستاده و نشسته و (خفته) بر پهلوهای خود یاد می‌کنند، و در (اسرار) آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (و از ته دل یا توأم با زبان می‌گویند) پروردگارا، این (دستگاه عظیم) را بیهوده نیافریدی، تو (از کار بیهوده و باطل) منزهی، (و لا بد برای هدف والای تکلیف ذوی العقول و حصول استحقاق ثواب و عقاب در دنیا و فعلیت آن در آخرت است) پس ما را از عذاب آتش نگاه دار.

ب - خداوند متعال هر آن چه در آسمان‌ها و زمین خلق کرده را رام (مسخر) انسان نموده (قابل دسترسی علمی و عملی قرار داده) است، همه را نشانه (آیات) قرار داده است، تا انسان "تفکر" کند و به وحدانیت و عظمت او بیشتر پی‌برد. با دیدن علم، علیم را بشناسد، با دیدن زیبایی جمیل را بشناسد، با دیدن قدرت، قادر را بشناسد ...، اینها همه تجلی اسمای جمال و جلال الهی است:

«وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (الجماعه، 13)

ترجمه: و آنچه در آسمانها و آنچه در این زمین است همه را که (وجود و حفظ و تدبیرشان) از اوست به سود شما مسخر نمود. حقا که در این (تسخیر) نشانه هایی (از توحید و قدرت و رحمت او) است **برای گروهی که می اندیشند.**

ج - خداوند متعال تمامی انبیا و رسولان و کتب آسمانی را برای هدایت فرستاده است. قرآن کریم و تمامی آیات آن را، چه تاریخ و قصص باشد، چه حکمت و استدلال و احکام باشد، چه خبر از گذشته یا آینده و آخرت باشد را برای فکر کردن و در نتیجه هدایت شدن به رشد و کمال فرستاده است. حال می گویند: "آیا تفکر در آنها در موجب ارتکاب گناه نمی شود؟! - خب ببینید این یعنی چه؟ یعنی خدا آیاتی فرستاده که تفکر در آنها موجب معصیت خودش می شود؟ این که رد علم، حکمت و هدایت باری تعالی و اثر قرآن کریم در هدایت بشر است!

«بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (التحل، 44)

ترجمه: با دلایل روشن (معجزات) و کتاب های پندآموز آسمانی (آنان را فرستادیم) و به سوی تو نیز این ذکر (قرآن) را فرو فرستادیم تا برای مردم آنچه را که به سوی آنها نازل شده روشن کنی و باشد که بیندیشند.

د - انسان متشکل از روح و جسم است؛ در این دنیا و آن دنیا، روح و جسم دارد. روح لذتها و المهای خودش را دارد و جسمش نیز لذتها و المها (خوشاینها و ناخوشاینها) خودش را دارد. نه روح آدمی از خوردن یک پرس چلوکباب خوشمزه لذت می برد و نه جسم آدمی از مطالعه فهمیدن یک حقیقت علمی چاق و فربه می شود. توجه زیادی به نفس و پرخوری، روح را از بی توجهی خسته می کند، مطالعه نیز چشم و احیاناً ذهن را خسته می کند. نماز شب، روح را ارتقا و کمال می بخشد، اما حتماً جسم را خسته و بی خواب می کند. پس، انسان در بهشت لذایذی برای جسمش دارد و لذایذی برای روحش؛ در جهنم نیز دردها و المهایی برای جسمش دارد و دردهایی برای روحش؛ و در قرآن کریم به تمامی این موارد تصریح شده است، تا انسان فکر کند، بداند، تعقل کند و بفهمد، و با بصیرت و اختیار، انتخاب نماید.

تفکر یا تخیل:

تخیل و وهم، قبل از تفکر و تعقل است. منتهی برخی در همان مرحله تخیل و وهم می مانند و از آن به وادی تفکر و تعقل صعود نمی کنند.

چرا کودک بازی را دوست دارد، اما وقتی بزرگ شد، دیگر دنبال آن بازیها نمی رود [و البته وارد بازیهای مشابه و بزرگتر می رود]، چون قوه تفکر و تعقل او هنوز کامل نشده و در وادی «تخیل و توهم» غوطه ور است. او یک اسباب بازی را واقعی فرض می کند و یک ماشین را دستش می گیرد و گمان می کند که این ماشین واقعی است و

خودش مالک و راننده‌ی آن می‌باشد؛ با دستش آن را حرکت می‌دهد و با دهانش نیز صدای متور، آگروز یا ترمزش را در می‌آورد. - خب نام این فعالیت ذهن دیگر تفکر نیست، بلکه تخیل است.

بازی‌های بزرگان:

همین کودک، با همین تخیلات بزرگ می‌شود، اما اگر به وادی تفکر و تعقل وارد نشود، هم چنان مشغول بازی با اسباب‌هایی در اندازه‌های بزرگتر می‌شود. بازی خانه‌سازی، ماشین‌بازی، پلیس بازی، جنگ بازی و ... برای او این امور اسباب و وسایل رشد نیستند (چون تفکر و تعقل ندارد)، بلکه هم چنان وسیله‌ی سرگرمی و بازی هستند، لذا فرمود اگر به این دنیا چنین نگاه شود، «لهو و لعب» است، یعنی بیهودگی و بازی است، متاعی برای فریب خود و دیگران است.

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَهَوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْعُرُورُ» (الحديد، 20)

ترجمه: بدانید که زندگی دنیا، در حقیقت، بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی شما به یکدیگر و فزون‌جویی در اموال و فرزندان است. [مثل آنها] چون مثل بارانی است که کشاورزان را رُستنی آن [باران] به شگفتی اندازد، سپس [آن کشت] خشک شود و آن را زرد بینی، آن گاه خاشاک شود. و در آخرت [دنیا پرستان را] عذابی سخت است و [مؤمنان را] از جانب خدا آمرزش و خشنودی است، و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست.

بازی‌های فکری بزرگان:

همین‌ها اگر در مقام اندیشه نیز قرار گیرند، چون تفکر و تعقل‌شان هنوز آکبند مانده، با اندیشه نیز بازی می‌کنند، یعنی در همان وادی "تخیل و توهم" سیر می‌کنند، مرتب نظریه می‌دهند و به جای تفکر و تعقل در رد یا اثبات نظریه‌ی خود یا دیگران، از این گمان‌ها و ظن‌های تبعیت و پیروی هم می‌کنند، در حالی که می‌دانند این نظریه‌ها، به هیچ وجهی جایگاه حقیقی و علمی ندارند.

«وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (یونس، 36)

ترجمه: و بیشتر آنها (در اعتقاداتشان) جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند، با آنکه بی‌تردید (ظن و) گمان از هیچ حقی بی‌نیاز نمی‌سازد، همانا خداوند به آنچه می‌کنند داناست.

تفکر یا تخیل در مورد بهشت و جهنم:

بیان شد که انسان متشکل از جسم و روح است و برای هر کدام نیز خوشایندها و ناخوشایندهایی وجود دارد که در قرآن کریم به تمامی موارد آن تصریح شده است. البته برای این که انسان پس از تخیل، درباره‌ی آنها تفکر و تعقل نماید.

مثال: فرض کنید کسی در ذهنش، بر خورداری از خانه‌ای مناسب را تخیل و تصور می‌کند، سپس تفکر می‌کند که چگونه می‌تواند به چنین خانه‌ای دست یابد، لذا برنامه‌ریزی و تلاش می‌نماید - اما دیگر اصلاً تفکر نمی‌کند، بلکه تا این تخیل در ذهنش ایجاد شد، وارد توهم شده و در اتاق‌ها و حیات و حمام این خانه سیر و سلوک می‌کند؛ بديهی است که او دیر یا زود، با صدا و تلنگری از وادی تخیل بیرون می‌آید و می‌بیند که نه تنها خبری از خانه و اتاق و حمامش نیست، بلکه هم عمرش را تلف کرده و هم دستش خالی است. مرگ و معاد نیز همین‌طور است.

***-** پس اگر کسی با خواندن یک آیه درباره نعمات و لذا اید جسمی بهشت، وارد تخیل شد، مثلاً حوریان را تصور کرد و بعد در اوهام فرو رفت و در نیامد، مشکل از اوست نه از آیات و یا تفکر در آنها - به او باید گفت: لطفاً کمی هم در تخیل عذاب‌های جهنم فرو برو، شاید به تو نزدیکتر باشد و این تخیل سبب گردد که تفکر کنی و کاری کنی که از این عذاب‌ها به دور مانی - چنان که تخیل در نعمات بهشت نیز باید سبب گردد تا انسان تفکر کند و کاری کند که به این نعمات دست یابد.

کار فکر:

کار فکر، کنکاش، جستجو، کاوش و برنامه‌ریزی برای رسیدن و تحقق خواسته است. کار عقل و وحی نیز جهت مثبت دادن به تفکر است. پس اگر تفکر مبتنی بر عقل و وحی شد، سبب رشد می‌گردد، اما اگر مبتنی بر نفس شد، تفکر شیطانی می‌گردد. پس حتی دیدن یک دیوار یا خواندن یک زمان نیز می‌تواند انسان را به تخیل و تفکر گناه بکشاند.

آیات قرآن کریم نیز برای تخیل و اوهام نیست، بلکه برای تفکر و تعقل نازل و ابلاغ گردیده است.

آیا سوره النمل، آیات ده و یازده که به حضرت موسی (ع) می‌فرماید: نترس، رسولان نزد من از چیزی نمی‌ترسند، مگر آنان که ظلم کرده باشند و ...، دلیل بر عدم عصمت انبیاء نیست؟ آیا از جمله "الا من ظلم" می‌توان ظالم بودن انبیا را اثبات کرد؟ هر چند که شخصاً قایل به عصمت انبیا هستم.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

وقتی کسی متنی (چه قرآن و چه هر متن دیگری) را به قصد فهم مفهوم و مقصود و اخذ نتایج متفاوت قرائت می‌کند، در واقع نظر به تفسیر آن متن دارد، لذا نه تنها دیگر نمی‌تواند به ظاهر جملات بسنده کند، بلکه باید

معانی کلمات، مفاهیم و ... را نیز به درستی بدانند. به عنوان مثال، در ادبیات ذیل، گلکاری، می، ساغر، ساقی و ...، هیچ ربطی به طرح نو، آن هم برای فلک و نیز عشق و مجاهدت ندارد:

بیا تا گل برفشانیم و می در ساغر اندازیم فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم
اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد من و ساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم

حال به بحث برگردیم. آیات مورد نظر و ترجمه‌ی آنها به شرح ذیل می‌باشد:

«وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَوَمَ يُعَقَّبُ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيْ الْمُرْسَلُونَ
(التَّمَلُّ، 10)»

ترجمه: و عصایت را بیفکن، پس چون آن را دید که همانند ماری تیز رو به سرعت حرکت می‌کند، رو به پشت برگشت و (چنان رفت که) به پشت سر نگاه نکرد، (ندا آمد) ای موسی، مترس که همانا فرستادگانم در نزد من نمی‌ترسند.

«إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي عَفُورٌ رَحِيمٌ» (همان، 11)

ترجمه: مگر کسی که ستم کرده سپس از پی بدی نیکی آورده باشد که من آمرزگار و رحیم هستم.

الف - چون زبان فارسی نسبت به عربی کلمات کمتری دارد، ما ناچار شدیم که واژگان متفاوت را به یک معنا ترجمه کنیم. به عنوان مثال: به "رحمان، جواد، معطی و کریم"، در یک کلمه "بخشنده" می‌گوییم؛ و همین‌طور به "خوف، خشیت، رهبت و حتی تقوا" در یک کلمه "ترس یا بیم" می‌گوییم؛ در صورتی که هر کدام معنای خاص خود را دارند. به همین دلیل در ادبیات قرآنی بین "خشیت و خوف" فرق گذاشته است، چنان که شاهدیم در یک آیه‌ی کوتاه، هر دو واژه را در کنار هم قرار داده است، پس معلوم می‌شود که هر کدام معنای خاص خود را دارند، در حالی که در فارسی هر دو را به "ترس" ترجمه می‌کنیم:

«وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» (الرَّعَد، 21)

ترجمه: و کسانی که با آنچه خدا دستور داده با آن پیوند شود می‌پیوندند (پیوند انسان با خدا و رسولان و خویشان و اولی الامر و جامعه) و از پروردگارشان می‌هراسند و از سختی محاسبه (در قیامت) می‌ترسند.

ب - خشیت و خوف:

خشیت - خشیت آن انفعال درونی است که از اعتقاد به عظمت موجودی عظیم و تأثیر آن در هر امری نشأت می‌گیرد. به عنوان مثال می‌فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» - به درستی که از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می‌ترسند / فاطر، 28 - و یا می‌فرماید: «ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ» - این [پاداش جنت] برای کسی است که از پروردگار خود بترسد».

خوف - اما خوف اقسامی دارد، گاهی در مقابل «حزن = اندوه»، گاهی در مقابل «رجاء = امید» و گاهی در مقابل «امن = مصونیت از خطر» قرار می گیرد.

ج - خشیت ها و خوف هایی خوب و خشیت ها و خوف هایی بد و مذموم هستند. به عنوان مثال: خداوند می فرماید: آیا آن تجارتی که خشیت کساد (وَتِجَارَةٌ مَخْشُونٌ كَسَادَهَا) آن را دارید، نزد شما محبوب تر از من است؟ دقت شود که در اینجا نمی فرماید "خوف از کساد، بلکه می فرماید: خشیت از کساد"؛ این خشیت مذموم است، اما خشیت از خداوند متعال ممدوح است.

همین طور راجع به خوف، آیات زیادی از قول انبیا می خوانید که به امت گفته اند: من از خدا می ترسم (إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ / المائدة، 28)، یا از عذاب بر شما بیم دارم (إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ / الأعراف، 59)، اینها همه "خوف" درست و خوب هستند، اما در برخی موارد نیز گفته می شود که این خوف لزومی ندارد.

د - خوفی که در آیهی مورد بحث مطرح شده، «خوف در مقابل امن» است که بسیار خوب و ممدوح است. چرا که انسان عاقل باید از به خطر افتادن "امنیت" خود در تمامی شئون و زمینه های مادی و معنوی بترسد تا بتواند با انفعال به موقع، خود را حفظ نماید.

پس این طبیعت آدمی است که وقتی با صحنه ی هولناکی که امنیت اش را به مخاطره می اندازد مواجه شود، بترسد و اگر راهی برای مقابله ندید، فرار کند. این نه ضعف است و نه مغایرتی با عصمت، یا حتی شجاعت دارد. انسان اگر دید کوه ریزش می کند، مار یا حیوان وحشی حمله می کند و ...، از امنیت خود می ترسد و چاره اندیشی می کند. چه معصوم باشد و چه غیر معصوم.

ه - اما این که فرمود: نترس و انبیا نزد من از چیزی نمی ترسند، معنایش این نیست که انبیا ذاتاً دارای چنین مقام و فضیلتی هستند، پس تو ای موسی نقصی داری که می ترسی! بلکه تعلیم و تربیت نبوت است. حضرت موسی علیه السلام در آن هنگامه، لحظاتی بود که مخاطب وحی قرار گرفته و به نبوت رسیده بود، لذا به تعلیم داده و این وادی را می شناساند و می فرماید: بدان نزد من (لَدَيَّ) مقام امن است، در اینجا خطری مرسلین مرا تهدید نمی کند، حتی خطرهای طبیعی. یعنی چنین نیست که وقتی نبی با من صحبت می کند، کوهی بر سرش فرود آید و یا ماری به او حمله کند و حتی اگر عذابی نازل گردد، ابتدا نبی از معرکه دور می شود - نه این که هیچ گاه، هیچ خطری انبیا را تهدید نمی کند، پس هیچ گاه نباید از امنیت خود بترسند و چاره اندیشی کنند (مثل مقابله، فرار، پنهان شدن و ... - که در همه انبیای الهی مشاهده شده است). پس این تعلیم و تربیت است، نه مذمت و سرزنشی به خاطر نقصان یا معصیت.

و - سپس مقوله "خوف" را تعلیم داده و می‌فرماید، در غیر انبیا نیز جایی برای خوف جز از خودم نیست، همه در محضر حق تعالی هستید که رحمان و رحیم و حفیظ است، پس به غیر از کسانی که ظلم می‌کنند (**إِلَّا مَنْ ظَلَمَ**) خوفی نیست، (**وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** / البقره، 112) - حتی آنها که ظلم کرده‌اند نیز اگر توبه کنند و بازگردند، بدی‌های خود را به نیکی مبدل کنند (**ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ**) [مثل انبیا] نباید بترسند، چرا که من [خداوند متان] غفور و رحیم هستم (**فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ**).

این جمله یعنی خوف و رجای شما که به گذشته و آینده‌ی شما بر می‌گردد و در "امنیت" ایمانی و آخرتی شما نیز تأثیر می‌گذارد، به خطر نمی‌افتد، مگر به علت "ظلم"ی که به خودتان و دیگران می‌کنید؛ پس اگر برگردید و اصلاح کنید، آن هم جای خوف ندارد.

ز - "ظلم" نیز معانی و مراتب خود را دارد. هیچ یک از انبیا و اولیای الهی نبوده‌اند که معنا و مفهوم « **الهی ظَلَمْتُ نَفْسِي** » را به طریقی نگفته باشند. در اینجا کسی که نمی‌داند و یا کسی که هم نمی‌داند و هم اغراض و بیماری‌های قلبی دارد، زود نتیجه می‌گیرد که: پس [العیاذ بالله] همه ظالم بودند، چون اقرار به ظلم خود کردند، پس معصوم نبودند؛ در صورتی که اولاً معنای "ظلم" در این اظهار عبودیت‌ها و عجزها متفاوت است و در ثانی این معرفت و فهم، خود اسباب رشد و کمال است. چه کسی می‌تواند "شکر" خدا را در مقابل نعماتش به جای آورد؟

از خوف‌ها (ترس‌های) پیامبر عظیم الشان، صلوات الله علیه و آله:

« **إِنِّي لَا أَخْوَفُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا، أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَحْزَنُهُ إِيمَانُهُ، وَأَمَّا الْمِشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ كَفْرُهُ، وَلَكِنْ أَخْوَفُ عَلَيْكُمْ مُنَافِقًا عَالِمَ اللِّسَانِ؛ يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ، وَيَعْمَلُ مَا تُنْكِرُونَ** » (میزان الحکمة، محمدی ری شهری، ج 9)
ترجمه: من برای امت خود از مؤمن و مشرک نمی‌ترسم؛ زیرا مؤمن را ایمانش مانع [از لطمه زدن به جامعه اسلامی] می‌شود و مشرک را نیز همان کفرش سرکوب می‌کند، اما ترس من برای شما از منافق زبان بازی است که حرف‌هایی می‌زند که شما بدان اعتقاد دارید و کارهایی می‌کند که شما به آنها اعتقاد ندارید.

« **شَرُّ مَا أَخْوَفُ عَلَيْكُمْ إِتْبَاعُ الْهَوَىٰ وَ طَوْلُ الْأَمَلِ، فَاتَّبِعِ الْهَوَىٰ يَصْرِفْ قُلُوبَكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَ طَوْلُ الْأَمَلِ يَصْرِفْ هِمَمَكُمْ إِلَى الدُّنْيَا... / بحارالانوار، ج 74، ص 117** »؛

ترجمه: بدترین چیزی که بر شما بیمناکم، پیروی از هوای نفس و طول آرزوست؛ هواپرستی، دل‌هایتان را از حق برمی‌گرداند و آرزوی دراز، همت‌های شما را به دنیا مصروف می‌سازد...

« **إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخْوَفُ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي هَذِهِ الْمَكَاسِبُ الْمَحْرَمَةُ وَ الشَّهْوَةُ الْخَفِيَّةُ وَ الرَّبَا** / همان، ج 50، ص

ترجمه: بیشترین بیمی که بر امت خودم پس از خویش دارم، این کسب‌های حرام (در آمدهای نامشروع) و شهوت پنهانی و ریاست.

«إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِسْتِخْفَافًا بِالذِّينِ وَ بَيْعِ الْحُكْمِ وَ قَطِيعَةَ الرَّحِمِ وَ أَنْ تَتَّخِذُوا الْقُرْآنَ مَزَامِيرَ، تُقَدِّمُونَ أَحَدَكُمْ وَ لَيْسَ بِأَفْضَلِكُمْ / همان، ج 2، ص 49»

ترجمه: بر شما از آن بیم دارم که دین، سبک شمرده شود؛ حکم و داوری (قضاوت) خرید و فروش شود؛ پیوندهای خانوادگی از هم بگسلد؛ قرآن را وسیله ساز و آواز قرار دهید و کسانی را جلو بیندازید که برترین شما نیستند.

آیا آیه 61 در سوره بقره تنوع طلبی را منکر شده است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

ابتدا باید جهت درک بهتر در اخذ یا انتقال پیام (فهمیدن و فهماندن پیام)، به مفاهیم کلمات کاملاً دقت نماییم. انکار، یعنی کسی چیزی که هست را بگوید نیست، یا آن را به رسمیت نشناسد، قبول نکند، رد کند و ... - که البته در هر موضوع یا جمله‌ای به یکی از این معنایی خاص که مترادف هستند، تأکید می‌شود. از این رو گاهی منظور ما از «انکار» نفی از موجودیت است و گاه رد کردن و قبول نکردن یک اصل، یک رفتار، یا یک فرهنگ یا عادت است که وجود دارد، اما ما قبول نداریم و آن را رد می‌کنیم. چنان که در قرآن کریم کفار و مشرکین را اهل انکار حقایق عالم هستی خوانده و در جای دیگر خودش دستور به «نهی از منکر» می‌دهد. اما گاهی مقصود "نکوهش" است؛ و البته در آیه مطروحه نیز هیچ بحثی از انکار نیامده است، اگر چه در ترجمه‌ها، کفر به انکار ترجمه شده است.

آیه‌ی مطروحه در سؤال و ترجمه آن به شرح ذیل است:

«وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مِمَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسْكِنَةُ وَبَأُوؤُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ» (البقره، 61)

ترجمه: و چون گفتید ای موسی ما بیک خوراک نمی‌توانیم بسازیم پروردگار خویش را بخوان تا از آنچه زمین همی رویاند از سبزی و خیار و سیر و عدس و پیازش برای ما بیرون آورد، گفت چگونه پست‌تر را با بهتر عوض می‌کنید؟ به شهر فرود آئید تا این چیزها که خواستید بیابید؛ و ذلت و مسکنت بر آنان مقرر شد و به غضب

خدا مبتلا شدند زیرا به آیات الهی کافر بودند (حقایق را می پوشانند و رد می کردند) و پیامبران را بناروا همی کشتند زیرا نافرمان شده بودند و تعدی همی کردند.

ماجرا:

ماجرا از این قرار بود که قوم بنی اسرائیل که دوازده تیره بودند، همگی بسیار عنود، لجوج، بهانه گیر، متعصب، دیر فهم، مدعی و طلبکار و دمدمی مزاج بودند. با هر معجزه‌ای اظهار ایمان می کردند، اما به سرعت گوساله پرست می شدند.

در ماجرای غرق فرعون، حضرت موسی علیه السلام آنها را به معجزه الهی از آب رد کرد و به صحرای خشکی رسیدند. آنها تا آن صحرا را دیدند، معجزه‌ای به این بزرگی یادشان رفت و معترض شدند که این موسی! تو اینجا ما را از تشنگی خواهی کشت. حضرتش به امر خدا با همان عصا به سنگی زدند که دوازده چشمه از آن جوشید و فرمودند: هر طایفه از چشمه خودش بنوشد:

«وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ **أَثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا** قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ كَلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (البقره، 60)

ترجمه: و (به یاد آرید) هنگامی که موسی برای قوم خود آب تولید گفتیم: عصای خود را بر آن سنگ بزن. پس دوازده چشمه از آن جوشید (برای دوازده سبط از نسل یعقوب)، هر گروهی آبشخوار خود را شناخت، (و گفتیم) از روزی خداوند بخورید و بیاشامید و در روی این زمین تبهکارانه حرکت نکنید. **ملاحظه:** دقت شود که نفرمود نخورید، نیاشامید و ...، بلکه فرمود تبهکاری (فساد) نکنید.

تنبلی و هوسرانی:

اما آنها پس از آن که تشنگی خود را بر طرف کردند و دیدند چشمه‌ها جوشیده است، به جای آن که ایمان بیاورند و طبق فرمان عمل کنند، باز تنبلی کردند و مدعیانه گفتند: ما نمی توانیم با یک نوع خوراک صبر کنیم، از خدا برای ما انواع خوراکی‌ها را بخواه! سبزی، خیار، سیر، عدس و پیازش را بخواه!

جهالت:

انسان‌های تنبل و مدعی، اغلب ضمن زیاده‌خواهی، جاهل هم هستند و بالتبع خیر و شرّ خود را تشخیص نمی دهند، گزاف را به اندک بهایی از متاع دنیا می فروشند. لذا به آنان عتاب کرد که چگونه این موهبت عظیم الهی را رد می کنید و پیاز و سیر و خیار می خواهید، خب طبق دستور وارد این سرزمین شوید، همه اینها برایتان مهیا می باشد و البته اگر از خدا و رسولش اطاعت نکنید، به بدترین عذاب‌ها معذب می شوید.

ملاحظه: یعنی خدا امکان را فراهم نموده و می فرماید طبق دستور من عمل کن تا به هر چه می خواهی برسی؛ بشر می گوید: خیر، من همین جا نشسته‌ام، خودت از آسمان برام بفرست!

درس و عبرت:

این قضیه، فقط نقل یک واقعه‌ای نیست که در زمان ایشان اتفاق افتاده باشد و صرفاً جهت نقل تاریخ بیان شده باشد؛ بلکه مانند تمامی قصص قرآن، سراسر حکمت، درس و عبرت است برای همگان. هم چنان بسیاری تنبل هستند - بسیاری نافرمان هستند - بسیاری می گویند: خدا خودش با امام زمانش بیاید و این مشکلات را اصلاح و کمبودها را برطرف کند - بسیاری نعمات کلان را به بهایی اندک می فروشند و حتی دین و آخرتشان را با کمی فایده و لذت دنیوی معامله می کنند.

هنوز بسیاری هستند که حاضرند خواری و ذلت و بندگی و نوکری طواغیت را گردن نهند و در مقابل به آنها سیب زمینی و خیار و پیاز رایگان یا ارزان داده شود. آیا حتی در مملکت خودمان که نظام اسلام ولایی بر آن حاکم است، این رفتارهای سفیهانه را در برخی از مردم و مسئولین نمی بینیم؟! نمی گویند: همه چیز را بدهیم تا امریکا راضی شود به ما حلوا و سلوایی بدهد!؟

سنت الهی در عذاب:

سنت الهی بر این است که برای رشد، کمال، سعادت و رفاه دنیوی و اخروی، ضمن اعطای عقل، شعور، فطرت، اختیار و ...، پیامبر، وحی و امام (پیشوا) نیز می فرستد و می فرماید چنین کنید و چنان نکنید تا به سعادت و خواسته‌هایتان برسید. (چنان که در این آیه نیز می فرماید: همه خواسته‌های شما آنجا هست و نمی فرماید که خواسته‌های شما بد یا خوب است) - هم چنین سنت الهی بر این است که اگر کسی اطاعت و تبعیت نکرد، نه تنها به نعمات و مواهب نمی رسد، بلکه دچار نعمت و عذابش (عواقب نافرمانی و یاغی گری) نیز می گردد. در آیات دیگری آمده که آنها پس از خیار و سیر و پیاز از جانب خدا، باز هم راضی نشدند و گفتند: یا موسی! خودت با خدای خودت برو و این سرزمین را فتح کن، وقتی پیروز شدید، ما وارد می شویم! عین همین‌ها که می گویند: خدا با امام زمانش دشمنان را سرنگون کند، امور را اصلاح کند، مشکلات را برطرف کند ... بعد ما می آییم!

خداوند متعال نیز آنان را به خاطر این تنبلی‌ها، بی‌ایمانی‌ها، سستی‌ها، بی‌بصیرتی‌ها، مخالفت‌ها، هدف گرفتن متاع دنیا، بی‌استقامتی، ارزان فروشی و ... معذب کرد تا چهل سال در بیابان بمانند. همان‌گونه که اقوام مسلمان که کافر به طاغوت نشدند، مؤمن بالله نشدند، از رسول خدا صلوات الله علیه و آله و فرامینش اطاعت و تبعیت نکردند، قرآن را پشت سر گذاشتند، ولایت خود، دیگران و طواغیت و فراعنه زمان را به ولایت الهی ترجیح دادند و ... به عقوبتش دچار شدند.

نکوهش یا انکار:

پس خداوند متعال این تبلی، سستی و نافرمانی را مورد نکوهش قرار داد و افزود: اینها فاسدند و اینها رسولان و فرامین الهی را "تکفیر" می‌کنند. انبیا را می‌کشند، در حالی که حق با آنان است، زیاد را به کم می‌فروشد و در حق خود و دیگران، ظلم و تجاوز می‌کنند.

تنوع طلبی:

پس، ملاحظه فرمودید که در آیات فوق، نه بحث از «تنوع طلبی» است و نه "انکار یا نکوهش" آن، بلکه بحث از بی‌ایمانی، کفر، ظلم و تعدی، سستی، نافرمانی، بی‌بصیرتی، زیاد را با کم معاوضه کردن ... و نکوهش آن می‌باشد.

اما اصل تنوع طلبی در هیچ کجا مذموم شمرده نشده است، خداوند متعال عالم خلقت را متنوع آفریده و انسان را تنوع طلب. آحاد هر تیره از خلقتش انواع دارد و هر نوعی، ویژگی‌ها، نقش و خواص خودش را دارد. نه ملائکش عین هم هستند، نه کهکشان‌ها و سیارات و ستارگان شبیه هم و با یک خاصیت هستند، نه انسان‌ها شبیه هم هستند، نه حیوانات یا گیاهان شبیه و عین هم هستند. یک نمونه (مثل گل رز یا میمون یا ...) را که در نظر بگیرید، ده‌ها، صدها یا هزاران نوع دارد - نیازها، خواسته‌ها، سلیقه‌ها و ملزومات نیز عین هم نیستند. پس اگر تنوع لازمه حیات است، تنوع طلبی نیز لازمه حیات و رشد است. منتهی موضوع تنوع طلبی و چگونگی آن و حقانیت آن متفاوت و مورد بحث است، که می‌تواند ممدوح یا مذموم باشد. خوب یا بد باشد. به عنوان مثال: بسیار فرق است بین تنوع طلبی در لباس یا رنگ لباس یا مدل خودرو، با تنوع طلبی در دین.

خیرات - می‌خواهم بدانم که رفتن به سر قبر اموات منابع روایی دارد. و آیا می‌شود با ارسال خیرات با آنها

ارتباط برقرار کنیم؟ و یا صرفاً رفتن بر سر قبر رفتن خاصیت جداگانه‌ایی دارد. البته در مورد آدم‌های عادی نه

اولیا خدا

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

رفتن بر سر قبور و یا به تعبیری "زیارت اهل قبور"، حکمت‌ها و بالتبع فواید بسیاری دارد و اگر نداشت، فرقی بین زیارت قبر اولیاء الله و مردم عادی وجود نداشت، به طور کلی می‌فرمودند: "این کار را نکنید، چون فایده‌ای برای شما و آن درگذشته ندارد" - اما در روایات بسیاری تأکید نموده‌اند که حتماً این کار را و آن هم بسیار، انجام دهید، چون هم برای شما مفید است و هم برای آنان. چرا که قبر برای میت، این سنگ و خاکی که ما به ظاهر

می بینیم نیست، بلکه از یک سو دریچه ورود او به بهشت یا جهنم برزخی است و از سوی دیگر، دریچه ارتباط او با اهل دنیا.

فوایدی برای زیارت کننده (زنده):

*- رسول خدا صلی الله علیه و آله: « زُرُّ الْقُبُورَ تُذَكَّرُ بِهَا الْآخِرَةَ - به قبرستان زیارت اهل قبور بروید تا یاد آخرت در شما زنده شود / نَحْجُ الْفَصَاحَةَ، ص 510»

*- رسول خدا صلی الله علیه و آله: « زُورُوا قُبُورَ مَوْتَاكُمْ وَ سَلِّمُوا عَلَيْهِمْ فَإِنَّ لَكُمْ فِيهِمْ عِبْرَةً - به زیارت مردگان بروید و بر آنان درود و سلام بفرستید، زیرا این کار درس عبرتی برای شما می شود / بحار الانوار، ج 79، ص 64»

*- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: « مَنْ زَارَ قَبْرَ أَبِيهِ أَوْ أَحَدِهِمَا فِي كُلِّ جُمُعَةٍ غُفِرَ لَهُ وَ كُتِبَ بِرًا - کسی که در هر جمعه به زیارت قبر پدر و مادرش یا یکی از آنان برود، هم گنااهش بخشیده می شود و هم نزد خداوند فرزند نیکوکار به حساب می آید / بحار الانوار، ج 86، ص 359»

فوایدی برای زیارت شونده (در گذشته):

محمد بن مسلم می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا ما مردگان را زیارت بنمائیم؟ حضرت فرمود: آری. عرض کردم: آیا آنها از رفتن ما به قبرهایشان مطلع می شوند؟ فرمود: سوگند بخدا آری، از آمدن شما بر سر قبرهایشان خبردار می شوند و خوشحال می گردند و با شما انس می گیرند. عرض کردم: در وقتی که ما به سر قبورشان رفتیم چه بگوئیم؟ حضرت فرمود: بگو:

"اللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَن جُنُوبِهِمْ، وَ صَاعِدِ إِلَيْكَ أَرْوَاحَهُمْ، وَ لَقِّهِمْ مِنْكَ رِضْوَانًا، وَ أَسْكِنِ إِلَيْهِمْ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا تَصِلُ بِهِ وَحَدَّتْهُمْ وَ تَوَسَّلُ نَسِ وَحَشَتَهُمْ ؛ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ." (من لا يحضره الفقيه ، ج 1، ص 181)

ترجمه: بار پروردگارا! زمین را از اطراف پهلوهای آنان بگستران، و ارواح آنانرا بسوی خود بالا بر، و مقام رضوان و خشنودی خود را بدانها برسان، و از رحمت خود رحمتی را در آستانه آنها فرود آور که با آن تنهاییشان تبدیل به جمعیت گردد و وحشت آنها تبدیل به انس شود ؛ بدرستی که تو بر هر کاری توانائی.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنِ الْبَاقِرِ ع قَالَ : «سَأَلْتُهُ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ فُزُّهُمْ، فَإِنَّهُ مَنْ كَانَ مِنْهُمْ فِي ضَيْقٍ وَسَّعَ عَلَيْهِ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ ؛ يَعْلَمُونَ بِمَنْ أَتَاهُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَإِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ كَانُوا سُدِّي.»

قُلْتُ: فَيَعْلَمُونَ بِمَنْ أَتَاهُمْ فَيَفْرَحُونَ بِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَ يَسْتَوْحِشُونَ لَهُ إِذَا انْصَرَفَ عَنْهُمْ.» [بحار الانوار» ج 6،

ص 256]

راوی می گوید: از حضرت باقر علیه السلام درباره زیارت اهل قبور پرسش کردم؛ فرمود: چون روز جمعه باشد آنان را زیارت کن؛ چون هر کس از آنان در ضیق و تنگی باشد در بین طلوع صبح صادق و طلوع آفتاب گشایش

می‌یابد، و لذا در این موقع در هر روز، از کسی که به زیارت او رفته باشد، علم و اطلاع پیدا می‌کند، ولیکن چون آفتاب طلوع کند آنها یله و رها می‌شوند و دیگر قادر بر جهت‌گیری در امور دنیا و زیارت اهل خود نیستند.

عرض کردم: آیا آنها از افرادی که به زیارت قبور آنها می‌روند علم پیدا می‌کنند و خوشحال می‌شوند؟ فرمود: آری، و نیز از بازگشت زائرین از قبور به محل‌های خود وحشت می‌کنند.؛ (شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام قم، 1409 هجری قمری، ج 7، ص 415)

رسیدن خیرات و مبرات به اموات:

همان‌گونه که مطلع هستیم، ارتباط اموات پس از مرگ با دنیا به طور کلی قطع نمی‌شود. حیات برزخی، صورت دیگری از حیات دنیوی انسان است، هرگونه زیسته باشد، حیاتی مناسب با آن را در برزخ طی می‌کند. پس نتیجه اعمالش نیز چه خوب باشد و چه بد نیز به او می‌رسد. برای همین به گذاشتن "باقیات الصالحات" تأکید شده است. خداوند متعال در قرآن کریم تصریح نمود که اعمال انسان‌ها و آثار اعمال‌شان را احصاء می‌کنم. فرض کنید کسی هم مؤمن بوده و هم مدرسه یا بیمارستانی در راه رضای خدا ساخته، کتابی نوشته و یا گرسنه‌ای را سیر کرده یا مشکلی را از کسی حل کرده است، اما خودش نتیجه و نتایج آن را نمی‌بیند. حال تکلیف او در عالم برزخ چیست؟ آیا چون حیات خودش ادامه نیافته و نتایج را ندیده، چیزی به او نمی‌رسد؟! خیر. اصلاً چنین نیست. پس خیرات و مبرات از دنیا به او می‌رسد. هم چنین است اگر کسی ظلم و یا فساد کرده باشد که تبعات خود را به دنبال داشته باشد، مثل این که با کلاهبرداری، زندگی کسی را نابود کرده باشد، یا آبروی کسی را ریخته باشد یا ...، بدیهی است که آثار سوء این اعمال تا وقتی باقیست، دامنگیر او در عالم برزخ می‌شود. از این رو توصیه به فراموش نکردن رفتگان و فرستادن خیرات و مبرات برای آنان شده است، به ویژه در انجام فرایض و واجباتی که از آنها فوت شده است. مثل نماز قضا - یا کسی که حج واجب بر عهده داشته، اما به جا نیاورده - یا به دیگران بدهکار بوده ... - و هم چنین است خیرات و هدایای مستحبی. مثل این که خیرات او قرآن بخوانند، دعا بخوانند، زیارت بروند، طعام بدهند، ثواب کار خوب و خدا پسند را به او هدیه دهند و ... آنها هر چقدر هم مؤمن و اهل عمل صالح بوده باشند، باز به خیرات و مبرات ما نیاز دارند.

از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمودند: «هر جمعه ارواح مومنین مقابل خانه‌هایشان می‌آیند و هر یک با آواز حزین و گریه، فریاد می‌زند، ای اهل و اولاد من! ای پدر و مادر من! ای خویشان من به ما مهربانی کنید و با آنچه ما برای شما گذاشتیم که اکنون حساب و کتاب و عذابش برای ماست و نفعش برای شما نیز درهمی یا قرص نانی یا جامه و لباسی هدیه و خیرات کنید تا خداوند از لباس‌های بهشتی به شما بپوشاند». آن گاه رسول خدا (ص) گریه کرد تا حدی که دیگر قدرت بر سخن گفتن نداشت.

سپس فرمود: « این برادران مرده شما می گویند: وای بر ما اگر از آنچه که در دست ما بود در راه خدا انفاق می کردیم الآن به شما محتاج نبودیم. آن گاه با حسرت و پشیمانی برمی گردند. در خاتمه فرمودند: زود برای مردگان صدقه بفرستید.» (مفاتیح، ص 907)

آیا صدق الله العلی العظیم جزء قرآن است یا نه؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

خب اگر جزو قرآن کریم بود که لابد چنین آیه ای در سوره ای وجود داشت. اما چنین نیست. تلاوت یا قرائت قرآن کریم، مثل خواندن سایر کتب نمی باشد، بلکه خواندن وحی و کلام الله است، لذا آدابی در ظاهر و اصول و آدابی در باطن دارد، و البته که آداب ظاهری نیز باید زنده به روح آداب باطنی باشد. به عنوان مثال: خداوند متعال فرمود هر گاه خواستید قرآن بخوانید، استعاذه کنید، لذا قبل از آغاز « اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» می گوئیم:

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (التحل، 98)

ترجمه: پس هنگامی که قرآن می خوانی از شیطان رانده شده به خدا پناه بر.

دقت کنیم که نفرمود: این جمله را بگو، بلکه فرمود چنین بکن. پس باید قصد و فعل پناه بردن به خدا از شیطان رجیم باشد که این قصد قلبی، به زبان نیز جاری می شود.

و همین طور فرمود که عده ای این آیات را تکذیب می کنند و می گویند که دروغ است، اما عده ای دیگری آنها را "تصدیق" می کنند. یعنی هم باور دارند که کلام الله است و هم باور دارند که کلام او "صدق" است، راست و درست و منطبق با حقایق عالم هستی می باشد. لذا فرمود: تو هر گاه آیات خداوند را قرائت کردی یا شنیدی، "تصدیق" کن و صدق الله بگو. پس صدق الله العلی و العظیم می گوئیم:

«فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (آل عمران، 94 و 95)

ترجمه: س کسی که بعد از این بر خدا دروغ بندد، آنها را ستمکارند * بگو: «خدا راست گفت. پس، از آیین ابراهیم که حق گرا بود و از مشرکان نبود، پیروی کنید.»

پس آنها در مورد آیات الهی دروغ گفتند و افترا بستند (که افترا گفتنی است)، لذا اینجا فرمود «بگو خدا راست گفت - قُلْ صَدَقَ اللَّهُ»، اما افزود: تبعیت کنید (فَاتَّبِعُوا)، یعنی تصدیق فقط زبانی نیست.

از این رو مؤمنین ادب قرائت قرآن را رعایت می‌کنند، قبل از قرائت استعاذه دارند و پس از پایان تصدیق می‌کنند.

نکته: البته هیچ الزامی نیست که این تصدیق، حتماً با جمله «صدق الله العلی العظیم» که بین اهل تشیع متداول است، یا «صدق الله العظیم» که بین اهل تسنن متداول است، بیان شود، بلکه هر کلامی که این تصدیق را برساند، کافیست.

حدیث:

البته جمله‌ی (صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ) در پایان قرائت قرآن، آموزه‌ی اهل عصمت علیهم السلام می‌باشد:
 * «عبدالله بن سلام یهودی از رسول خدا سؤال‌های فراوانی می‌پرسد، از جمله از ابتدا و انتهای قرائت قرآن کریم می‌پرسد و حضرت می‌فرماید: " اَبْتَدَاؤُهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ خَتْمُهُ صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ » (بخارالانوار، ج 57، ص 243)

در روایات و احادیث دیگری نیز با جملات متفاوتی این معنا بیان شده است:
 * «از امام صادق روایت شده که هر کس سوره "و الشمس و ضحاها" را تلاوت و ختم کرد، بگوید: "صدق الله و صدق رسوله"» (التهذیب، شیخ طوسی، ج 2، ص 297)
 «در روایت دیگری آمده است: امام سجاد (ع) وقتی سوره قدر را تلاوت می‌کرد، بعد از تلاوت "انا انزلناه فی لیلہ القدر" می‌فرمود: "صدق الله عز وجل أنزل الله القرآن فی لیلۃ القدر"» (اصول کافی، ج 1، ص 248).

آیا قرآن کریم حادث است یا قدیم؟

ایکس - شبهه / پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

ابتدا باید به معنای حدوث و قدم و تفاوت اصلی آنها توجه کنیم.
حدوث، یعنی "پیدا شدن، پس از نبودن" - چیزی حادث است که قبلاً نبوده و بعداً پدید آمده است، پس وجود یافتنش "محدث" = پدیدآورنده می‌خواهد.
 بدیهی است که هر چه حادث باشد، "ممکن الوجود" است، یعنی هستی عین ذاتش نیست و نسبتش بین "عدم و پیدایش" مساوی است، پس پیدا شدنش سببی هستی بخش می‌خواهد.
قدم، یعنی "ازلی" بودن. وجودی قدیم و ازلی است که واجب الوجود باشد، هستی عین ذاتش باشد، بالتبع کمال محض است و چنین نیست که قبلاً نبوده و بعداً به وجود آورده باشد که سؤال شود «چگونه به وجود آمده؟» - پس او هست و هستی هر چیزی از اوست، او هستی بخش است.

با این تعاریف معلوم می شود که تنها وجود ازلی، خداوند متعال می باشد و هر چه هست، حادث است.
قرآن کریم: مشخص شد که قرآن کریم، وجود قائم بالذات و ازلی نیست، نبوده و بعداً به وجود آمده، پس "حادث" است.

توضیح:

باید دید که وقتی سخن یا سؤال از حدوث یا قدم قرآن کریم به میان می آید، مقصود چیست؟
 اگر مقصود علم خدا باشد، علم خداوند متعال عین ذات اوست و بیان شد که خداوند متعال حادث نیست، بلکه ازلی و قدیم است. پس علم، حکمت، قدرت و تمامی اسماء و صفات ذاتی او، عین ذات هستند. خداوند متعال چون مخلوقاتش مرکب نمی باشد که خودش چیزی و علم یا قدرتش چیز دیگری باشند. واحد و احد است، لذا علم او نیز عین ذاتش است.
 اما اگر سخن از ساختمان "قرآن کریم"، یعنی الفاظ و معانی و مفاهیم نازل شده باشد، این "فعل" خداست و فعل خدا حادث است. چنان که کسی یا چیزی را که نبوده، خلق می کند و تورات و انجیل و قرآنی که قبلاً نازل نشده بود را نازل می نماید.

دقت:

وجود ازلی (الله جلّ جلاله)، هستی و کمال محض است، پس نیستی، کاستی و نقص به او راه ندارد، او از این اوصاف منزّه است (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ / الصّافات، 159)، بالتبع قبل، بعد، (تقدم و تأخر)، نبودن قبل از پیدا شدن، از بین رفتن بعد از پدید آمدن، تغییر، تحول و نسخ نیز به او راه ندارد؛ اما فعل خدا حادث است، جهان ماده (آسمانها و هر چه در آن هست) را پس از آن که نبودند آفرید - پس از آن که به شکل دود و گاز (دخان) بودند به این شکل در آورد - معاد را بعداً برپا می کند و ...

کلام خدا نیز فعل اوست، پس تقدم و تأخر به آن راه دارد، آیه ای را بعد از آن که نازل نشده بود، نازل می نماید و آیه ای که نازل شده بود را بعداً نسخ می نماید. اینها همه صفات "حادث" است:

«مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (البقره، 106)

ترجمه: ما هیچ آیه ای را نسخ نمی کنیم و از یادها نمی بریم مگر آنکه بهتر از آن و یا مثل آن را می آوریم مگر هنوز ندانسته ای که خدا بر هر چیزی قادر است.

البته آیه (نشانه) فقط آیات قرآن کریم نیست، اما قرآن کریم نیز آیات هستند.

علم خدا:

علم خدا ازلی است، اما تجلی (معلوم کردن علم)، یا تعلیم این علم، فعل خداست و حادث است. چنانچه فرمود به انسان آن چه را که نمی دانست، یاد داد: «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ / العلق، 5». بدیهی است که قرآن کریم که کلام خداست، همان تجلی علم ازلی خداست، اما کلام خدا (فعل) است که نزول و تعلیمش به انسان، حادث است.

فعل خدا:

به جز ذات باری تعالی، هر چه هست، مخلوق است و مخلوق نیز حادث است. در حدیث می خوانیم که حتی اسمای الهی (الله، الرحمن، الرحیم، العلیم، الرؤف، الجواد، الکریم و...) نیز خلق خدا هستند. و البته ما می دانیم که «اسم» یعنی «نشانه»، چه در قالب الفاظ باشند و حمل بر معانی شوند و چه در قالب تعینات وجودی. مثل این که زمین و آسمانها نیز همه نشانه (اسم) او هستند.

قرآن کریم، وجود خدا نیست، بلکه فعل و کلام خداست، تجلی علم خداست، ایجاد خداست، پس حادث است.



سیاسی - فروردین 1394

بعضی از مسئولین ما می گویند: تحریم‌ها باعث پیشرفت ما شده است، باعث شده که ما به چه و چه برسیم. اما الآن که در مذاکرات می گویند: اگر قرار است توافقی انجام بگیرد، باید تحریم‌ها به طور کامل برداشته شود. "سوال: به نظر مسئولین ما به طور کلی، بودن تحریم‌ها خوب است یا برداشتن تحریم‌ها؟"

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: در تحلیل، جایی برای برخورد شعاری نیست. تحریم - پیشرفت ناشی از تحریم - و مذاکرات، سه مقوله‌ی جداگانه است که البته با یک دیگر ارتباط و بالتبع تأثیرهای مثبت یا منفی دارند.

تحریم - معنای تحریم روشن است و خود مبین خوب یا بد بودن آن می‌باشد. تحریم یعنی محروم شدن و خوب یا بد بودن آن نیز به موضوع تحریم و تحریم کننده و اهدافش بر می‌گردد.

* - گاهی انسان یا جامعه، بر اساس نفس درونی یا تحریکات و تبلیغات بیرونی، هوس ظلم، فسق، فساد، فحشا، ذلت و گمراهی می‌کند و خالق حکیم و ربّ جلیل، این اهداف، خواسته‌ها و افعال را بر او حرام می‌کند و جامعه یا حکومت اسلامی نیز در اعمال برخی از آنها اهتمام می‌ورزد. خب اینجا هم "تحریم" خوب است و هم تحریم کننده خیرخواه و هادی است. [البته اختصاص به اسلام ندارد، بلکه استقرار هر نظامی، شامل یک سری تحریم‌هایی است که به زور نیز اعمال می‌شود، مثل قوانین مدنی و اجتماعی در تمامی کشورها].

* - اما گاهی "تحریم"، محرومیت از حقوق حقه‌ی فرد یا جامعه است و تحریم کننده نیز ظالم است و برای اهداف و منافع خود این تحریم‌ها را تحمیل می‌کند. خب در اینجا هم تحریم بد است و هم تحریم کننده. لذا خوب و خواست جامعه این است که تحریم کننده دست از ظلم و دیکتاتوری بردارد، حقوق مردم، جوامع و کشورها را محترم بشمارد و تعاملی عادلانه و عادلانه داشته باشد.

پیشرفت ناشی از تحریم - اما پیشرفت ناشی از تحریم، اثر مستقیم تحریم نیست که گفته شود: "تحریم خیلی خوب است، پس ما را بیشتر تحریم کنید تا ما بیشتر پیشرفت کنیم"؛ بلکه ناشی از چگونگی مواجهه‌ی تحریم شونده (ملت و نظام) با تحریم است. پس اگر مسئولین هوشیار و بصیر بودند و مردم نیز استقامت کردند، به نتایج خوبی می‌رسند. در اصطلاح سیاسی به این نوع مواجهه می‌گویند: "تبدیل تهدید به فرصت".

پس این "تبدیل تهدید به فرصت" است که برای فرد، جامعه یا ملت و کشور خوب و مفید تمام می‌شود، نه این اصل تهدید یا تحریم چیز خوبی است. مانند ضرب المثل قدیمی که می‌گویند: «نیاز، مادر اختراع و ابتکار است».

*** -** در برهه‌ای کشور و نظام حاکمه و بالتبع مردم، تسلیم دشمنان بودند؛ کل کشور مستعمره بود و مردم به استثمار کشیده شده بودند، البته برخی از نیازهای آنان را مرتفع می‌کردند، اما نه از روی احقاق حق یا حقوق بشر و یا دلسوزی، بلکه برای این که احساس نیاز نکنند، فکرشان کار نکند، رشد علمی نمایند، تولید داخلی نداشته باشند ... و همیشه گدا و نوکر بمانند و برای آنها کار کنند.

*** -** در برهه‌ای مردم قیام کردند، انقلاب کردند، استقلال و عزت و هویت خود را بازیافتند؛ دشمنان نیز برای تحمیل فشار، تهدید کردند - جنگ داخلی و خارجی به راه انداختند - ترور و وحشت و فتنه آوردند و تحریم اقتصادی و سیاست کردند. مردم هم استقامت و مقابله کردند، یعنی همان مفهوم "جهاد" - بالتبع برای خلع سلاح دشمن و رهایی خود از نیاز به دیگران، همت کردند - سعی کردند وابستگی خود به خارج و به ویژه دشمنان را کاهش دهند؛ پس پیشرفت کردند. لذا علت اصلی پیشرفت، همت و استقامت و مجاهدت است، نه خود تحریم.

مذاکرات - واژه مذاکره نیز امروزه مثل دموکراسی، حقوق بشر، مبارزه با تروریسم و ... فقط یک حربه است و انجام مذاکرات نیز بیشتر شبیه یک نمایشنامه‌ای است که سناریوی آن از اول تا آخر، از پیش نوشته شده است. اغلب مذاکرات بین‌المللی که شاهد آن هستیم، چنین است.

اما، اصل مذاکره بین دو طرف متخاصم، این است که هر کدام با توجه به ضرورت حفظ هویت، استقلال، اهداف و منافع خود، امتیازاتی بدهند و امتیازاتی متناسب بگیرند. خوب اگر دشمن اهل مذاکره باشد، یا مجبور به مذاکره شود و یا ببیند راه دیگری ندارد و نمی‌تواند مقابله کند، پس بهتر است برای معامله مذاکره کند، و اگر این طرف نیز به خاطر اهداف و منافعش مذاکره را به محاصره ترجیح دهد، مذاکره بسیار خوب است.

اما اگر قرار باشد که اسمش مذاکره باشد، ولی رسمش همان دیکتاتوری و تحمیل‌ها باشد، امتیاز بگیرند و امتیاز ندهند و به جز لبخندهای سیاسی و یا مشت آهنین در دستکش مخملین چیزی تحویل ندهند، نه مذاکره است و نه سبب رشد و پیشرفت می‌شود، بلکه یک عقب‌نشینی بی‌دلیل و باج‌دهی بی‌منطق است و حاصلی به جز جلوگیری از رشد و پیشرفت ندارد. حال خواه تحریم باشد و یا شدیدتر هم بشود و خواه نباشد و روابط دوستانه‌ی ارباب و نوکر برقرار شود.

برهه‌ها - یک برهه با پادشاهان قاجار از موضع قدرت بر سر میز مذاکره نشستند و گفتند: همه گزینه‌ها روی میز است، اما ما بسیار متمدن هستیم، با شما مذاکره می‌کنیم. پس اگر در این مذاکره تمامی فرامین ما را پذیرفتید، به یک جمع‌بندی مطلوب می‌رسیم، اما اگر نپذیرفتید، جنگ و تحریم و ... حتمی است.

- * - شاهان ترسو، تنبل و تن‌پرور و خوشگذران و بی‌فکر و بصیرت و بی‌غیرت قاجار، پرسیدند: حالا چه می‌خواهید؟ روسیه و انگلیس نیز هر کدام سهم خود را برداشتند. گفتند: این بخش آذربایجان و قفقاز، همه خاک‌های سیاه و بدبو هستند (چون نفت دارند)، به چه درد شما می‌خورد، آخر نفت را می‌خواهید چه کنید؟ آیا به صلاح کشور شماست که به خاطر چند بشکه نفت و چند هکتار زمین، جنگ، کشتار و تحریم را بر خود تحمیل کند؟ اینها گفتند: راست می‌گویید، اما در مقابل چه؟ خلاصه با چند تا کیسه زر و چند تا زن و چند تا لبخند و عکس، کشور ایران را به یک گریه‌ی کوچولو (نسبت به سابقش) مبدل کردند، نه تنها نفت و سایر ذخایر، بلکه هویت، عزت و شرف این ملت را نیز به یغما بردند.
- * - امروز هم می‌گویند: این اورانیوم و پلوتونیوم، به چه درد شما می‌خورد؟ اصلاً تکنولوژی هسته‌ای یعنی چه؟ چرا خود را به مخاطره می‌اندازید و دشمنی ایجاد می‌کنید؟ کلاً عقب‌نشینی کنید، همه را تعطیل و حتی منهدم کنید، بعد ما اگر راضی شدیم، برخی از تحریم‌های مربوطه را بر می‌داریم!
- * - در برهه‌ی دیگری گفتند: به به، به به، آفرین بر شما که نظامی شاهنشاهی و اصلاح طلب دارید، روشنفکر و اهل آزادی و دموکراسی هستید، نظام امنیتی (ساواک) شما نیز هر اعتراضی را در دم خفه می‌کند و امنیت را برقرار می‌کند، پس شما جاوید شاه بگویید؛ اما این بحرین یک جزیره است و بحرینی‌ها هم نژاد عرب دارند، اصلاً به درد شما نمی‌خورد، البته گزینه جنگ نیز روی میز است، اما مذاکره بهتر است، خوب است که با مذاکره، بحرین از خاک ایران جدا شود. شاهنشاه آری از مهر نیز در یک نطق رسانه‌ای، بسیار روشنفکرانه گفت: «اگر بحرینی‌ها دوست دارند از ایران جدا شوند و مستقل شوند، ما اصرار و مخالفتی نداریم»، پس بحرین نیز طی یک مذاکره‌ی مدبرانه، از ایران جدا شد.
- * - در برهه‌ی دیگری، مردم ایران از خواب غفلت و جهالت بیدار شدند، هدف و راه نجات و استقلال خود را نیز درست تشخیص دادند و با "الله اکبر" قیام کردند و خلاصه به استقلال و آزادی خود دست یافتند و نظام جمهوری اسلامی ایران را انتخاب کرده و استقرار و قوت بخشیدند. هر چه دشمنان گفتند: طی یک نشست، چند جلسه، چند مذاکره و ... تسلیم شوید، وگرنه گزینه‌ها روی میز است و با شما می‌جنگیم، ترور می‌کنیم، تحریم می‌کنیم، فتنه و آشوب به پا می‌کنیم ... (و کردند)؛ اینها گفتند: "هیچ غلطی نمی‌توانید بکنید"؛ و در عمل نیز اثبات کردند.
- * - در همان برهه نیز عده‌ای بودند که حتی ظاهری مسلمان، مصلح، انقلابی و دلسوز داشتند و خود را اهل سیاست، با تدبیر و با بصیرت نشان می‌دادند و ژست روشنفکری و تعاملات بین‌المللی نیز داشتند، به قول حضرت امام خمینی رحمه الله علیه: "یک عده گمان می‌کنند بدون امریکا نمی‌شود نفس کشید" (نقل به مضمون).

* - عده‌ای هم جان به جانشان کنیید، هم چنان خود کم بین، خود ناباور، غریبه پرست و غرب‌زده هستند. این گروه نیز بوده، هستند و خواهند بود. اوج رشد خود را در این می‌بینند که با یک امریکایی یا اروپایی حرف بزنند، دست بدهند و به لبخند بزنند - حال به هر قیمتی.

پس، مذاکره خوب است، اگر مذاکره باشد - برداشتن تحریم‌ها خوب است [البته اگر برداشته شود]، منتهی باید دید به چه قیمتی - توجه به ثروت، امکانات و توان داخلی و اقتصاد مقاومتی، لازم است، چه تحریمی باشد یا نباشد. اتکای به خارج بد است، چه با تحریم و چه بدون تحریم. لذا همه چیز به چگونگی موضع‌گیری ما در مقابل فشارها، تحریم‌ها و بهره‌برداری خودمان از فرصت‌ها و امکانات بر می‌گردد.

انتقاد - می‌گویند: با توجه به نامگذاری سال 1394 به نام «دولت و ملت، همدلی و همزبانی»، دیگر کسی نباید از دولت انتقاد کند و کسانی که انتقاد می‌کنند، خلاف امر مقام رهبری عمل می‌کنند.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

در میان این گویندگان، عده‌ی قلیلی سخن و رهنمود ایشان را درست نفهمیده‌اند، خب باید با سعه‌ی صدر برایشان توضیح داد؛ و عده‌ی بسیاری از آنان فهمیدند، اما عمداً دروغ می‌گویند. مقابل آنان نیز باید بصیر و مقام بود.

نه ایشان و نه هیچ عقل سلیم دیگری، مطلق "انتقاد" را نفی نمی‌کند و بی‌تردید اگر "انتقاد" نباشد، "همدلی و همزبانی" نیز نخواهد بود. ممانعت از انتقاد، از یک سو دیکتاتوری، غرور بی‌جهت و نفاق ظهور می‌کند و از سوی دیگر بی‌بصیرتی، بی‌دردی و اختناق را حاکم می‌نماید. پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمودند: « **اَلْمُؤْمِنُ مِرَاتُ الْمُؤْمِنِ؛ مؤمن آینه مؤمن است** ».

بیان و تحریف:

بیانات امام خامنه‌ای نیز مانند امام خمینی رحمة الله علیه، بسیار روشن، واضح و مبین است و خودشان شرح نیز می‌دهند و گاه در جلسات بعدی، همان بیان را تفسیر هم می‌کنند، تا از سویی همگان (اعم از مردم و مسئولین) خوب بفهمند و از سویی دیگر راه تحریف و سوء استفاده گرفته شود. اما کار یک عده همین "تحریف" است، چرا که بیان حق [چه قرآن باشد، چه حدیث و چه رهنمود]، درست نقطه مقابل اهداف و برنامه‌ها و منافع آنهاست.

این قشر، معمولاً منافق صفت نیز هستند، چرا که نمی‌توانند مواضع خود در مخالفت را آشکار کنند. آشکار کردن همانا و افتادن از مشروعیت و مقبولیت همان - لذا در لباس موافق و همسو با مردم وارد می‌شوند، در جایگاه حق می‌نشینند و راه باطل می‌روند. پس چاره‌ای جز "تحریف" سخنی که مقبول و مفهوم مردم است ندارند.

همدلی و هم‌زبانی دولت و ملت - انتقاد:

مقام معظم رهبری نه تنها همیشه مدافع و مشوق انتقاد منطقی، دلسوزانه و سازنده بودند، بلکه در همین جلسه‌ای که از "همدلی و هم‌زبانی دولت و ملت" گفتند، از انتقاد و چگونگی انتقاد مطلوب هم سخن گفتند، ایشان فرمودند:

«البته هر دولتی منتقدینی دارد، این دولت هم منتقدینی دارد، دولت‌های قبلی هم هرکدام انتقادکنندگانی داشتند؛ تا اینجای قضیه هیچ اشکالی ندارد. کسانی هستند که این روش را قبول ندارند، این رفتار را قبول ندارند، این حرف را قبول ندارند، این سیاست را قبول ندارند؛ اینها منتقدند و انتقاد می‌کنند، مانعی ندارد؛ اما انتقادها باید در چهارچوب منطقی باشد.»

نان یک عده در دعوا است:

ببینید، انسان همیشه بین "هدف و موانع رسیدن" - "امید و ترس" - "خوشایند و ناخوشایند" - "دوست و دشمن" - "وعده (بشارت) و وعید (انذار)" - "تشویق و تهدید" ... و خلاصه "ارزش و ضد ارزش" قرار دارد، یا به تعبیری دیگر، همیشه "تولا و تبرا" دارد و جاذبه و دافعه در درون و برونش وجود دارد. برای حکومت‌ها و دولت‌ها (چه حق و چه باطل) نیز همین‌طور است. اما وقتی گفته می‌شود: «نان یک عده در دعوا است»؛ منظور جهت‌گیری درست و سالم و منطقی در مقابل این حقایق نیست، بلکه ایجاد جنگ و دعوی کاذب داخلی، برای حضور، خودنمایی و بقای قدرت با عوام‌فریبی است. ایجاد دعوا بین خودی‌ها، که سبب نادیده گرفتن دشمنان یا مشکلات اصلی می‌شود.

ببینید، همیشه یک عده با اهداف و برنامه‌های روشنی می‌آیند و طبیعتاً دوست و دشمن واقعی دارند - اما یک عده که حرفی برای زدن ندارند، هنری برای ارائه ندارند، فقط با محکوم کردن دیگران، ایجاد دشمن فرضی، ایجاد اختلاف و چند دستگی میان مردم و خودی‌ها، ایجاد ترس و یأس و بدبینی و ... به میدان می‌آیند و تا آخر نیز "نان آنها در دعواست"؛ چرا که می‌دانند در محیط وحدت، همدلی، همسویی، هم‌زبانی و تعاون و همکاری، چیزی برای ارائه ندارند و حذف می‌شوند.

شعار یک عده نمی‌گذارند:

این شعار را زیاد شنیده‌اید. گاهی حق است و اغلب فقط شعار و جوّساز است. هنوز بر سر کار نیامده، می‌گوید: یک عده نمی‌گذارند! سر کار آمده و نمی‌تواند، می‌گوید: یک عده نمی‌گذارند. این آش آنقدر شور

شده که حتی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، در جشنواره فیلم فجر، وقتی دید حتی مخاطبین خودش حوصله شنیدن حرف‌هایش را ندارند، گفت: یک عده نمی‌خواهند، یک عده نمی‌گذارند و

یک نمونه تازه و بارز:

دقت کنید که چقدر جنجال شد بر سر نگرانی‌ها از سرنوشت مذاکرات. تا آنجا که موافقان سیاست‌های این دولت، مخالفان و منتقد‌های خود را ترسو، بزدل، بروند به جهنم، کارشکن، همسو با امریکا و اسرائیل و ... خواندند و یک عده هم متقابلاً گفتند که ما "دلواپس هستیم". بعد چقدر جنجال شد بر سر همین "دلواپسی" تا جایی که دیگر به یک اصطلاح سیاسی و جوّی مبدل شد.

مقام معظم رهبری طبق معمول با ارشادات خود تعدیل کردند. هم تأکید کردند که کسی حق ندارد دولت یا تیم مذاکره‌کننده را خائن ببیند، و هم تأکید کردند کسی زحمت‌ها را نادیده نگیرد، و هم تأکید کردند که خودشان نیز دغدغه و نگرانی دارند و دولت یا هیچ مقام دیگری حق ندارد به کسانی که واقعاً دلواپسی دارد، اهانت کند. خوب این یک هدایت و رهنمود روشنگرانه، تعدیل‌کننده، هدایت بخش و وحدت آفرین بود. اما آقای هاشمی رفسنجانی نتوانست تحمل بیاورد، دوست دارد همیشه این صف‌کشی‌ها و دعوایها باشد، همیشه سعی دارد سخنانی در نقطه مقابل فرمایشات مقام معظم رهبری بگوید، لذا به دنبال فرمایش ایشان، گفت:

«اگر می‌بینید گاهی خشک مقدس‌ها و دلواپس‌ها گاهی اذیت می‌کنند اینان همان کسانی هستند که امام را هم اذیت می‌کردند. (1394/1/23)».

خب، نان اینها در دعواست.

نگرانی مقام معظم رهبری:

«... با اینکه این دوستان و این برادران برادران خوبی هستند، برادران امینی هستند و می‌دانیم که دارند برای صلاح کشور تلاش می‌کنند، در عین حال من نگرانم؛ چون طرف مقابل، طرف حيله‌گری است. از جمله چیزهایی که غالباً پنهان می‌ماند از چشم‌ها، حيله‌گری اشخاص یا جهاتی است که دارای ظاهر بزرگ و فرهیخته هستند؛ آدم فکر نمی‌کند که اینها هم حيله‌گر باشند.»

خب امروز آمریکا ظاهر فرهیخته دارد؛ قدرت مالی، قدرت اقتصادی، قدرت سیاسی، قدرت نظامی، قدرت امنیتی، و غفلت می‌شود از اینکه همین دستگاہ صاحب قدرت، اهل مودّی‌گری‌های آدم‌های ضعیف هم باشد، ولی هست؛ اهل حيله‌گری است، اهل خدعه است، اهل خنجر از پشت زدن است؛ این جور است.

ما نباید این جور تصوّر بکنیم که حالا اینها چون مثلاً بمب اتم دارند یا وسایل نظامی قدرتمندی دارند، بنابراین احتیاجی ندارند به اینکه دست به حيله و خدعه بزنند؛ نه، اتفاقاً احتیاجشان هم زیاد است و عمل هم می‌کنند و واقعاً خدعه‌گری می‌کنند؛ این ما را نگران می‌کند.

باید مراقب شگردهای دشمن باشیم. هر وقتی که یک زمان معین شده است برای پایان مذاکرات و ما به این زمان نزدیک می شویم، لحن طرف مقابل - بخصوص لحن آمریکایی ها - تندتر، سخت تر، خشن تر می شود؛ این برای این است که جزو شگردهای اینها است، جزو حيله‌ها و خدعه‌های اینها است.» (1393/12/21)

www.x-shobhe.ir



تاریخ - فروردین 1394

چرا پیامبر اکرم صلی... علیه و آله و سلم روز فتح مکه اعلام عفو عمومی نمود؟ مگر ایشان با علم غیب نمی دانستند که امثال ابوسفیان و معاویه چه جنایاتی مرتکب شده بودند و بعدها می شدند؟ یا چرا حضرت علی علیه السلام قلم و کاغذ نیاوردند؟!

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

چون سؤال در خصوص علم غیب اهل عصمت علیهم السلام و این که چرا به رغم علم غیب چنین یا چنان کردند یا نکردند بسیار است و اختصاصی به فتح مکه ندارد، لازم است به نکات ذیل دقت کافی شود:

الف - پیامبران و در رأس و ختم آنها، حضرت خاتم الانبیاء و المرسلین، محمد مصطفی و نیز امامان [صلوات الله علیهم اجمعین]، برای هدایت مردمان برانگیخته و مأمور شدند، نه برای حصول نتایج مطلوب و شخصی خودشان - هر چند که به حق بودند. آنان حجت‌های خدا برای تمامی عقول و امم هستند. بدیهی است که اگر قرار باشد هر کاری را مبتنی بر "علم غیب" خودشان انجام دهند، دیگر حجیت و هدایتی برای مردم باقی نمی ماند و اذهان عمومی تکذیب و مخالفت خواهند کرد، چرا که فاقد آن علم غیب می باشند.

نکته - پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، به هنگام دادرسی و محاکمه نیز بر اساس اسناد و شواهد حکم می دادند، نه بر اساس علم غیب خودشان؛ تا حجتی شود برای مردم و قضاوت را یاد بگیرند. لذا فرمودند: « **إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْإِيمَانِ** - همانا من بر اساس دلایل روشن (اسناد، مدارک، شهود) و قسم بین شما قضاوت می کنم / وسائل الشیعه، ج 27، ص 232». از این رو وقتی دادگاهی تشکیل شد و اسناد آن که محق نبود کامل تر بود و حکم به نفع او صادر شد، ایشان فرمودند: نروید بگویند چون از دست پیامبر این حکم را گرفتم، حق با من است و آن چه گرفتم حلال من است، بلکه بدانید روز محاکمه ابدی هم هست، من مکلفم که بر اساس شواهد حکم دهم... (البته آن شخص پشیمان شد، برگشت و حق طرف خود را مسترد کرد).

ب - اگر قرار بود کار هدایت "انسان" با جبر و مبتنی بر علم غیب یا سایر قدرت‌های غیبی انجام پذیرد، اساساً خداوند متعال نوع بشر را مفتخر به کمال عقل و اختیار نمی نمود. علم و قدرت غیبی همگان، موهبت الهی به آنان

است. اگر می خواست، خودش قبل از عمل مجازات می کرد و می فرمود این در علم غیب من است و یا اصلاً اختیار نمی داد، تا خطا و صواب، یا عذاب و ثوابی در کار باشد.

* - مردم (به ویژه در امور سیاسی و امر حکومت) گاهی به خاطر مطامع خیالی، خودشان را به تغافل و تجاهل می زنند، خب باید به عاقبتش دچار شوند، تا بصیر گردند و رشد کنند و یا به انتخاب و اراده خود هلاک گردند. پس چون برای انسان در درون عقل، قلب، فطرت و الهام قرار داد و در برون پیامبر، کتاب و امام داد و همه راه های حق و باطل و فرق آنها را در «فرقان» مشخص کرد و همه راه کارهای رشد و نتایجش و نیز عوامل راه های ضلالت و عواقبش را برای بشر تبیین کرد، فرمود: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ...» - هیچ اکراهی در این دین نیست (اجباری در پذیرش اصول عقاید نیست)، همانا کمال (رشد) از ضلال (گمراهی) متمایز و روشن شد / البقره، 256».

پس اگر اهل عصمت علیهم السلام به علم غیب خود عمل می کردند، دیگر عقل، شعور و اختیار آدمی کاربردی نداشت و «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، معنا و مفهوم و مصداقی پیدا نمی کرد. یک عده ای می آمدند و بر اساس علم غیبیت خود کارهایی می کردند و می رفتند؛ خب این کجایش برای مردم حجت در هدایت است؟

ج - علم غیب و عمل به آن، یا قدرت غیبی در انجام کارهای خارق العاده و آوردن معجزات، همه از خدا و به خداوند حکیم است، پس هر گاه نقش و اثری در بشارت، انذار، هدایت و اتمام حجت مردمان داشت، دستورش صادر شد.

د - علم غیب پیامبر عظیم الشأن و اهل عصمت علیهم السلام، فقط منحصر به وضعیت و احوال شخصی افراد نیست. به عنوان مثال: مردمی که علم غیب ندارند، می بینند که ابوسفیان و معاویه به اسلام گرویدند و اسلام طاهر و مطهر است، هم پاک است و هم پاک کننده، هر کافری که به اسلام بگردد، پاک می شود - اما ایشان بر اساس همان علم غیب می دانستند که اگر آنها را بکشند، اولاً در نظر مردم "نقض غرض" و خلاف آموزه های دین می شود [می گفتند: چند نفر از کفر به اسلام گرویدند، اما پیامبر اسلام آنها را کشت، پس بی گناه کشته شدند و ...] - و ثانیاً ایشان می دانستند که تا آنها بقای بر کفر و ظلم خود را مجدداً علنی نکنند (علم به مرحله معلوم نرسد)، هم چنان در قلوب مردم عزیز خواهند ماند و چه بسا "مظلوم" نیز قلمداد شوند - و ثالثاً حجت برای تمامی مردمان و مسلمانان در تمامی اعصار تمام نمی شود که فرق اسلام ولایی با اسلام معاویه ای را بشناسند. اینها هم همه در زمره ی علم غیب است.

فتح مکه:

هدف اصلی انبیا، امامان و اولیاء الله علیهم السلام، مساعد نمودن شرایط فردی و اجتماعی برای ابلاغ و ترویج فرهنگ اسلام، معارف و علوم اسلام، قوت و قدرت اسلام برای رشد و هدایت انسان است، نه فتح الفتوح‌های مادی، ظاهری و مقطعی. لذا همیشه کار با شمشیر و سایر سلاح‌ها (با زور) حل نمی‌شود؛ بلکه باید با پیشه‌ساختن معرفت و تقوا، با حکمت، بصیرت و مصلحت پیش رفت. یک جا لازم است بجنگند، می‌جنگند - یک جا لازم است بجنگند، نمی‌جنگند - لازم است قصاص کنند، می‌کنند - لازم است ببخشند، می‌بخشند و ...

فتح مکه، آن هم بدون هیچ جنگ و درگیری، یک معجزه‌ی الهی بود که باید شرایط و زمینه‌ها را برای گرایش فوج مردمان به اسلام مساعد می‌نمود، پس ایشان کاری که این هدف و حکمت را تحت الشعاع قرار دهد و یا نتیجه معکوس دهد، نمی‌کردند. اگر همان موقع ابوسفیان، معاویه و امثال ایشان را می‌کشتند، نه تنها دل مردمی که یک عمری در بت‌پرستی پیروی آنان را کرده و در امور اجتماعی تابع آنان بودند، نرم نمی‌شد، بلکه می‌ترسیدند و به مقابله و یا فرار روی می‌آوردند. اما این کار سبب شد که حتی ابوسفیان و معاویه (اگر چه به ظاهر) اظهار اسلام کنند و حجت بر همگان تمام شود و موانع برداشته شود.

بدیهی است که اگر آنها (و سایر مخالفین را می‌کشتند) و عواقب آن بروز می‌یافت، امروز همه می‌گفتند: خب چرا کشتند، اگر نمی‌کشتند، مردم به اسلام می‌گرویدند و ... اما امروز حجت تمام است و می‌گویند: به رغم بخشش و فرصت از این طرف و اظهار اسلام از آن طرف، باز هم بر کفر خودشان مانند، نفاق و جنایت و معصیت کردند و به مردم ظلم کردند.

نکته: گاهی سؤال یا شبهه در عرصه مطالعه و تحقیق و روشنگری مطرح می‌شود و گاهی جهت ضد تبلیغ. در وجه اول باید پاسخ داده شود تا مسئله برای محقق و کسی که سؤال برایش پیش آمده روشن شود، اما در وجه دوم، فرقی نمی‌کند که چه پاسخی دهید، زیر بار نمی‌روند چیز دیگری می‌گویند تا هم چنان ضد تبلیغ و تخطئه کنند. لذا شاهدید که گاه می‌گویند: «چرا نکشت، مگر علم غیب نداشت؟!» و گاه می‌گویند: «چرا کشت - به ویژه یهودیان خائن و جنایتکار را - پس رأفت و رحمت اسلامی کجا رفت و این کارها همه خشونت‌آمیز بود؟» خب شاهدید که هم کشتن را محکوم می‌کنند و هم بخشش و نکشتن را محکوم می‌کنند - هم جنگ را محکوم می‌کنند و هم صلح را محکوم می‌کنند - یک جا می‌گویند: مگر علم غیب نداشت، پس چرا قیام نکرد؟ - جای دیگر می‌گویند: مگر نمی‌دانست، پس چرا قیام کرد؟ ... پس آنها در حال در پی اهداف خود در ضدیت با اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله هستند.

ماجرای قلم و کاغذ:

خب اول باید سؤال شود که اصلاً چه اتفاقی افتاده بود و چرا ایشان قلم و کاغذ خواستند؟ مگر دو ماه پیش در غدیر خم، امر خداوند حکیم را ابلاغ ننموده بودند و از همه بیعت نگرفته بودند، پس قلم و کاغذ برای چه؟ چون ایشان بر اساس شناختی که داشتند (چه علم غیب و چه شناخت طبیعی از دوست و دشمن)، می دانستند چه حوادثی و بیعت شکنی‌هایی در پیش است، امر کردند تا همه به جز امیرالمؤمنین و چند نفر از خاندانشان که از ایشان مراقبت می کردند، از شهر خارج شوند و حتی تحت فرماندهی اسامه، تا مرزها دور شوند. آنها ابتدا حرکت کردند، بعد با خود گفتند: اگر ایشان در این حین رحلت کنند، حکومت به علی (ع) می رسد. پس بازگشتند! پیامبر فرمودند: مگر به شما امر نکرده بودم که خارج شوید و به مرز بروید؟ گفتند: چرا فرمودی؟ اما ما شما را خیلی دوست داریم و اصلاً نمی توانیم و راضی نمی شویم که شما را در این حال تنها بگذاریم و نبینیم، دوری از شما برای ما قابل تحمل نیست! ایشان که قصد آنان را می دانستند، فرمود: پس قلم (جوهر) و کاغذ بیاورید تا چیزی بنویسم که موجب هدایت شما باشد و شما را از گمراهی و هلاکت نجات دهد. عمر که می دانست مقصود چیست، گفت: "تب دارد و هذیان می گوید...:، ایشان نیز همه‌ی آنها را با ناراحتی و عتاب از خانه بیرون کردند.

هدف محقق گردید:

بدیهی است که حجت نوشتن ایشان، مستندتر و قاطع‌تر از ماجرای غدیر خم نبود. در غدیر خم همه بیعت کرده بودند؛ اول از همه ابوبکر و عمر با علی علیه السلام بیعت کردند. پس با اطاعت همگانی، حجت تمام نشد و مؤمن و غیر مؤمن و دوست و دشمن شناخته نشد.

اما، در این ماجرا، اولاً: ایشان به مردم نشان دادند که یک عده به راحتی از امر پیامبر خدا سرپیچی می کنند، پس نه تنها نمی توانند رهبران شما شوند، بلکه هنوز ایمان به قلب‌هایشان وارد نشده است - ثانیاً: وقتی قلم و کاغذ خواستند و او گفت: «هذیان می گوید» به همه ثابت کردند که اینان حتی به عصمت پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله نیز اعتقادی ندارند و حتی از متهم کردن ایشان به «هذیان» نیز ابا و حیایی ندارند... در واقع به اصول اساسی اسلام اعتقاد راسخی ندارند.

*- کسانی که کلام صریح خودش را از دو لب مبارک با گوش خودشان می شنوند و می گویند: «هذیان می گوید!»، با نوشته او چه خواهند کرد؟! آیا نمی توانستند آن را معدوم کنند - یا بگویند: او نوشته - یا بگویند در حال تب و هذیان نوشته و

*- به هر تقدیر، هدف محقق و مقصود حاصل شده بود و دیگر نیازی به نوشتن نبود که دیگری قلم و کاغذ بیاورد. هدف آن بود که راه روشن شود، حق و باطل تمیز داده شود و حجت بر مردمان تمام شود که چنان که حتی امروز نیز همگان می دانند که آن زمان چه اتفاقی افتاد؟ حضرت برای تأکید بر ولایت جوهر و کاغذ

خواست - و چه کسانی گفتند: هذیان می‌گویند؟ پس امروز نیز حجت تمام است. یعنی مقصود از خواستن قلم و کاغذ تا ابد محقق شده است.

حضرت موسی بعد از ماجرای قتل از مصر فرار کرد و چند سال در خدمت پیامبری بودند بعد از آن تصمیم گرفتند به مصر بازگردند و در بین راه به پیامبری مبعوث شدند و دستور آمد که به مصر برو؛ جالب این جاست که آن حضرت با اینکه خود تصمیم داشتند به مصر بروند به خدا گفتند مصر برای من خطرناک است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

گاهی باور و تکیه‌ی ما به شنیده‌ها، به مراتب محکم‌تر و بیشتر از اصل وقایع و یا متون موثق و مستند می‌باشد؛ و نیز گاهی گمان‌هایی بر این باورها و شنیده‌ها افزوده می‌شود. مانند که این برخی گمان می‌کنند که انبیای الهی تا قبل از آن که به نبوت و رسالت مبعوث گردند، هیچ ارتباطی [جز مانند مردم عادی] با خداوند متعال نداشته‌اند. در حالی که در قرآن کریم، شواهد و مستنداتی خلاف این باور وجود دارد، چنان چه فرمود به مادر حضرت موسی علیه السلام نیز "وحی" فرستاد و فرمود: حضرت عیسی علیه السلام در گهواره سخن گفت و خود را نبی معرفی کرد و از اخذ دستور در مورد نماز، زکات و نیز اخلاق خود خبر داد:

«قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا * وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا * وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَمَا كُنْتُ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (مریم ع، 30 و 31)

ترجمه: (آن نوزاد به زبان آمد و) گفت: حقا که من بنده خدایم، مرا (در این حال) کتاب (انجیل) داده و (در این سن) پیامبر قرار داده است * و مرا هر کجا که باشم وجود پرپرکتی ساخته، و تا زنده هستم به نماز و زکات سفارش کرده است * و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و متکبر و نافرمان و محروم از رحمت قرار نداده است.

حرکت حضرت موسی علیه السلام:

الف - پس حضرت موسی علیه السلام، بنده‌ی برگزیده خداوند سبحان بود که به مادرش وحی کرد تا او را در صندوقی قرار داده و در آب رها سازد و تدبیر و تقدیر نمود تا به دست آسیه علیها السلام (همسر فرعون) برسد، به آغوش مادرش برگردد و لذا نه تنها هیچ تعجبی ندارد که ایشان قبل از مبعوث شدن نیز با خداوند متعال راز و نیاز داشته باشد، بلکه جز این متصور نیست.

ب - حضرت موسی علیه السلام وقتی به خاطر آن حادثه از مصر خارج شد، نزد پروردگار عالم دعا کرد و عرض نمود:

«فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ بَجِّئِ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (القصص، 21)

ترجمه: موسی ترسان و نگران از آنجا بیرون رفت [در حالی که می]گفت پروردگارا مرا از گروه ستمکاران نجات بخش.

هنگامی که به طرف شهر مدین عازم شد، باز هم با امید به پروردگار عالم دعا نمود:

«وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ» (همان، 22)

ترجمه: و چون به سوی [شهر] مدین رو نهاد [با خود] گفت امید است پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند.

پس از آن که برای دختران شعیب (ع) آب فراهم کرد، با پروردگارش راز و نیاز کرد و عرض نمود:

«فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» (همان، 24)

ترجمه: پس برای آن دو آب تهیه کرد (سقايت کرد)، آنگاه به سوی سایه برگشت و گفت پروردگارا من به هر خیری که سویم بفرستی سخت نیازمندم.

و البته از دست آیات بسیار است.

حرکت حضرت موسی علیه السلام به سوی کوه طور و انزال وحی:

وقتی او با اهل و عیالش از مدین خارج شد، از دور آتش دید و شاید این یک شهود بود، چون به آنها گفت:

"من آتش می بینم" و فرمود: "ببینید که آنجا آتشی هست" و افزود: شما باشید تا من بروم خبری بیاورم:

«فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ» (همان، 29)

ترجمه: و چون موسی آن مدت را به پایان رسانید و همسرش را [همراه] برد آتشی را از دور در کنار طور مشاهده

کرد به خانواده خود گفت [اینجا] بمانید که من آتشی از دور دیدم شاید خبری از آن یا شعله ای آتش برایتان بیاورم باشد که خود را گرم کنید.

پس، هیچ تصریحی ندارد که او به قصد عزیمت به مصر خارج شده بود. هر چند چنین قصدی نیز مشکلی در ترتیب کار پدید نمی آورد. (توضیح خواهد آمد)

به کوه طور که نزدیک شد، به او وحی شد و نبوت و رسالت برگزیده گردید:

«فَلَمَّا آتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى * إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى * وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا

يُوحَى * إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه 11 به بعد)

ترجمه: پس چون به آتش رسید ندا داده شد: ای موسی * همانا این منم پروردگار تو، پس نعلین خود (از پای) برکن، زیرا تو در وادی مقدس طوی هستی * و من تو را (به رسالت، امامت و رهبری مردم) برگزیدم، پس به آنچه وحی می شود گوش فرا دار * به یقین این منم خدای یکتا که جز من معبودی نیست، پس مرا پرستش کن و نماز را به یاد من برپا دار.

پس، این آیات، یعنی این ندایی که می شنوی، وحی ای از جانب من است که رب و الله می باشم، نه این که او خدا را نمی شناخت و یا هیچ ارتباطی نداشت، تا این که وحی آمد.

حرکت به سوی فرعون و خوف حضرت موسی علیه السلام:

پس تا اینجا بخشی از عزم حرکت به سمت مصر یا جای خاص دیگری نیامده است، اما در این وحی، خداوند متعال پس از آن که آیات و بینات خود را به او داد، فرمود: حالا برو به طرف فرعون که او طغیان کرده است: «أَذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ / طه، 24»؛ آن حضرت نیز عرض نکرد که من می ترسم به مصر بروم، خطرناک است؛ بلکه ابتدا برای خود دعا کرد و شرح صدر و آسانی کار و ... خواست (قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ... / همان، 25) و سپس موارد نگرانی خود را عرضه داشت.

موارد خوف (نگرانی و دغدغه، نه ترس نفسی)، از رفتن به مصر نبود، بلکه از قتل خودش به بهانه‌ی آن حادثه و بی نتیجه ماندن کار و یا انکار و تکذیب و زیربار نرفتن فرعون بود:

«قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ * وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ * وَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ» (الشعراء، 12 تا 14)

ترجمه: گفت پروردگارا می ترسم مرا تکذیب کنند * و سینه‌ام تنگ می گردد و زبانم باز نمی شود پس به سوی هارون بفرست * و [از طرفی] آنان بر [گردن] من خونی دارند و می ترسم مرا بکشند.

نتیجه: پس چنین نیست که ایشان تا قبل از بعثت، راز و نیازی با خداوند متعال نداشته باشند - یا ایشان پس از عزیمت از نزد حضرت شعیب علیه السلام، یقیناً قصد مصر کرده باشند، هر چند که آن هم اشکالی نداشت - به ایشان دستور نیامد که به مصر باز گردد، بلکه دستور آمد به سراغ فرعون رود - پس نگرانی و خوفی از بازگشت به مصر نداشتند، بلکه نگرانی از تکذیب و قتل در ملاقات با فرعون بود.

خلافت - چرا پس از درخواست حضرت زهرا از علی علیه السلام برای قیام امام فرمودند: من قیام می کنم اما در این صورت دیگر صدای اذان را نمی شنوی؟ لطفا پاسخ جامع و کامل بدهید چرا که خود بنده دهها پاسخ به این سوال دادم اما هیچ کدام قانع کننده نبود ...

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

نظر به این که عموم ما (معمولاً) تاریخ را به صورت دقیق و تحلیلی مورد مطالعه، تعمق، بررسی و تحلیل قرار نمی دهیم، و فقط فرازهایی از آن را شنیده‌ایم، در جمع‌بندی‌ها و تحلیل‌ها دچار مشکل می گردیم. به عنوان مثال: یک مشکل این است که بسیاری گمان دارند که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام یک طرف بود و چند مخالف در طرف مقابل قرار داشتند - و مشکل دیگر این است که زود متصور می شویم که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، مرد مبارزه و شمشیر بود و گمان می کنیم که "شمشیر" یا به اصطلاح امروز برخورد و حذف فیزیکی، حلال تمامی مشکلات است!

این حدّ از اطلاعات و این نوع تصور و گمان سبب شده که ذهن ناخودآگاه فراموش کند که ایشان یک شمشیرباز نبودند، بلکه امام، خلیفه الله، حکیم و بصیر نیز بودند؛ نه کاری را برای نفس و فایده‌ی خود انجام می دادند و نه کاری را برای اخذ نتایج ظاهری و مقطعی انجام می دادند. چنان که خود ایشان به مالک اشتر فرمودند (نقل به مضمون): من حتی در جنگ نیز همه دشمنان را از لب تیغ نمی گذارم و نمی کشم، بلکه به نسل آنها نیز می نگرم و اگر مصلحتی دیدم، فقط او را با جراحت و ...، از صحنه خارج می کنم.

تفاوت اصلی:

پس، تفاوت اصلی امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام در امر حکومت، با سایرینی که عطش و داعیه‌ی حکومت داشتند، این بود که آنان فقط دغدغه حکومت داشتند، اما حضرت علیه السلام اصلاً چنین دغدغه‌ای نداشتند، بلکه اسلام و مسلمین (تا آخر الزمان) دغدغه‌ی ایشان بود. چنان که بارها تصریح نمودند که حکومت به این معنایی که نزد شماست، برای من ارزشی ندارد، حتی از فضولات عطسه ب ^ز یا قیمت یک کفش پاره و وصله شده نیز کمتر است.

حکومت و مردم:

امام علیه السلام، دو شأن دارد: یکی امامت است که به انتخاب مردم (مقبولیت) هیچ ربطی ندارد، خداوند متعال نبی، رسول و امام را بر می گزیند و به سوی مردم گسیل می دارد، خواه مردم خوش شان بیاید و تبعیت کنند و یا خوش شان نیاید و حتی مخالفت و مقابله کنند.

اما، شأن دوم حکومت است و حکومت مستلزم "مقبولیت" می‌باشد، چه حکومت حق باشد و چه باطل. از این روست که حتی حکومت‌های جابر و مستکبر نیز سعی فراوانی را در جلب اذهان عمومی و جذب آنان معطوف می‌دارند و حتی برای هر خیانت و جنایت خود، فلسفه‌ها و حکمت‌های نظری و اخلاقی، یا سیاسی و اجتماعی و ... می‌بافند.

امیرالمؤمنین علیه السلام و مردم:

تردیدی نیست که مخالفان ایشان، فقط تشنگان و مدعیان حکومت نبودند، بلکه آنان نیز به پشتوانه‌ی مردمی که طرفدار آنها بودند، به خود جرأت نقض عهد با رسول الله صلوات الله علیه و آله و غضب حکومت دادند. این طور نبود که مثلاً 5 نفر یا کمی بیشتر زیر سقفی جمع شوند و تصمیم بگیرند حکومت را غضب کنند! و به ذهن ما خطور کند که چرا حضرتش ایشان را نکشت؟! بلکه مردم به رغم آن که بالاخره به میل، به طمع، یا به زور، یا به ناچاری و ... به اسلام روی آورده بودند، اکثراً نه تنها با ایشان مخالف بودند، بلکه بغض ایشان را به خاطر کشته شدن پدران، برادران و شوهران خود در دل داشتند.

خداوند متعال نیز قبل از بروز این حوادث (و برای همیشه و همگان)، متذکر شده بود که اگر حبّ نزدیکان در دل شما بیشتر از حبّ خدا و جهاد در راه خداست، پس منتظر [انواع عذاب‌ها] باشید:

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرْتَضُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»
(التوبة، 24)

ترجمه: بگو: اگر پدرانان و پسرانان و برادرانان و همسرانان و خویشانان (که اصول مجتمع خویشی انسانند) و اموالی که فراهم کرده‌اید و تجارتي که از کسادهای بیم دارید و جاهای مسکونی که به آنها دلخوشید (که اصول قوام مالی اجتماع است) از خدا و فرستاده او و جهاد در راه او به نزد شما محبوب‌ترند پس منتظر باشید تا خداوند فرمان خود را (دستور عذاب شما را) صادر کند، و خدا گروه نافرمانان را هدایت نمی‌کند.

پس، مردم ایشان را قبول نداشتند. به محض تشکیل و تصمیم‌گیری در سقیفه، مردم از قبایل متفاوت، گروه گروه آمدند و با بزرگان قوم خود و اصحاب سقیفه بیعت کردند و پس از این بیعت غیر مشروع، به کار خود رنگ دینی دادند و گفتند: بیعت با خلیفه کردیم، پس استقامت در این بدعت واجب است و هر کس بیعت نکند یا بدعت بشکند، باغی، یاغی و طاغی است و قتلش واجب است و

از این رو، دیگر جای "شمشیر"، جنگ و قتل نبود، چون نه تنها هیچ اثری نداشت و بالتبع تلاش‌های بعدی برای هدایت مردم نیز با استقبال و اثر مواجه نمی‌گردد، بلکه بر بغض آنان می‌افزود و جامعه و حکومت اسلامی، آن قدر تضعیف می‌شد که از دورن و برون مورد تعرض قرار می‌گرفت.

تجربه:

حتی پس از آن که مردم خودشان به در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام ریختند و از ایشان خواستند که حکومت را بر عهده بگیرد، سه جنگ بزرگ داخلی بر ایشان تحمیل شد. سران این جنگ، افراد کافری نبودند، برخی از چهره‌های این جنگ‌ها، حتی در دوران 25 سال سکوت نیز در کنار ایشان بودند (مانند زبیر)؛ اما دیدیم که چه شد؟! حتی در جنگ صفین که سپاه ایشان قالب آمد و فتنه‌ی قرآن بر سر نیزه کردن برپا شد، آنان که به ایشان زور آوردند، یاران خود ایشان بودند. حال تصور نمایید که اگر ایشان می‌خواست حکومت را به زور شمشیر بگیرد، چه می‌شد و آیا اساساً محقق می‌شد؟ هرگز.

حکمت سؤال و پاسخ:

پس، حضرت فاطمه علیهاالسلام بحث از قیام نداشتند، بلکه به ایشان عرض نمودند که شما می‌توانید تلافی کنید، انتقام بگیرید، بجنگید... کسی را یارای مقابله نظامی با شما نیست؟ این همان سؤال است که اکنون در اذهان مطرح است. مرتب می‌گویند: چرا حضرت علی علیه‌السلام که قدرت و شمشیر داشت، این را نکشت و آن را از پای در نیاورد؟ گویا دغدغه فقط حکومت است و راه حل نیز فقط حذف فیزیکی مخالفان می‌باشد. (روش مستکبرین از گذشته تا کنون)

پس حکمت این سؤال و پاسخ روشن می‌شود. یک مقام صاحب عصمت، از مقام دیگری که در مقام ولایت نیز هست، می‌پرسد: چرا برخورد فیزیکی نمی‌نمایید؟ ایشان نیز می‌فرمایند: چون اسلام چنان نابود می‌شود که دیگر حتی صدای اذان را نخواهی شنید.

نکته: سؤال از این که چرا معصوم علیه السلام چنین کردند و چنان نکردند؟ می‌تواند خوب و مفید باشد؛ بالاخره ذهن باید پرسد تا بداند. اما فرض این که "اگر آن کار را می‌کردند بهتر بود و نتایج بهتری در بر داشت"، کاملاً خطاست، چرا که اهل عصمت علیهم‌السلام به حکمت، تکلیف و آن چه صلاح دین، دنیا و آخرت خودشان و مردم می‌باشد، آگاه‌ترند.



گوناگون - فروردین 1394

خواستگاری - هم خودم به خواستگاری دختران بسیاری رفتم و هم برای خواهرم دهها خواستگار آمده است، اما هیچ کدام به نتیجه نرسیده و حتی دختران با شرایط بسیار پایین تر نیز رد کرده‌اند! آیا ممکن است جادو و جنبل و طلسمی یا تسخیر جنّی در کار باشد؟

یکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

جادو و جنبل، طلسم، جن‌بازی، چشم زخم و ... همه وجود دارد، اما زود نباید هر گرفتاری، مشکل یا گره‌ای را به این امور نسبت داد. به طور کلی ازدواج سخت شده و آمار ازدواج بسیار پایین آمده است، آیا اکثریت جوانان این کشور طلسم شده یا مسخر جنّ گردیده‌اند؟!

بله، شاید بتوان گفت که تغییر فرهنگ‌ها - تقلیدهای کور - عمل نکردن به حکم عقل - کنار گذاشتن آموزه‌ها و احکام اسلام و جایگزینی احکام دیگران - عادت و حتی افتخار به ناهنجاری‌های رفتاری و ...، خودش طلسم کننده است و ریشه در القائات شیاطین جن و انس دارد، اما نه آن طلسم، جادو یا جنّی که منظور اکثر سؤال کنندگان می‌باشد.

الف - گاهی مشکلاتی بسیار طبیعی در فرهنگ خانواده‌ها و یا نحوه‌ی زندگی آنها وجود دارد که چون خودشان در درون آن هستند، نمی‌بینند، اما دیگران می‌بینند و نمی‌پسندند.

ب - گاهی اشکالاتی در طرز فکر، بینش یا حتی گویش افراد وجود دارد که چون عادت دارند، خودشان متوجه نمی‌شوند یا برایشان امری عادی است، اما دیگران نمی‌پسندند.

ج - بسیاری از خانواده‌ها نگرش‌ها و رفتارهای مرسوم می‌دارند که برای خودشان بسیار طبیعی است و حتی گاه فکر می‌کنند که اگر غیر از این باشد درست نیست، اما فقط در میان خانواده و یا فامیل خودشان مرسوم است و دیگران نمی‌پسندند.

د - ممکن است پسر یا دختر (و خانواده‌ی آنها) در سطح پایین‌تر باشند، اما دلیل نمی‌شود که آمال و آرزهای بلند و بالاتر (چه منطقی و چه غیر منطقی) نداشته باشند. مثل دختری که در خانواده‌ای که به لحاظ اقتصادی یا حتی تحصیلاتی بالا نیستند، زندگی می‌کند، اما دوست دارد که با کسی ازدواج کند که نه تنها وضعیت مشابه

نداشته باشد، بلکه چنین و چنان نیز باشد و با اسب سفیدی بیاید و او را ببرد؛ یا پسری که خودش امتیاز خاصی ندارد، اما دوست دارد با دختری زیبا، خوش هیكل، تحصیلکرده، بابا پولدار، متدین، شاغل و ... ازدواج کند. خب، آرزو بر جوانان عیب نیست، ولی

ه - گاهی یک رفتار ساده یا یک جمله که به نظر فاعل و یا گوینده هیچ چیز مهمی نبوده، به چشم طرف مقابل می آید و خواستگاری به نتیجه منفی می رسد.

چند مثال واقعی:

یک - برای پسر مناسبی، دختری بسیار مناسب در نظر گرفته شد که شرایط آنها بسیار مطابق و باب میل یک دیگر بود. هر دو نیز در جلسه اول یک دیگر را پسندیدند، اما پس از جلسه خواستگاری، پسر نظر مخالف خودش را با این مورد اعلام کرد و در بیان علت گفت: «پدرش در تمام طول مدتی که در خانه ی آنها بودیم، چشم از تلویزیون برداشت، حتی وقتی با من صحبت می کرد». بدیهی است که پدر به این کار عادت داشت، اما از نظر پسر، نه تنها بی فرهنگی، بلکه بی ادبی و بی احترامی بود.

دو - پسر و دختری که بسیار مناسب یک دیگر بودند، به هم معرفی شدند. ظاهراً همه ویژگی ها و شرایط مورد موافقت و پسند طرفین بود، اما نتیجه نداد. چون در جلسه خواستگاری، پدر گفت: «بله، نباید سخت گرفت، جوانها باید با هم ازدواج کنند، رشد کنند، تفاهم کنند و زندگی را با هم بسازند و ... (حرفها و نظرات عاقلانه، مطابق شرع و حکمت و دلسوزانه)»؛ اما مادر گفت: اما به نظر من شرایطی برای آغاز زندگی لازم است، در ضمن دختر من باید بتواند درس بخواند، کار کند و ... - پس از جلسه، مادر پسر گفت: نظرات هر دو محترم، اما اینها باید اول اختلاف نظرهای بین خودشان را حل کنند. بدیهی است که اگر چند خواستگار به این شکل بیایند و دختر ببیند که به رغم تطابق همه خواستهها و شرایط، هیچ کدام به نتیجه نرسیده است، می گوید: لابد طلسم شدهام!

سه - پسر بدون این که مسکن، شغل، درآمد و ... داشته باشد، صرف این که جوان است و نیاز به ازدواج دارد، به خواستگاری می رود و حتی دختری در سطح خود انتخاب می کند، در خواستگاری پسر وضعیتش را توصیف می کند و پدر هم می گوید: اینها همه درست می شود إن شاء الله، اما در نهایت پاسخ دختر و خانواده اش منفی است. وقتی می پرسید چرا؟ می گویند: این که مسکن و شغل ثابت و درآمد مکفی نداشت، مهم نیست؛ اما حتی هیچ هدف، برنامه و انگیزه ای هم نداشت - یا معلوم بود که تنبل و تن پرور است - یا بسیار متکبر و از خود راضی است و پسر هم پس از چند خواستگاری، به جای توجه به ضعف های خودش می گوید: لابد طلسم یا تسخیر جنّ شدهام!

چهار - پسری مناسب، کاسب (صاحب سوپر مارکت و آن هم در شمال شهر تهران)، با معرفی های اطرافیان به خواستگاری دختری مناسب و در سطح خودش رفت، همه چیز خوب پیش رفت، اما خانواده دختر، فقط به خاطر یک رفتار ساده (که البته بسیار مهم بود) جواب منفی دادند! فکر می کنید چه بود؟ مرد جوان به خاطر نمایش کار و درآمدش، مرتب در جلسه خواستگاری، با گوشی همراهش مشغول بود، یا خودش زنگ می زد یا به تماس دیگران پاسخ می داد! به این سفارش گوشت و مرغ می داد و به آن یکی می گفت: برنجی که فرستادی خوب نبود و خب این رفتار حاکی از شعور و فرهنگ او بود.

پنج (این مورد بسیار قابل توجه است) - دختری بهترین شرایط سنی و موقعیتی برای ازدواج را به بهانه ادامه تحصیل از دست داد، بهترین خواستگارها را رد کرد، تا این که به سن سی سالگی رسید. بالتبع آن شرایط مطلوب و رویایی را رها کرد و گفت: حتی اگر مرد مناسبی باشد که همسرش وفات یافته یا طلاق گرفته باشد، اما خوش اخلاق، متین و دارای شرایط باشد، من حاضرم با او ازدواج کنم؛ و البته پدر و مادری که اصرار به تحصیل او داشتند نیز بیش از خود او مترصد بودند که بالاخره ازدواج کند، با هر شرایطی (قابل توجه دختران در حال تحصیل و والدین آنها).

بالاخره مرد مناسبی پیدا شد که گفت: با همسر سابقم دو سال و نیم زندگی کردیم و بالاخره کار به طلاق انجامید و اکنون سه سال است که از آن طلاق می گذرد. همه شرایط آن مرد خوب و مورد پسند دختر و خانواده اش بود و هم چنین شرایط دختر و خانواده اش مطلوب آن مرد و خانواده اش بود. جلسه اول خواستگاری نیز به خوبی و با پسند طرفین به اتمام می رسد.

فردای خواستگاری، مادر دختر تلفنی با خواستگار صحبت می کند و می گوید: صادقانه بگو که چرا متارکه کردید. مرد هم می گوید: "زخم بسیار سر مزاج بود" - خب تا اینجا طبیعی بود و اشکالی نداشت، اما این خانم محترمه، که البته تحصیل کرده و ... نیز بود، می پرسد: "مگر شما هر چند وقت یک بار با هم برنامه داشتید؟!" - بدیهی است که مرد این سؤال را حمل بر وقاحت، بی حیایی، فضولی ... و نیز دخالت مادر دختر پس از ازدواج، حتی در روابط زناشویی نمود و پاسخ منفی خودش را همانجا داد.

بعداً دختر و مادرش می پرسیدند: آیا ما طلسم نشده ایم، چرا حتی مرد زن طلاق داده نیز دختر تحصیل کرده و با مدرک و با فضیلت ما را نمی پسندد؟!

نتیجه:

پس مشاهده می فرمایید که نه تنها به طور کلی شرایط ازدواج برای پسران و دختران بسیار سخت شده است، حتی اعتمادها ضعیف شده است و ...، بلکه ظرایف بسیاری وجود دارد و نکاتی هست (حتی جزئی) که به نظر فرد نمی رسد، اما طرف مقابل روی آن حساس است، قضاوت می کند و نمی پسندد.

در هر حال هر کس هم گمان می کند: "خیر، این حرف ها نیست، من و خانواده ام هیچ نقص و کاستی نداریم، بلکه یقیناً کار طلسم و جنّ و ... می باشد!"، صدقه بدهد، آیه الکرسی و معوذتین بخواند، دعای "سیفی صغیر" که در مفاتیح الجنان و بعد از دعاهای جوشن کبیر و جوشن صغیر درج شده است را با فکر و خالصانه (نه مثل وردهای جادو و جنبلی) بخواند - توکل، توسل و دعا نماید، إن شاء الله مشکل حل می شود و اگر احیاناً طلسمی هم در کار باشد، باطل می گردد. اما اگر دنبال رمالی و دعانویسی و این گونه خرافات و رفتارهای خلاف عقل و شرع بروی، حتی اگر طلسمی هم در کار نبوده باشد، به طلسم خرافات خود و طلسم آنها دچار می گردد.

حج و عمره - حتما بخونید...؛ تو تلویزیون گفته شصت و پنج هزار نفر امسال رفتن به حج. نفری یازده میلیون تومان. میشه هفتصد و پانزده میلیارد تومان. آگه دلار را سه هزار تومان حساب کنیم میشه دویست و سی و نه میلیارد دلار... جالبه نه! پولی که اونجا خرج میکنن به کنار... سوغاتی به کنار... حج تمتع به کنار، اونوقت کل بودجهی سال نود دو پانصد و هشتاد و شش میلیارد دلاره... [ادامه ای این انشای طولانی

در متن]

ادامه انشا: من دیگه حرفی ندارم... صرفاً جهت اطلاع. "جهالت" کاری کرد که پیرزن ایرانی گاو خود را بفروشد که به مکه مشرف شود، تا عرب از شتر به لامبورگینی و از چادر به برج برسد و مردم ما سعادت را دو دستی به اعراب تقدیم کنند که شاید سعادت خود را در دنیای دیگر بیابند! آیا می دانید خدا کجاست؟ خدا در قلب کودکیست که در همسایگی حاجی از فقر ناله می کند و حاجی در بین عرب ها به دنبال "خدا" می گردد... کپی اجباریست اگر ایرانی هستید).

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

اگر چیزی نمی گوئیم، چون طبق معمول منطق شان ضعیف و جملاتشان به رغم انشای خوب، بسیار سخیف است، نه این که پاسخ نداشته باشد.

البته در ارقام مطروحه در سؤال، خطای بزرگی وجود دارد، ممکن است سهوی باشد، ولی بالاخره رقم هزار برابر بزرگ شده است، چرا که اگر 715 میلیارد تومان را با دلار سه هزار تومان محاسبه کنیم، 239 میلیون دلار می شود نه 239 میلیارد دلار.

جالب است که احکام خدا را اجباری نمی دانند، اما کپی کردن و فرافکنی سخنان پوچ و منحرف کننده ی خود را واجب می شمارند!!

حال ما نمی‌گوییم که "اگر انسان، مسلمان و ایرانی هستید، واجب است این پاسخ را کپی یا منتشر کنید"، بلکه می‌گوییم: خوب است با دقت بخوانید و با تأسی به مولایمان، به آنها نیز می‌گوییم: "اگر دین ندارید، دست کم آزاده باشید" - این قدر خدمت به دشمنان اسلام، مسلمین، ایران و هموطنان خود نکنید، این قدر خودزنی نکنید. بله ما همه ایرانی هستیم، قبل از ایرانی بودن نیز انسانیم، عقل، شعور، فطرت بیدار و بصیرت داریم، لذا خدا هم داریم و دین هم داریم، نماز و روزه و حج و زیارت هم داریم (وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ)؛ البته نه آن خدایی که برایش جا تعیین می‌کنند و می‌گویند: در قلب کودک است یا در اینجا نیست و آنجا هست! بلکه خدایی که همه جا هست و برای رشد و هدایت ما، در کنار عقل و منطق و شعور - رسول، وحی، کتاب و امام هم داده است، تا تابع بندگان نافرمان و کافر نشویم. خدایی که مرز "تقوا" را برای بندگان ترسیم نموده است و در بهشت و جهنم نیز جایگاه ویژه‌ای برای ایرانی‌ها، ترکیه‌ای‌ها، عرب‌ها یا آلمانی‌ها قرار نداده است. خدایی که "ملیت" را میزان تشخیص حق و باطل و تکلیف قرار نداده و در آخرت نیز از ملیتی که انتخابش در اختیار ما نبوده، سؤالی نمی‌کند، بلکه از دین و ایمان و عمل ما می‌پرسد.

الف - در فرودگاه جده، حادثه تلخی اتفاق افتاد که البته هدفمند و حسابشده بود؛ اما یک عده که نه تنها مسلمان نیستند، بلکه حتی باید در هویت ملی (ایرانی) آنها نیز تردید کرد، چرا که به جای محکوم کردن رژیم آل سعود - حقوق بشر و ...، به اسلام، حج و عمره می‌تازند! به جایی که به سعودی‌ها و وهابی‌ها بتازند، به عقاید و مقدسات هموطنان مسلمان خودشان یورش می‌برند! چنان که قبل از این حادثه نیز همین‌طور جمع و تفریق ریالی و دلاری کرده و به هر عبادتی می‌تاختند. منتهی این بار بهانه و دستاویز بهتری پیدا کرده‌اند. ما ایرانی‌ها، مثل قدیمی و معروفی داریم که می‌گوید: «تغاری بشکند، ماستی بریزد - شود دنیا به کام کاسه لیسان».

ب - باور بفرمایید که اغلب اینها، فرق "حج با عمره" را نیز نمی‌دانند و البته پاریس و لندن و بانکوک را همیشه به مکه و مدینه و کربلا ترجیح داده و می‌دهند، چه رسد به این که احکام این عبادات را بدانند. آنها که به اسلام می‌تازند، بی‌قبله و معبد نیستند، بلکه قبله و معبد آنها برای عبادت و اطاعت معبودشان، جایی دگر است.

ج - امروز، با حوادثی که رخ داده و شرایطی که به وجود آمده است، شاید به مصلحت نباشد که زائران عزیز، مؤمن و با تقوای ایرانی، به عربستان اعزام شوند؛ اما این که حج یا عمره برویم یا نرویم، آن قدر مسئله نیست که تاخت و تاز و حمله به اسلام و احکامش مهم و مسئله است.

اولین شرط "حج" مستطیع شدن است، یعنی بر همگان واجب نیست که به حج مشرف شوند، بلکه بر هر کس که استطاعت داشت واجب می‌شود - یک بار هم در عمرش برود کافی است، اما یکی از مصادیق استطاعت، شرایط و امکان انجام این واجب می‌باشد.

"عمره" نیز یک زیارت مستحب است، هر کس دلش خواست می تواند این عبادت مستحب را انجام دهد و کسی نمی تواند به او بگوید «به جای این کار، آن کار را بکن»؛ پس اگر شرایط برای انجام یک مستحب نیز مساعد نبود، و یا اصلاً به گونه ای بود که چنین عبادتی، نه تنها فعلاً مستحب نبود، بلکه خطا نیز بود، خب اعلام می کنند و کسی فعلاً به عمره نمی رود. این یعنی "تعلیق" - نه تعطیل احکام عبادی خدا و حمله به آنها.

د - باور بفرمایید که اغلب این جوسازان علیه حج، عمره، زیارت عتبات، زیارت مشهد، بازسازی حرم ها و ... حتی از این حادثه تلخ، احساس ناراحتی انسانی و ملی هم نمی کنند، بلکه فقط بانه ای برای ضد تبلیغ علیه اسلام و حج و عمره و زیارت به دست آورده اند.

***** تا همین چند سال پیش (شاید هنوز هم چنین باشد)، دختران ما را با فریب یا حتی با ربایش، برای اندکی پول به دبی می بردند و دو دستی و با التماس، در اختیار شیوخ عرب قرار می دادند! آیا کسی گفت که دیگر به دبی نرویم؟ یا برعکس، بلکه تورها، به ویژه برای شرکت در کنسرت ها به راه بود و هست، هر روز هم بر کثرتش افزوده می شود؟! آیا می دانید که تعداد سفر از ایران به دبی، ده برابر سفر به حج است؟! (به جدول مقابل دقت نمایید).

***** از وزارت کشور، وزارت اطلاعات، اداره آگاهی و ... پرسید، در دهه های هفتاد و حتی هشتاد، چند کودک ایرانی، در شهرها، به ویژه در شرق کشور مفقود شده اند؟! اینها کجا هستند و چه بلایی به سرشان آمده است؟! ***** هنوز چند ماهی از اهانت بی شرمانه به پیامبر عظیم الشان اسلام در فرانسه و راه اندازی آن جنجال و هیاهوی بین المللی شیطانی، و در پی آن، قانونی کردن هر نوع اهانت به ایشان و سایر مقدسات مسلمانان در کشورهای اروپایی نگذشته است؛ آیا کسی گفت: اگر ایرانی هستید، اگر مسلمانید یا دست کم آن خدایی را که در قلب کودکان است قبول دارید، پس دیگر این همه سفر به پاریس و لندن و هامبورگ و ... نکنید و پولش را به کودکان فقیر خودمان بدهید؟! *****

***** تا همین چهار دهه پیش (قبل از انقلاب)، این کشور، قانون کاپیتولاسیون را پذیرفته بود و همان طور که خود درباری ها گزارش دادند (برنامه "به روایت دربار" و تمامی اسناد و کتب تاریخی)، سربازان، مستشاران و اتباع امریکایی و بالتبع آنها انگلیسی ها، مکرر به نوامیس ما تعرض می کردند و حتی در خیابان، زن را از کنار شوهرش می بردند و کسی هم حق شکایت نداشت، حتی اگر سگ شان یک ایرانی را می کشت، اما اینها هنوز می گویند: چرا مرگ بر امریکا می گویند؟ چرا مثل دوره قاجار کشور را نمی دهید تا دلار کمی ارزان شود و ...؟ حالا گمان می کنید که اینها ناراحت حادثه تلخ فرودگاه جده هستند؟! *****

***** اگر راست می گویند: آویزان شبکه های خبری بی بی سی، ووآ، سی ان ان، صدای امریکا و ... نباشند و دائم از آنها و شبکه بھایت وابسته به صهیونیسم خط نگیرند - ماهواره ها را جمع کنند و با دیدن شوها و فیلم ها و صحنه های سکسی، آب دهان شان سرازیر نشود، چرا که همین همه ها، روزانه جمع بسیاری از جوانان دختر و

پسر این کشور را به فحشا و فساد و بدبختی ناخواسته می‌کشاند، خانواده‌ها از هم می‌پاشد. قطعاً این طور نیست که یک عده زن شوهردار ایرانی، شب خوابیده باشند و ناگهان صبح که بلند می‌شوند، (العیاذ بالله) تصمیم به زنا می‌گیرند! اینها نتیجه همان تهاجم‌ها و تجاوزها به فرهنگ ماست که البته یک عده بلندگوی داخلی و حتی سرپازان خط مقدم آنان هستند.

پس، اجازه ندهید که به هیچ بهانه‌ای، دین برگزیده‌ی خدا (اسلام) را مورد حمله قرار دهند و به شعور و انتخاب عاقلانه و عالمانه‌ی ملت عزیز و شریف ما اهانت کنند.

نکته بسیار مهم:

عزیزان! دقت کنید که سعودی‌ها، به امر آمریکا و انگلیس، آرزو دارند که ایرانی‌ها هیچ‌گاه قدم به کشورهای مسلمان نشین نگذارند. رژیمی که برای نوکری آمریکا حاضر است قیمت نفت را از بیش از صد دلار به کمتر از 45 دلار کاهش دهد و هزینه جنگ در بحرین و یمن را متقبل گردد و زنان و کودکان بی‌گناه مسلمان را به خاک و خون بکشد...، نگران کسر این میزان درآمد از زائران ایرانی نیز نمی‌باشد.

در حج خونین، بیش از چهارصد ایرانی را در همان شهر امن الهی کشتند که اکثرشان از بانوان پیر و جوان بودند، تا ایرانی‌ها دیگر آن طرف‌ها پیدای‌شان نشود، چرا که صدها میلیارد دلار هزینه‌های ضد تبلیغ آنها را به هدر می‌دهند. موج بیداری اسلامی، با خوش بینی و امید به ایرانیان و تأسی به این ملت، برای آمریکا، انگلیس، اسرائیل، حکام سعودی و ما بقی این شیوخ تن پرور و نوکر مآب، بیش از هزاران هزار میلیارد دلار خسارت دارد.

بله، امروز مصلحت نظام، مردم و دین ما این است که "عمره"، حتماً و یقیناً به تعلیق بیافتد، و البته نه این که دولت ایران فقط بگوید: "سفر عمره به تعلیق افتاد"، بلکه در سطح گسترده اطلاع‌رسانی کند که "مکه و مدینه" متعلق به هیچ کشور و دولتی نیست و سعودی‌ها با ایجاد مشکلات و نیز حیوان‌صفتی خود، سد راه اسلام و عبادات مسلمین هستند...؛ بله این مواضع حتماً باید اتخاذ شود، اما نه تنها یک مسلمان، بلکه یک ایرانی عاقل، هر چند مسلمان هم نباشد، باید بصیر باشد. همین‌طور چشمش را نبندد و دهانش را باز کند و شعار بدهد و نقل آن را بر دیگران نیز واجب کند، آن هم علیه دین و مقدسات آن (در هر موضوع و امری)، که این کارها، خود خدمت به همان آمریکایی‌ها و دولت‌های نوکر صفت عرب می‌باشد.

ه - البته صرفاً جهت اطلاع نامسلمانان و نیز مزدوران بی‌جیر و مواجب، یا به قول معروف «عمله‌ی آماتور ظلمه»، لازم به ذکر است که یک موحد مؤمن مسلمان، نه در میان اعراب به دنبال خدا می‌گردد، نه در میان ایرانی‌ها، نه در کیف انگلیسی‌ها! نه در قلب کودک فقیر، نه در قلب منافق پست و حقیر! بلکه او خداوند متعال را می‌شناسد و همه عالم را محضر او می‌داند و خودش را نیز بنده‌ی او می‌داند و نه بنده‌ی طواغیت و نوچه‌های‌شان، در هر ملیتی و از هر کشوری که می‌خواهد باشند.

اینها مثل همان اعراب هستند، اگر رو بدهید، حتی به خداوند متعال نیز درس توحید و خداشناسی و خدا پرستی می دهند، چه رسد به ما!

نتیجه در پیام کوتاه:

اگر شرایط حج، عمره یا هر زیارت و عبادت مستحبی مهیا نشدیم، انجام نمی دهیم، اما چرا به جای سعودی ها، به اسلام و عبادات می تازند؟! سالانه چند تریلیون تومان هزینه سفر به دبی می شود، آنها هم عرب هستند. چرا علیه سفر به دبی هیچ تبلیغی نمی شود؟! اروپایی ها نیز کم به ملت ما تعدی و تحقیر نکرده اند. پس بصیر باشیم.

چرا فرعون خواب دیده است که پسری می آید و حکومت او را نابود می کند؟ در حالی که اگر این خواب را نمی دید، کودکان بی گناه کشته و زنان اسیر نمی شدند؟ آیا این با عدل خدا سازگار است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: مکرر بیان شد و توضیح داده شد که هیچ امری از امور الهی، با عدل او ناسازگاری و منافات ندارد؛ و مکرر متذکر شدیم که همیشه هنگام مواجهه یا طرح سؤال، دقت کنید که دنبال چه هستید؟ تا نه ذهن دچار خلط مبحث شود و نه خدایی ناکرده دیگران بتوانند شبهات را لایه به لایه و تو در تو القا کنند.

به عنوان مثال: این سؤال که «چرا فرعون چنین خوابی دید؟» یک سؤال مستقل است و در این سؤال جویایی «حکمت» این رؤیا موضوع ذهن است. اما وقتی این سؤال مقدمه قرار می گیرد تا عدل خدا زیر سؤال رود، خب این یک موضوع و بحث مستقل دیگری است. وقتی این دو با هم مخلوط می شود، ذهن نمی تواند به پاسخ درست برسد.

الف - خب، قبلاً بسیار توضیح داده شد که "عدل" یعنی قرار دادن هر چیزی در جای خودش، پس عین علم و حکمت نیز هست. از این رو گردش زمین به دور خورشید نیز عین عدل و علم و حکمت است و این که اگر ظالمی چاقویی به چشم مظلومی فرو کند، او کور می شود نیز عین عدل، علم و حکمت آفرینش است. پس تا دری به تخته ای می خورد، زود نگوئیم: آیا این با عدل خدا منافات ندارد؟! خیر، شمشیر هم گردن شمر را می برد و هم گردن سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام را می بزد و هیچ یک با عدل خدا منافات ندارد.

ب - کشتن پسران قوم بنی اسرائیل و به اسارت بردن زنان آنها، صرفاً به دلیل خواب دیدن (رؤیای) فرعون نبود که گفته شود، آن رؤیا «علت» و این نسل کشی «معلول» آن علت بوده است. ما گاهی حتی به قرآن و احادیث و تاریخ نیز رجوع نمی کنیم، یک حکایتی را دهان به دهان می شنویم، بعد با استناد با آن، حتی عدل خدا را زیر سؤال می بریم!

ماجرا چه بود؟ در قرآن کریم طرفداران اندیشه، حکومت و دستورات فرعون را «آل فرعون» نامیده است که تاریخ نشان می‌دهد اغلب مردم مصر و طرفداران فرعون، از قوم «قبطی» بوده‌اند. متقابلاً قوم «بنی اسرائیل» وجود داشت که در آن زمان در بند فرعونیان، [فرعون، درباریان و قبطی‌ها] بودند. اما زاد و ولد قوم بنی اسرائیل زیاد شد و در طی چند دهه، از چند ده هزار نفر، به ششصد هزار نفر رسید.

فرعون و مشاوران دربارش [که در قرآن کریم از آنها تحت عنوان ملاء یاد شده است]، به اندیشه افتادند که جهت کنترل زاد و ولد آنها که سبب زیادتی جمعیت‌شان شده است، چه کنند؟ نتیجه گرفتند که بهتر است، پسران آنها را بکشیم و دختران‌شان را نگه داریم. بالتبع دخترانی که ناچار به ازدواج و زاد و ولد هستند و همسران یا کنیزان ما خواهند شد، چرا که در قوم بنی اسرائیل دیگر پسر و مردی وجود نخواهد داشت. اینگونه هم اسارت کامل‌تر می‌شود و هم جمعیت و نسل آنها برچیده می‌گردد.

پس از این تصمیم قوم بنی اسرائیل نیز تصمیم گرفتند که اصلاً بچه‌دار نشوند، تا اگر فرزندشان پسر بود کشته شود و اگر دختر بود، به چنگ قبطی‌های بیافتند. اما پدر و مادر حضرت موسی علیه‌السلام، تصمیم گرفتند این سنت را بشکنند و بچه‌دار شوند.

حکمت رؤیای فرعون:

خداوند متعال در قرآن کریم با یازده قسم، تصریح کرد که خوبی و بدی هر کسی را به خودش الهام می‌کنم «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا - الشَّمْسُ، 8»، یعنی غیر از عقل، فطرت و وحی، الهام نیز وحی‌ای است که به هر کسی می‌شود و از اسباب و لوازم هدایت است.

پس، هر گاه اتفاق ناگوار، خبر ناگوار، رؤیای صادق و تهدید کننده ... [یا حتی موفقیت و خبر خوشایند] پیش می‌آید، تذکری برای هوشیاری، مراقبت و چاره‌اندیشی است. هدایتی است که اگر شخص به آن توجه کند، نجات می‌یابد و اگر توجه نکند، با سرعت بیشتری در سراشیبی هلاکت حرکت می‌کند.

*- به عنوان مثال: آدمی مرگ هموعان خود را با چشم می‌بیند، مکرر نیز مرگ به او تذکر داده می‌شود، روزی چند بار هم خود را آینه می‌بیند که بزرگتر (پیرتر) و فرسوده‌تر شده است، و احساس ناتوانی را نیز با تمام وجود حس می‌کند؛ اما غفلت می‌کند و دائم گمان می‌کند که این مرگ برای دیگران است و سراغ او نمی‌آید، اما چون می‌داند قطعاً برای او نیز هست، امید دارد که در آینده‌ی بسیار دوری این اتفاق بیافتد. پس این تذکرات پیاپی، این دیدن مرگ دیگران و پیر شدن و ضعیف شدن توان‌ها (خلقت) در خود، برای این است که انسان تعقل کند. می‌فرماید: «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ - و هر که را عمر دراز دهیم، در آفرینش دگرگونش کنیم [که ناتوان شود]، پس آیا نمی‌اندیشند / یس، 68».

پس تحولات، حوادث، پیشامدها و هر چه اتفاق می افتد، برای تذکر، درس، عبرت و هدایت است، تا انسان با علم، بصیرت و "اختیار کامل"، هدف خود را انتخاب کرده و راه خود را پیش گیرد.

*- خداوند علیم می دانست که در وجود ابلیس، آتش "تکبر" شعله کشیده است، اما فعلاً بروز و ظهوری ندارد، یک امتحانی پیش آورد که ظهور کند، فرمود: به آدم سجده کن. خب اگر سجده می کرد، تکبرش از بین می رفت، اما نکرد و هلاک شد.

*- خداوند علیم و حکیم می دانست که تمامی ظلمها و جنایات فرعون و آل فرعون، به خاطر قدرت، حکومت و سلطنت است؛ پس به او نشان داد که این شوکت پایدار نیست و به زودی سرنگون خواهد شد. پس اگر دست از کفر و ظلم بر می داشت، در دریا نیز غرق نمی شد و به هلاکت دنیا و آخرت نمی افتاد. اما فرعون و قومش، معکوس عمل کردند، به جنگ خدا رفتند، بر کفر و ظلم و جنایت خود افزودند، پس آنها هستند که از مسیر "عدل" خارج شدند، نه این که به خاطر تغافل و ظلم آنها، عدل خداوند سبحان زیر سؤال رود!

دقت شود که زیر سؤال بردن "عدل خدا" یا رحمت و مغفرت او، همه برای نفی کامل اوست، چرا که خدای ظالم که خدا نیست. خدایی که هستی و کمال محض نباشد و ضعف و نقص به او راه یابد که خدا نیست.

نکته مهم:

دقت کنیم که یکی از روشهای ضد تبلیغ این است که وقتی فسق، فساد، جرم، جنایت، ظلم و کشتار عده ای بر همگان روشن شد و دیگر جای هیچ توجیه و فراری باقی نماند، به نوعی "حق"، "محق" یا مثلاً مظلوم (مورد ظلم واقع شده) و حتی مقتول را مقصر نشان می دهند.

به عنوان مثال: می گویند: این رؤیا علت آن کشتار بود - اگر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کمی انعطاف به خرج می داد، ضربت نمی خورد - چه اشکالی داشت اگر امام حسین علیه السلام، به صورت ظاهری و صوری هم که شده با یزید بیعت می کرد تا کربلا و عاشورا رخ نمی داد - اگر فلسطینی ها مقاومت نکنند، اینطور کشته نمی شوند - اگر ایران تسلیم امریکا شود، امریکا دشمنی را کنار می گذارد و ... یعنی همیشه حق را علت بروز ظلم و باطل معرفی کرده و محکوم می کنند. نمی گویند: چرا فرعون با دیدن آن رؤیا، متذکر و آدم نشد و دست از ظلم برنداشت؟! بلکه می گویند: چرا خواب دید که بکشد!؟

*- یادمان هست که در دوران جولان آقایان خاتمی، مهاجرانی ... و به اصطلاح دگر اندیشان و قرائت جدیدی ها، با صراحت و وقاحت می نوشتند: "کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام، معلول و نتیجه شمشیر امام علی علیه السلام بود". البته نه این که تحلیل جامعه شناسی و رفتارشناسی و ریشه یابی بغضها را بدهند، بلکه ایشان را محکوم می کردند! چرا که برای زمینه سازی و مساعد نمودن شرایط، برای سوق دادن کشور به سمت

امریکا، جو «گفتمان» را به راه انداخته بودند. در هر حال این کج اندیشی و قضاوت معکوس را بنا گذاشته و رواج دادند.

*- امروز نیز نمی گویند: «دشمنی امریکا با ایران»، بلکه می گویند: «دشمنی ایران با امریکا»! نمی گویند: این دشمنی امریکا به خاطر آن است که یک کشور غنی و مستعمره را از دست داده است، بلکه می گویند: علل دیگری دارد، از یک سو ما و ملت ما و انقلاب و نظام ما را خوب نمی شناسد و ما باید با گفتمانی نرم و به همراه لبخند، خودمان را به آنها (پس از چند دهه استعمار و پس از گذشت 35 سال از انقلاب) معرفی کنیم (به اظهارات آقای ظریف توجه شود) و از سویی دیگر، علت دشمنی آنها را بد اخلاقی های خودمان در گذشته معرفی می کنند (به اظهارات آقایان روحانی، ظریف و تمامی اصلاح طلبان توجه کنید).

یک عده با ذلت و خودزنی تمام می گویند: رفتارهای تند و غلط ما سبب شده تا امریکا به ما اعتماد نداشته باشد و واکنش های خصمانه داشته باشد، پس ما باید سعی کنیم اعتماد امریکا و چند کشوری که آن را "جامعه جهانی" می خوانند، جلب کنیم...!

خلاصه، دقت کنیم که این روش خودزنی، قدیمی است که هر گاه فساد و ظلمی آشکار شد، فاسد و ظالم را توجیه و تطهیر کنند و طرف مقابل را (اگر چه خدا باشد) محکوم نمایند.



اعتقادی - اردیبهشت 1394

بَهشت - آیا بهشت برای آدم تکراری نمی‌شود و آیا می‌شود در بهشت کار کرد تا از تکراری بودن خارج شد؟

یکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

تا به حال دیده‌اید کسی از دیدن فقط یک صورت زیبا، سیر شود؟!

مشکل اذهان عمومی، در همان ضعف «معاد شناسی» است، که البته آن هم به ضعف "معرفه الله" یا همان توحید بر می‌گردد، در حالی که نه تنها هیچ شناختی بالاتر و ضروری تر از شناخت "توحید و معاد" نیست، بلکه تمامی شناخت‌های دیگر، در راستا و برای تقویت و ارتقای همین شناخت است.

اذهان عمومی، خدا را تصور می‌کنند و سپس به تناسب تصورات خود حکم نیز می‌دهند! در حالی که خدا به تصور در نمی‌آید. ریشه‌ی انواع و اقسام بُت‌پرستی، طاغوت و فرعون و گوساله پرستی، و نیز انحرافات اعتقادی در اهل کتاب (مسلمانان، مسیحیان و یهودیان)، در همین تصور کردن خدا و توحید [به جای معرفت و شناخت] است.

هم چنین اذهان عمومی، بهشت و جهنم را که دو جایگاه برای موحدین و کفار و مشرکین می‌باشد، بر اساس شنیده‌ها و نیز التقاط با تعاریف غلط که در اصطلاح به آنها «اسرائیلیات» گفته می‌شود [چرا که غالباً ریشه در انحرافات فکری و اعتقادی و القائات انحرافی آنان دارد] تصور می‌کنند و با حتمی شمردن و استناد به آن تصورات خود، با سؤالات، شبهات و گره‌های ذهنی نیز مواجه می‌شوند.

برخی از مردم گمان دارند که بهشت نیز صرفاً یک باغی است که در آن مؤمنین به عیش و نوش و دیدن زیبایی‌ها و ازدواج با حوریان و ... مشغولند! لذا از سویی می‌پرسند: «که چه؟» و از سویی دیگر می‌پرسند: «آخرش چه؟» و طبعاً در تصور خود گمان می‌کنند که در آنجا یک حالت دارند و تداوم یک حالت، در نهایت حوصله سر بر نیز می‌شود.

الف - هر تکراری برای انسان سبب عادی‌سازی یا سر رفتن حوصله نمی‌شود؛ چرا که انسان نیاز دارد و تکرار در رفع نیاز، اساساً تکرار نیست که عادی شده یا یک نواخت گردد. چنان که نه تکرار نفس کشیدن و خوابیدن و خوردن و جماع ... (نیازهای بدن)، برای کسی عادی شده و حوصله‌اش را سر می‌برد و نه تکرار مطالعه، کسب علم، عباداتی چون نماز و روزه و تلاوت قرآن و زیارت و ... (نیازهای روح) برای کسی تکراری شده و حوصله‌اش را سر می‌برد. چرا که در هر تکرار، رفع نقص، ارتقا، رشد و بالتبع لذت و بهجتی وجود دارد و رشد یعنی "هستی". و کسی از این که مدام درجه و مرتبه‌ی هستی‌اش بالاتر رود، احساس تکرار و خستگی و ملال نمی‌کند.

ب - انسان در دنیا روح دارد که اصل هویت و شخصیت و شاکله‌ی اوست، جسم هم دارد که در واقع ابزار اوست [که البته برخی آن را هویت اصلی خویش فرض می‌کنند]. در هر حال این جسم لذت‌ها و آلم‌هایی دارد؛ این روح نیز لذت‌ها و آلم‌هایی دارد. نه لذایذ جسمانی روح را تمیيع می‌کنند و نه لذایذ روحانی، سبب پرورش و لذت جسم می‌شوند.

نماز و روزه و سایر عبادات، برای جسم زحمت است، اساساً تقید و رعایت حدود و احکام، برای جسم زحمت است، برای نفس مهار است، اما برای روح آبی گوارا و حیاتبخش است - انواع خوراکی‌ها لذید، ارضای غریزه جنسی، خوابی سنگین و راحت، حفظ شدن از گرما و سرمای آزار دهنده، سلامت و امنیت بدن از گزندها و آفات نیز برای جسم لذید است، اما اصلاً موجب رشد و پرواز و ارتقای روح نمی‌گردد. هیچ کس با زیادتیر خوردن، عالم‌تر و متقی‌تر نمی‌شود و با زیاد خوابیدن، خداشناس‌تر و عابدتر نمی‌گردد.

ج - معاد، هم جسمانی است و هم روحانی. [البته نه جسم با ویژگی‌های دنیای فانی. مثل این که از خوردن خون ساخته شود، مازاد دفع شود، انسان چاق و لاغر و ... شود]. پس در آخرت بهشتی، هم لذایذ جسم بهشتی وجود دارد و هم لذایذ روح بهشتی - و در آخرت جهنمی نیز هم آلم‌ها و دردهای روح جهنمی وجود دارد و هم آلم‌ها و دردهای جسم جهنمی.

د - در قرآن کریم، به تمامی این موارد تصریح شده است تا اهل "توحید و معاد"، شناخت پیدا کنند و تصورات خیالی نکنند.

به عنوان مثال: حزن، اندوه، غبن (پشیمانی)، حسرت، ندامت، خصومت، ظلمت، وحشت و ...، که از عذاب‌های جهنم است و برخی از اسامی روز معاد نیز می‌باشد [مثل: یوم الحسرة، یوم التغابن و ...]، همه دردهای روحی است و به جسم کاری ندارد. آتش - سوختن - پوست انداختن - خوردن زقوم - نوشیدن آب جوش و ... نیز همه عذاب جسم است.

هم چنین: ورود به قلعه امن الهی (ایمان یعنی امنیت) - معرفت - رشد - فلاح - ورود به وادی نور - رسیدن به مقام محمود - تقرب - لقاء الله - حشر با اولیاء الله - نظر به وجه الله و ...، همه لذایذ روحانی است و زندگی در قصرها، سلطنت، خدمه و حشمه، تناول لذیذترین و طیب ترین خوراکی ها و نوشیدن گواراترین نوشیدنی ها - پوشیدن زیباترین لباس ها از سندس - تزویج با حوریان (حور الزاماً مؤنث نیست) و ...، همه لذایذ جسمانی در بهشت است.

ه - لذت برای انسان [چه مادی و چه معنوی]، در همین دنیا نیز نه حدّ یقف (پایان) دارد و نه یک نواخت می شود و نه حوصله سر می برد، بلکه در این دنیا چون انسان محدود و محصور به بدن است و همه چیز نیز فانی است، پایان لذایذ به اجبار می رسد.

حکایت: نقل شده است که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، چند بار معاویه لعنة الله علیه را احضار فرمود و او نیامد و گفت: «مشغول خوردن هستم»، حضرت نیز نفرین نمود که خدا هیچ وقت او را سیر نکند. از این رو برای آن یک نفر، با معده‌ی محدودش، سفره مفصلی از انواع خوراکی ها و نوشیدنی های حلال و حرام می گستراندند و او مشغول خوردن و نوشیدن می شد. در آخر می گفت: «سیر نشدم، اما خسته شدم، سفره را جمع کنید».

در هر حال لذایذ مادی و جسمانی نیز پایانی ندارند، بلکه محدودیت جسم از یک سو و امکان از سوی دیگر، اجازه تداوم نمی دهد.

لذایذ معنوی نیز در همین دنیای محدود و فانی، پایانی ندارد، بلکه محدودیت روح و جسم و امکان، اجازه تداوم نمی دهد. کسی که اهل علم و تحقیق است، هر چقدر هم مطالعه کند، یک جا عقلش نمی کشد - یک جا روحش تاب نمی آورد - یک جا ذهنش دیگر نمی کشد و یک جا هم چشمش خسته می شود و خوابش می گیرد؛ لذا آن را کنار می گذارد.

پس چطور ممکن است که در حیات اخروی (بهشت)، لذایذ جسمانی و روحانی، برای انسان نیازمند، تمام شود، به انتها رسد، یک نواخت گردد، حوصله سر برد و ...؟! و حال آن که آنجا محدودیت تعالی روح و یا پیری و فرسودگی سلولی وجود ندارد.

و - نیاز انسان به کمال، شوق آور است و نه ملال آور و کمال نیز محدود نیست. رسیدن به هر مرحله از کمال نیز بهجت آور است، نه یکنواخت.

کار کردن در بهشت، جهت خروج از یکنواختی:

توضیح داده شد که اصلاً یک نواختی وجود ندارد، چرا که نه کمال حدّ پایان دارد، نه نیاز و شوق و عشق انسان به کمال حد پایانی دارد، اما درباره "کار"، باید توجه داشت که در دنیا نیز ما برای خروج از نقص، رفع ضعف و رسیدن به رشد و کمال کار می‌کنیم، نه برای این که از یک نواختی در بیاییم، در آخرت نیز همین‌طور است. منتهی "کار" دامنه‌ی وسیعی دارد و محدود به ابزار سازی که مختص دنیاست نمی‌باشد. تصورات غلط سبب شده که برخی گمان کنند که در دنیا کار می‌کنند و در آخرت یک گوشه نشسته و می‌خورند و می‌آشامند و جماع می‌کنند! حُب این واقعاً حوصله سربر و مأیوس کننده است. در حالی که حقیقت امر اصلاً چنین نیست. بلکه انسان اگر در دنیا اهل ایمان، تقوا و عمل صالح بود، تازه در بهشت وارد مرحله اصلی معرفت و رشد و کمال می‌گردد. مثل این که در دنیا تحصیلات متوسطه را تمام کرده و تازه وارد دانشگاه می‌شود. رشته عمومی را گذرانده و تازه وارد رشته تخصصی می‌شود.

دنیا برای معرفت و کمال بسیار محدود است، یک انسان هر چقدر هم که تلاش مادی و معنوی کند، باز نمی‌تواند به حقایق بی‌ببرد و استعدادهای خود را به فعلیت برساند.

در حدیث آمده که به اهل بهشت گفته می‌شود «إِقْرَأْ وَ ارْقَأْ - بخوان و بالا برو»، حب این یعنی چه؟ یعنی بهشت به عنوان جایگاه اهل رشد، کمال و تقرب، درجاتی دارد. حقیقت قرآن کریم آنجاست - حقیقت « اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ » آنجاست - حقیقت نور هدایت که همان حقیقت محمدی صلوات الله علیه و آله می‌باشد، آنجاست.

حدیث:

قال رسول الله صلوات الله عليه و آله: «عَدَدُ دَرَجِ الْجَنَّةِ عَدَدُ آيِ الْقُرْآنِ فَإِذَا دَخَلَ صَاحِبُ الْقُرْآنِ الْجَنَّةَ قِيلَ لَهُ ارْقَأْ وَ اِقْرَأْ [اِقْرَأْ وَ ارْقَأْ] لِكُلِّ آيَةٍ دَرَجَةٌ فَلَا تَكُونُ فَوْقَ حَافِظِ الْقُرْآنِ دَرَجَةٌ...» (بخارالأنوار/ ج 89/ ص 22)

ترجمه: رسول گرامی اسلام صلوات الله علیه و آله فرمودند: «درجات بهشت به تعداد آیات قرآن است. چون صاحب قرآن وارد بهشت شود، به او گفته می‌شود، بخوان و بالا برو که هر آیه‌ای، درجه‌ایست. پس برتر از درجه‌ی حافظ قرآن درجه‌ای نیست.

توضیح: برخی شناخت‌شان در حد ظاهر کلمات است، آن هم محدود به معانی و مفاهیمی که خودشان درک می‌کنند، لذا گمان می‌کنند که منظور از "حفظ قرآن" فقط همین از بر کردن قرآن کریم است. در حالی که ما می‌دانیم بسیاری از خوارج حافظ قرآن کریم بودند و بسیاری از مرتجعین و حتی ظالمین امروزی نیز قرآن را از حفظ می‌خوانند. آیا وقتی می‌فرماید که از ویژگی‌های مؤمن، حفاظت از نماز است (وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ / المؤمنون، 9) یعنی صورت ظاهری و کلمات نماز را از بر هستند؟!!

بلکه ابتدا می‌فرماید: «**صَاحِبُ الْقُرْآنِ**»، یعنی کسی که در دنیا هم صحبت و صحابه قرآن کریم بوده است، او وارد بهشت می‌شود - سپس می‌فرماید: به او می‌گویند: «**اقْرَأْ وَ ارْقَأْ** - بخوان و بالا برو»، یعنی هنوز نادانسته‌هایش و بالتبع رشدش و مرتبه وجودی‌اش بسیار پایین است؛ تازه وارد دانشگاه قرآن شده است، و بالا هم که حدی ندارد، درجات وجود و رشد که محدود نیست - سپس در خصوص حافظان قرآن مجید می‌فرماید که مقام و درجه‌ای بالاتر از آن نیست. یعنی کسانی که در دنیا از قرآن حفاظت کردند و در راه معرفت، ایمان، عمل و تحقق آن کوشیدند و با دشمنان قرآن کریم که قصد نابودی آن را داشتند، مقابله کردند.

پس اصل "کار" آنجاست، اینجا که ما کار زیادی نمی‌کنیم، محدود و محصوریم. دنیا اسفل سیر نزولی است، سیر صعودی آنجاست.

آیا انسان با اختیار خودش هدایت یا گمراه می‌شود؟ اگر اینطور هست پس چرا از خدا می‌خواهیم که ما را هدایت کند؟ یا در جایی دیگر می‌گوییم اگر هدایت خدا نباشد ما هدایت نمی‌شویم؟ و سوال دیگر در همین مورد: چرا می‌گوییم: «**رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا**»؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

بدیهی است آن که خلق کرده، مالک است، ربوبیت (صاحب اختیاری و تربیت امور) دارد، علیم و حکیم و قادر است و بازگشت به سوی اوست (**الیه راجعون**)، هدایت می‌کند و بالتبع هموست که هدایت نمی‌کند و یا به تعبیری دیگر، گمراه می‌کند. اما ممکن است که این حقیقت، در ظاهر "جبر" را القا کند که البته در امر هدایت چنین نیست. لذا لازم است که به نکات ذیل با دقت توجه شود.

الف - ما خودمان، دیگران، عالم هستی، قوانین حاکم و مرجع (محل بازگشت) خودمان را خلق نکردیم و به هیچ کدام نیز علم و قدرت و سلطه نداریم که بتوانیم هدایت کننده‌ی خود و یا دیگران باشیم. چیستیم؟ کیستیم؟ چه می‌دانیم؟ و به کدام سو می‌خواهیم هدایت کنیم؟ و چه علم و قدرت و امکانی در این امر داریم؟! از این رو حتی به پیامبر عظیم الشان صلوات الله علیه و آله نیز فرمود: هر کس را که تو به خواهی هدایت نمی‌شود؛ و فرمود: تو سلطه بر دیگران نداری که هدایت شوند یا نشوند. و هم چنین فرمود: ابلیس هم سلطه‌ای ندارد که دیگران را منحرف کند. لذا در آیات متعدد تصریح نمود به این که «**يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ**»، یعنی هدایت و گمراهی طبق مشیت و اراده‌ی او و در قدرت او و از شعون الهی و ربوبی است.

ب - البته مسئله "هدایت و گمراهی" به اراده و مشیت الهی، یک مقوله گنگ و ناشناخته برای بشر نیست که به خود بگوید: ما چه می‌دانیم او چه کسی را دوست دارد هدایت کند و چه کسی را دوست ندارد هدایت کند؟

چرا که کاملاً شرح داده است که چه کسانی مشمول هدایت می گردند و چه کسانی مشمول نمی گردند و گمراه می شوند.

مثل آن که فرمود:

مؤمن و معتصم را هدایت می کند:

«فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا» (النساء، 175)

ترجمه: اما کسانی که به خدا ایمان آورده و به او تمسک جستند، به زودی آنان را در رحمت و فضلی از جانب خود درمی آورد و به راهی راست به سوی خود هدایت می کند.

کافر و ظالم را هدایت نمی کند:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا» (النساء، 168)

ترجمه: ری کسانی که کفر ورزیدند و ستم کردند خدا هرگز در صدد آموزش آنان و اینکه به راهی هدایتشان کند نیست. (هدایت آنان مشیت و اراده الهی نیست).

مثال: ما نیز همین کار را می کنیم. فرض کنید رییس و صاحب یک شرکت هستید و می گوید: "هر که را بخواهم استخدام می کنم" - بعد شرایط را بیان کنید و بفرمایید: افراد مؤمن، متخصص، سالم، کاری و متعد و دلسوز، بدون سوء پیشینه، دارای مدرک تحصیلی فلان و ... را استخدام می کنم.

خدا هم می فرماید: بندگان خالص، مؤمن، دارای عمل صالح، متقی و آنان که مرا دوست دارند و بر من شریکی نمی گیرند و به دیگران ظلم نمی کنند را به صراط مستقیم تا مقام قرب خودم هدایت می کنم و در بهشت خودم جای می دهم.

نقش انسان، اختیار و اراده اش در هدایت یا گمراهی چیست؟

نقش "انسان و اختیارش"، فقط در "انتخاب" است، نه نتیجه ی آن. به عنوان مثال: اگر مقابل انسان یک نوشیدنی گوارا مثل آب سالم یا آب میوه ی سالم و هم چنین یک نوشیدنی مضر مثل شراب مسکر یا اسید قرار گرفت، و برای انسان روشن شد که هر کدام چیست و چه آثاری دارد؟ فقط "انتخاب" این که کدام را بنوشد با خود اوست، هر کدام را نوشید، آثارش و عواقبش در اختیار او نیست و "جبری" است. نمی تواند بگوید: من دلم می خواهد شراب مسکر بنوشم تا عقلم کامل تر شود و یا اسید بنوشم تا ویتامین های بدنم تقویت شوند.

این مهم، در تمامی شئون فردی و اجتماعی حیات بشر حاکم است. شما انتخاب می کنید که با چه کسی ازدواج کنید - چه رفتاری را در خانواده پیشه کنید - با پدر و مادر چگونه رفتار کنید - فرزند را چگونه و بر اساس چه آموزه ها و فرهنگی تربیت کنید - چه شخص یا جناحی را به مسئولیت انتخاب کنید - چه شغلی را برای امرار

معاش برگزینید و ...، اما هر کدام را انتخاب کردید، آثار و عواقب خودش را در پی دارد. آن دیگر در اختیار شما نیست.

قرآن کریم:

یک - خداوند متعال در قرآن کریم فرمود که در دین (اعتقادات) هیچ اجباری نیست « **لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ** »، یعنی شما را مثل ملائک یا حیوانات مجبور نیافریدم، بلکه عقل و شعور و اراده و اختیار دادم و هیچ کس نیز نمی تواند اعتقادی را به زور بر دیگری تحمیل کند. البته علت را نیز بیان داشت و فرمود: به دلیل آن که راه رشد و راه گمراهی کاملاً روشن شده است « **قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ** » - سپس نقش اختیار و اراده انسان در "انتخاب" را نیز بیان نمود: « **فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** - پس هر که به طغیانگر (شیطان و پیروانش) کفر ورزد و به خدا ایمان آورد حقا که به دستگیره محکم چنگ زده که گسستن ندارد، و خداوند شنوا و داناست / البقره، 256»

پس اختیار کافر شدن به طاغوت (درون و برون) و ایمان به الله جلّ جلاله، و یا خدایی ناکرده بالعکس، با انسان است، اما وقتی انتخاب کرد، هدایت در مسیر انتخاب شده و رسیدن به آثار و عواقبش در اختیار خودش نیست، بلکه طبق نظام و قوانین حکیمانه خلقت و هدایت است. اگر کسی الله جلّ جلاله را معبود و هدف گرفت، خداست که او را به سوی کمال و قرب خودش هدایت می کند - و اگر کسی طاغوتها را معبود، هدف و محبوب گرفت، خداست که او را به سوی همانها هدایت می کند و خداست که هر دو را به نتیجه انتخابشان می رساند.

دو - در آیهی بعد، چگونگی هدایت را بیشتر شرح داده و می فرماید: هر کس به الله ایمان آورد، خدا او را هدایت می کند. این خداست که او را به واسطه‌ی ایمان، از ظلمات به نور می برد، نه این که خودش خویشتر را هدایت کرده و از ظلمت به نور می برد « **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ** - خدا سرپرست و کارساز کسانی است که ایمان آورده باشند، ایشان را از ظلمت‌ها به سوی نور هدایت می کند» - و هر کس به طاغوت ایمان آورد، هدایتش را به طاغوت می سپارد؛ و البته که مسیر هدایتی طاغوت همان است که خداوند متعال در نظام حکیمانه‌ی خلقت و هدایت مقدر و مقرر کرده است، یعنی خروج از نور به سوی ظلمات « **وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** - و کسانی که (به خدا) کافر شده‌اند، سرپرستشان طاغوت است که از نور به سوی ظلمت سوقشان می دهد، آنان دوزخیانند و خود در آن بطور ابد خواهند بود / البقره، 257»

پس این خداست که هدایت می کند و خداست که هدایت نمی کند، و انسان فقط هدف و راه را با اختیار خودش انتخاب می کند.

سه - خداوند متعال طرق و اسبابی برای هدایت قرار داده و هم چنین طرق و اسبابی نیز برای گمراهی قرار داده است، مثل آن که فرمود: دعوت به حق و اسلام یکی از این طرق هدایت است، پس انتخاب با انسان است که دعوت را بپذیرد و بیاید یا نپذیرد و نیاید؟ هر کدام را انتخاب کرد، آثار و عواقبش طبق هدایت و ربوبیت الهی بر او مترتب می‌گردد:

«وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (یونس، 25)

ترجمه: خدا (با زبان قرآن و زبان خلقت) بندگان را به سوی دار السلام (بهشت که سلامتی محض است) دعوت می‌نماید، و از میان آنان هر که را بخواهد به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند. یعنی دعوت عمومی است، همه دعوت می‌شوند، اما از میان همگان، آنان که این دعوت را می‌پذیرند به سوی دارالسلام هدایت می‌کند.

نتیجه:

پس نتیجه آن شد که "انسان" و هیچ موجود دیگری، نه خالق است، نه رب، نه مالک، نه قادر و نه هدایت کننده است؛ بلکه پس از موهبت عوامل هدایت در درون (عقل، منطق، شعور، فطرت، الهام)، و نیز عوامل هدایت در برون (نبی، رسول، وحی و امام)، که همه روشنگر راه رشد و هدایت و نیز راه پرتگاه و هلاکت هستند، "انتخاب" را به اختیار انسان واگذار نموده است، هر کدام را انتخاب کرد، خدا به همان مقصد و مقصود هدایتش می‌کند و به آثار و نتایج دنیوی و اخروی که آن را نیز خداوند متعال خلق، مقدر (اندازه) و مقرر کرده است، می‌رساند.

چرا برای هدایت دعا می‌کنیم:

«رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» (آل عمران، 8)

ترجمه: (آنان می‌گویند) پروردگارا، دل‌های ما را پس از آنکه ما را راهنمایی کردی منحرف مگردان، و از جانب خود رحمتی به ما مبذول دار، زیرا که تویی که بسیار بخشنده‌ای. برای هدایت خود دعا می‌کنیم و از او می‌خواهیم که ما را هدایت کند، یعنی یک لحظه به خودمان وانگذارد، و از او می‌خواهیم که پس از هدایت شدن نیز از مسیر خارجمان نگرداند (چون هدایت و گمراهی به اراده و قدرت اوست)، می‌خواهیم تا بابت گناهانمان ما را از شمول رحمت و صراط مستقیم خارج نکند. در اینجا توجه به سه نکته بسیار ضرور و مهم است: اول آن که "دعا" یعنی خواست قلبی که به زبان نیز جاری می‌شود، پس تا انسان قلباً چیزی را نخواهد و اراده نکند، دعای لفظی‌اش به غیر از همان الفاظ چیزی نیست -

دوم آن که این اراده و نیازش را از که می خواهد؟ وقتی می گوید: "ربنا" یا "اللهم"، یعنی می داند و باور کرده که کار دست اوست - سوم آن که انسان باورش به نقش و تأثیر گناه خودش و بخشش الهی را بیان می دارد. بله، نظام آفرینش بسیار قانونمند است و قانون نیز با کسی تعارف ندارد، پس اگر کسی خطا کرد، گناه کرد، طاغوت درون (نفس) یا بیرون (فراعنه‌ی زمان) را حتی لحظه‌ای دوست داشت و اطاعت کرد (هدف گرفت)، باید طبق نظام الهی، به مهلکات سقوط کند. اگر کسی ارتفاع کوه را تا هزار متر با مهارت و سلامتی بالا رود، اما یک لحظه پایش بلغزد، باید سقوط کند و هلاک شود، اما خداوند مهربان فرموده که از قوانین خلقت، رحمت است که بر همه چیز وسعت و سبقت دارد، اهل مغفرت هستیم، تو را دوست دارم، پس توبه کن تا از این لغزش درگذرم و تو را به ظلمات نبرم و به نور هدایت کنم.

آیا اعتقاد به مجازات کینه جویانه‌ی گناهکاران در جهنم، بدون این که هرگونه اثر اصلاحی یا بازدارنده داشته باشد معقول و منطقی است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

عذاب آخرت حکیمانه است، نه کینه‌جویانه؛ پس ابتدا باید اهانت، افترا و اتهامی که به خداوند منزه از عیب‌ها و نقص‌ها مبنی بر «کینه‌توزی» زده شده، اثبات گردد و بعد یک سؤال بر اساس آن حکم قطعی داده شده، طراحی و مطرح گردد. دقت نمایید که گاهی در قالب سؤال یا شبهه، ابتدا یک معنای غلطی را به عنوان «حکم قطعی» القا می‌کنند و بعد سؤال خود را روی قاعده‌ی آن معنا و حکم غلط می‌سازند. بدیهی است که در این صورت، پاسخ هر چه باشد، فرقی نمی‌کند و آن معنا دیگر به ذهن القا شده است.

کینه‌توزی:

کینه‌توزی یا رفتارهای کینه‌جویانه، ویژگی انسان و برخی از حیوانات است، که البته در حیوان از روی غریزه است، اما در انسان، از روی انتخاب غریزه حیوانی به جای عقل می‌باشد. کینه به دل گرفتن، عواملی دارد که از جمله آنها: نداشتن فضیلت - وسوسه‌های شیطان - جدال و خردگی از دیگران - حرص‌ها و توقعات بی‌جا و ... می‌باشد. حال العیاذ بالله کدام از این صفات به خداوند سبحان راه دارد؟!

سوء استفاده از سبوحیت پروردگار:

برخی از همین معنا سوء استفاده می کنند؛ می گویند: ما هم همین را می گوئیم؛ چون خدا کینه توز نیست، پس عذاب جهنم هم ندارد! حال چه کسی گفته که «کینه علت عذاب» و «جهنم معلول کینه» است که گفته شود، اگر آن علت وجود ندارد، پس این معلول نیز وجود نخواهد داشت؟! پس، با همین جمله بندی ساده، هم حکمت خدا را رد می کنند - هم عدالت خدا را رد می کنند - هم معاد را رد می کنند و هم آیات صریح قرآن کریم را رد می کنند؛ و لفظ "عذاب جهنم" در این میان، بمانه ای برای رد کل "توحید و معاد" است.

حال عکسش را فرض کنید:

برخی از خدا شناس ها و بی اعتقادهای به توحید و معاد، از راه دفاع کردن از خدا وارد می شوند و سعی دارند با «بد دفاع کردن»، بهترین حمله را به حقایق هستی و اعتقادات مؤمنین و مسلمین بنمایند. البته طبق معمول بدون هیچ دلیل عقلی یا سندی از وحی؛ بلکه فقط با شعار پوچ.

حال فرض کنید که هیچ جهنمی در کار نباشد! خب یعنی چه؟ یعنی ایمان و کفر - تقوا و فسق - علم و جهل - ظلم و عدالت و ... [العیاذ بالله] نزد او یکسان هستند؟! آیا انسان برای خود و جامعه اش چنین بی منطقی و ظلمی را می پذیرد که حال به خدا نسبت می دهد؟!

این ادعا یعنی، هر کس هر کاری کرد، مهم نیست، عاقبت وارد بهشت می شود؟! خُب، پس چرا به انسان عقل داد؟ چرا قوه اختیار و انتخاب داد؟ چرا الهام کرد؟ چرا رسولان و وحی و امامان را فرستاد؟ چرا "امر و نهی" کرد؟ چرا بشارت و انذار داد؟ چرا تشویق و تهدید کرد؟!

پس راهی نمی ماند مگر آن که منکر تمامی این معانی شوند. یعنی همان کفر محض. باید توحید، معاد، وحی، علم و حکمت خدا، عدالت و ... را رد کنند تا بگویند جهنم و عذابی نیست و همه مساویند.

«قُلْ لَا يَسْتَوِي الْحَبِيبُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْحَبِيبِ فَاَتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، 100)

ترجمه: بگو: هرگز پلید و پاک (چه از روان انسانی باشد و چه از عقاید و اخلاق و عمل وی) یکسان نیستند هر چند زیادی پلیدها تو را به شگفت آورد. پس ای صاحبان خرد، از خدا پروا کنید، شاید رستگار گردید. اکنون که خداوند علیم و حکیم، وعدهی "عدالت" و رسیدن به نتیجه را داده است، می گویند: کیفری نیست و اگر کیفر کند منطقی نیست - حال اگر خودش می فرمود: "فرقی نمی کند که چه کسی چگونه باشد و چه کند؛ بلکه همه در نهایت مساوی هستند" چه می گفتند و چه می کردند؟!

پاداش و کیفر، نتیجهی اعتقادات و اعمال است:

به نظام خلقت در جهان ماده نگاه کنید. آیا اگر کسی دستش را روی آتش گرفت و سوخت، یعنی خدای خالق نسبت به او کینه‌ورزی کرده است؟! اگر کسی سم یا زهری را سرکشید و دورنش متلاشی شد، یعنی کسی با او کینه داشته است...؟! خیر؛ بلکه خلقت قانونمند و نظام‌مند است؛ پس هر اعتقاد، هر کار، هر رفتار و هر گفتاری، نتایج، آثار و بازتاب خودش را دارد.

آن که عالم هستی و از جمله ما را خلق کرد، فرمود: شما فقط این جسم مادی کوچک نیستید، حیات نیز منحصر به دنیا نمی‌باشد، بلکه همان‌گونه که از عالم نطفه به عالم رحم و از آنجا به عالم دنیا منتقل شدید، از اینجا نیز به عوالم برزخ و قیامت منتقل می‌شوید. پس همان‌طور که اگر نطفه یا جنین آسیب ببیند، نوزاد بیمار و ناقص به دنیا می‌آید، کسی که چشمش را در دنیا به حقایق عالم هستی ببندد، آن دنیا‌کور به دنیا می‌آید و کسی که در این دنیا آتش به شکم خود بریزد، در آن دنیا حقیقت آن چه به دور ریخته، او را می‌سوزاند و... یعنی نتیجه و بازتاب چگونگی "ایمان و عمل"، بر اساس حکمت و عدل. پس ربطی به کینه توزی ندارد.

بی‌ایمانی - «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا» (الإسراء، 72)

ترجمه: و هر که در این [دنیا] کور [دل] باشد، در آخرت [هم] کور [دل] و گمراه‌تر خواهد بود.

عمل بد - «تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَرَزَيْنَهُمُ الشَّيْطَانَ أَعْمَاهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (النحل، 63)

ترجمه: سوگند به خدا که به سوی امت‌های پیش از تو [رسولانی] فرستادیم [اما] شیطان اعمال‌شان را برایشان آراست و امروز [هم] سرپرستشان هموست و برایشان عذابی دردناک است.

خودسوزی اعتقادی - «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُرَكِّبُهُمْ وَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (البقره، 174)

ترجمه: به درستی (به یقین و حتمی) آنهایی که از کتاب خدا آنچه را که خدا نازل کرده کتمان می‌کنند و با کتمان آن ثمن اندک (فایده‌ی کم) به دست می‌آورند، آنها آنچه می‌خورند جز آتشی نیست که به درون خود می‌ریزند و خدا روز قیامت با آنها سخن نخواهد گفت و تزکیه‌شان نخواهد کرد و عذابی دردناک خواهند داشت.

خودسوزی عملی - «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا» (النساء، 10)

ترجمه: در حقیقت کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می‌برند و به زودی در آتشی فروزان درآیند.

ترفند (حقه‌ی) ابلیسی:

ابلیس و بالتبع پیروانش (شیاطین انس و جن)، برای منحرف کردن انسان، راه کارهای بسیاری دارند و به هر شخص و جامعه‌ای (امتی)، از راه خودش وارد می‌شوند. یک گروه را تماماً به کفر و شرک کشانده‌اند، با آنها دیگر بحثی از بهشت و جهنم، یا پاداش و کیفر ندارند، چون دیگر اساس را تکفیر می‌کنند. اما به گروه معتقدین و به ویژه مسلمانان که معرفت و ایمان بیشتری نسبت به خدا (توحید و معاد) دارند (او را واحد، احد، رحمان، غفار و ... می‌شناسند، نه فرزند این یا پدر آن)، از راه خودشان وارد می‌شوند.

می‌گویند: مگر نه این که خداوند متعال رحمان و رحیم است، غفار و ستار است، بی‌نیاز و حمید است، قادر مطلق است - همه بندگان او هستند و او با کسی دشمنی ندارد...؟ پس جهنمی هم در کار نیست، بروید هر فسق و فجوری که دلتان خواست بکنید، هر ظلمی که دلتان خواست به خود و دیگران روا کنید، عاقبت همه یکسان هستید و یکجا قرار می‌گیرید! مثلاً العیاذ بالله شمر و خولی و یزید و امثالهم، به همان بهشتی می‌روند که سیدالشهداء امام حسین و یاران با وفایش علیهم السلام می‌روند!

خب این حرف‌ها، نه تنها کفر محض است، بلکه دروغ و افترا بستن به خداوند متعال نیز هست. این شیاطین با نام خدا و رحمت خدا وارد می‌شوند، تا مردم را نه تنها به کفر و ضلالت بکشانند، بلکه در انکار معاد، حکمت و عدل الهی، و دشمنی با دعوت انبیاء، کلام وحی (قرآن کریم) و تمامی بشارت‌ها و اندازها و وعده‌ها و وعیدهای الهی در قرآن و ...، فعال‌شان کنند. یعنی این شیاطین، نه تنها از انسان، کافر و مشرک می‌سازند، بلکه از آنها "منافق" (ظاهر توحیدی و باطن تکفیری) می‌سازند و رسماً آنها را وارد جبهه مخاصمه با خداوند متعال می‌نمایند. «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ».

اصلاح و بازدارندگی:

پس از مرگ و به ویژه در قیامت، نه امکانی برای فساد وجود دارد و نه اختیاری. لذا عذاب برای بازدارندگی در قیامت، معنا و مفهومی ندارد. بازدارندگی مخصوص دنیاست که به حکم عقل، به حکم وحی، به اجبار نظام اجتماعی اسلامی، به حکم وعده‌ها و وعیدهای محکم و متقن و ... اعمال می‌شود. پس هیچ لزومی ندارد که عذاب اخروی، بازدارنده باشد، بلکه بازتاب و نتیجه است و معنا ندارد که کار بی‌نتیجه باشد، این دور از حکمت است. حتی از انسان عاقل نیز فعلی که از آن نتیجه‌ای انتظار نداشته باشد، صادر نمی‌گردد. و اما اصلاح - اولاً برخی که به لحاظ ایمانی مشکلی نداشته‌اند، اما در عمل خودسوزی کرده‌اند، در صورتی که با عذاب‌های دنیوی، سکرات مرگ، عذاب‌های برزخی و ... پاک نشوند و مشمول شفاعت نیز نگردند، به جهنم می‌روند و پس از اصلاح و برون رفت ناخالصی‌ها، از جهنم بیرون می‌آیند. اما برخی که کافر و مشرک بودند، و

وجودشان یک پارچه آتش شده است، و هیچ نقطه‌ی سفیدی در ظلمات وجودشان باقی نمانده است، خودشان آتش هستند و جای آتش نیز در جهنم است.

ثانیاً اصلاح، فقط فردی نیست که مثلاً یک نفر اصلاح شود. بلکه جوامع و خلقت اصلاح می‌شوند. جدا کردن مؤمن و کافر - موحد و مشرک - متقی و فاسق - ظالم و عادل و ...، عین اصلاح و کمال نظام خلقت است. لذا فرمود همان گونه که در دنیا جدایی حق و باطل را برای شما تبیین کردم، رسول، کتاب، معلم، مربی و امام قرار دادم، در آخرت نیز جداسازی می‌کنم و همه یکجا نیستند:

«فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ * وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ * هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ»
(الصّافات، 19 تا

ترجمه: پس جز این نیست که سبب برانگیختن، يك بانگ و نخب (آسمانی به واسطه نفخه دوم صور) است که به ناگاه همگی (از قبرها بیرون شده) می‌نگرند * و می‌گویند: ای وای بر ما، این روز جزاست * (آری) این همان روز داوری (خداوند) و جدا شدن (نیکان از بدان) است که آن را تکذیب و انکار می‌کردید.

توسل - اگر هدف وصال حضرت حق است، چرا با واسطه این کار صورت بگیرد؟ او چه کم دارد که با

واسطه‌ای او را بخوانیم؟ اگر در سیره عملی اهل بیت هم نگاه کنیم، آن‌ها بدون واسطه با پروردگار ارتباط

برقرار می‌کردند... عبد یعنی: فقط توجه به خدا داشته باشد، «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ...»

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

این سؤال که با شرح طولانی مطرح شده است، همان سؤال یا شبهه در خصوص «توسل» است که هر ذهنی با انشایی متفاوتی آن را مطرح می‌کند یا می‌تواند مطرح کند. البته پاسخ‌های بسیاری نیز در همین پایگاه درج شده است که اگر کلمه «توسل» را در بخش جستجو درج و کلیک نمایید، در اختیار قرار می‌گیرد. اما در عین حال از همین زاویه‌ای که در سؤال مطرح شده، موضوع را بحث می‌کنیم، و تقاضا این است که واقعاً به نکاتی که ناچاریم به اجمال بنویسیم، توجه و تعمق کافی شود.

الف - انسان، چون ناخودآگاه خیلی از خودش راضی است و البته شیاطین جن و انس نیز رهایش نمی‌کنند، تا بحث از «وسیله و توسل» پیش می‌آید، از خودش می‌پرسد: «مگر او چه کم دارد؟» و هیچ از خودش نمی‌پرسد که «مگر من چه کم دارم که ناچارم برای رسیدن به هدف، وسیله بجوم و متوسل گردم؟»

(با عنایت به این که در مثال مناقشه نیست)، مثل این است که اگر به اشیا فهم و تکلم دهیم، لامپ 220 ولتی بپرسد: مگر نیروگاه 20000 ولتی چه کم دارد که من باید برای اتصال و گرفتن برق از آن، به این همه واسطه و وسیله، مثل انواع ترانس‌ها، فیوز، سیم‌کشی و ...، متوسل گردم؟
خب، به او می‌گویند: تو کم داری، نیروگاه کم ندارد.

ب - بله، هدف رشد و تقرب به کمال است و کمال همان هستی محض، الله جلّ جلاله می‌باشد؛ اما انسان به کدام هدف دون یا والای خود بدون وسیله و واسطه رسیده است که گمان می‌کند در رشد و تقرب به کمال محض و لقاء الله، وسیله و واسطه نمی‌خواهد؟! چطور از نوشیدن یک جرعه آب گرفته تا فراگیری الفبا، تا رسیدن به مدارج علمی در رشته‌های متفاوت، میلیون‌ها و بلکه میلیارد‌ها واسطه و وسیله می‌خواهد، اما رسیدن به هدف والای خلقت و مقام «خليفة المهي» و وسیله و واسطه نمی‌خواهد؟!!

آیا همین سؤال و شبهه را که به هزاران واسطه در ذهن شما مطرح شده است را می‌توانید بدون هیچ واسطه‌ای (زبان، حروف، رایانه، امواج، اینترنت، شبکه، ایمیل و ...) به دیگری منتقل کنید و پاسخش را بدون واسطه دریافت کنید؟!!

ج - در حدیث شریف فرمود: «أَيُّ اللَّهِ أَنْ يُجْرَى الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا / بحار الأنوار، ج 2، ص 90 و ...»؛ یعنی خداوند متعال امتناع (ابا) دارد که امور را جز از طریق اسباب آنها به جریان اندازد.

روح انسان، به واسطه‌ی "امر و نفع" خلق شده است - جسم انسان به واسطه نطفه خلق شده است - نطفه به واسطه خون، مواد غذایی ... و خاک خلق شده است - رشد جسمی و روحی انسان به واسطه‌های کثیری انجام می‌گیرد - هدایت تکوینی به واسطه است - هدایت تشریحی نیز به واسطه انجام گرفت، وحی به واسطه نازل شد، به واسطه ابلاغ شد، به واسطه تعلیم شد و به واسطه‌ی انسان کامل، عینی و محقق گردید - پیری و کهولت به واسطه می‌آید - جان انسان به وسیله و واسطه فرشته مرگ (ملک الموت) اخذ می‌گردد - انسان با واسطه و وسایل به عوالم دیگر منتقل می‌گردد - به وسیله ایمان و عمل صالحش رشد می‌کند و به بهشت راه می‌یابد - به واسطه کفر و عمل سوءاش معذب می‌گردد ... و خلاصه همه چیز در این عالم مادی و عوالم غیر مادی با واسطه و وسیله است. پس چرا گمان می‌کنند که «توحید و عبادت» یعنی کنار گذاشتن واسطه‌ها و همین طوری بیهویی ... (!؟)

د - کی و کجا دیدیم یا شنیدیم که اهل عصمت صلوات الله علیهم اجمعین، بدون واسطه، خدا را عبادت کنند؟! مگر وحی واسطه نبود؟ مگر قرآن، نماز، روزه، حج، جهاد و ... واسطه نبود و نیست؟ اگر کسی بخواهد واسطه‌های عبادت را کنار بگذارد که خود عبادت را کنار گذاشته است و خلاف نص صریح قرآن کریم عمل نموده است. به آیه کریمه ذیل که خطاب به مؤمنین است، نه کفار و مشرکین، دقت نمایید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، 35)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خداوند پروا کنید و (برای تقرب) به سوی او (از مقرّبان درگاهش و از عمل‌های صالح) وسیله بجوئید و در راه او جهاد کنید، شاید رستگار گردید.

ه - بله، هدف رشد و کمال است که بدون «اخلاص در عبودیت» محقق نمی‌گردد. اما اخلاص یعنی خود را برای او خالص کنید و جز او را هدف نگیرید و به جز او وابسته نشوید که «الا إله الا الله»؛ اما معنایش این نیست که به بهانه اخلاص در عبادت، با کنار زدن وسایل و واسطه‌های هدایت، به خدا هم درس توحید بدهند! آیا تا به حال هیچ محصل و دانشجویی گفته است که چون هدف کسب علم است، درب مدارس و دانشگاه‌ها را ببندید، کتاب‌ها را بسوزانید و معلم‌ها و مربیان خود را کنار بزنید؟!!

هدف اخلاص در عبادت و یاد خداست، و به پیامبر اولی العزم خود، حضرت موسی علیه السلام (و بالتبع به همگان)، با قید توحیدی می‌فرماید: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي - به یقین این منم خدای یکتا که جز من معبودی نیست، پس مرا پرستش کن و نماز را به یاد من برپا دار / طه، 14».

خب این همه پاسخ است، که در یک آیه بیان شده است؛ می‌فرماید اولاً منم الله - ثانیاً الهی جز من نیست - ثالثاً مرا عبادت و بندگی کن - رابعاً عبادت یعنی ذکر و یاد من بودن، آنه هم بدون وسیله و واسطه‌ی نماز برایت ممکن و محقق نمی‌شود. پس نماز خودش وسیله است و اصل همان عبادت و ذکر خداست.

نکته:

برخی برای کنار گذاشتن اهل عصمت صلوات الله علیه و آله، قرآن و نماز را بهانه می‌کنند، می‌گویند: "همین قرآن برای ما بس است" و نماز هم که می‌خوانیم؛ اما غافلند که همین قرآن و نماز نیز خودش وسیله است برای "ذکر الله".

«اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ»

ترجمه: آنچه از کتاب به تو وحی شده بخوان و نماز به پادار که نماز از فحشاء و منکرات جلوگیری می‌کند و ذکر خدا بزرگتر است و خدا می‌داند که چه می‌سازید.

عبادت خالصانه‌ی خدا:

عبادت خالصانه خداوند متعال، این است که انسان جز او را هدف نگیرد و برای رسیدن به این هدف والا، مطیع اوامرش باشد، نه این که خودش تعیین کند که چه باید بکند و چگونه باید عبادت کند! این که عبادت نفس خویش است و نه عبادت خدا.

عبادت خدا، یعنی اطاعت خدا برای خدا که حاصلش رشد عبد و توفیق تقرب و لقا می‌باشد. یعنی اگر فرمود: اطاعت من در اطاعت رسول من است (*مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ*) - کسی که رسول را اطاعت کند، در حقیقت خدا را اطاعت کرده است)، یک عده نگویند: **نه دیگه نشد! بین ما موحد هستیم و فقط خودت را اطاعت می‌کنیم و با رسالت کاری نداریم** - و اگر رسول فرمود: اطاعت من نیز در گرو اطاعت اهل بیت من است، یک عده نگویند: «هدیان می‌گوید»، ما نه خودش را اطاعت می‌کنیم و نه اهل بیتش را، بلکه همین قرآن را می‌زنیم زیر بغل و خدا را مستقیم عبادت می‌کنیم؟! حال اگر از او پرسید: "حالا اصلاً عبادت چی هست؟" چه می‌گوید؟ عبادت پرستش خداوند است، آن گونه که خود می‌فرماید - حرکت در صراط مستقیم است، آن گونه که خود می‌فرماید - اطاعت است، از آن چه او فرمود. پس همه شیعیان خداوند را مستقیم و طبق رهنمود و امر او عبادت می‌کنند.

هدف از القای این شبهه:

پس دانستیم که انسان به طور کلی هیچ کاری را نمی‌تواند بدون واسطه و وسیله انجام دهد و همه امور دنیا در عوالم مادی و معنوی نیز به واسطه انجام می‌گیرد. قرآن و نماز و روزه و سایر عبادات نیز همه وسیله هستند، پس باید دقت کنیم که چرا تا نوبت به اهل عصمت می‌رسد، به خداوند متعال درس توحید می‌دهند و می‌گویند: باید آنها را کنار بگذاریم تا عبادتمان خالص شود!

خب، این درس ابلیس و سایر نوچه‌های او از شیاطین جنّ و انس است؛ می‌خواهند وسایل عبادت مخلصانه را از مسلمان بگیرند تا نتواند پرواز کند - او را از واسطه‌های هدایت و کسب فیض دور و محروم کنند، تا اصلاً از فضیلت دور بماند و به جای هدایت منحرف شود؛ البته به نوعی که نه تنها خودش نفهمد، بلکه گمان کند که این دیگر بهترین و کامل‌ترین و مخلصانه‌ترین عبادت است! خداوند به اینها می‌گوید: زیانکارترین‌ها.

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (الكهف، 103 و 104)

ترجمه: بگو آیا شما را از آنهایی که از جهت عمل زیانکارترند خبر دهیم * همان کسان که کوشش ایشان در زندگی این دنیا تلف شده و پندارند که رفتار نیکو دارند.

توحید - با قاعده دور و تسلسل وجود واجب الوجود اثبات می شود، اما برای یکتایی خداوند برهان‌هایی که خواندم چندان بر دلم نمی‌نشینند. سوال: آیا این امکان ندارد که دو عالم با دو خدای متفاوت که از یکدیگر خبر ندارند و این دو عالم نقطه اشتراکی ندارند وجود داشته باشن؟ بی خبری نیز دلیل جهل نیست. لطفاً برهان قوی جهت رد این نظریه بدهید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

اول: دقت نمایید که براهین، باید به عقل بنشینند، نه به دل. اگر عقلانی بودند، دل نیز اگر اسیر نفس نشده باشد، فهم می‌کند و می‌پسندد و اگر اسیر و محجوب شده باشد، مصداق « **لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا** - قلب دارند [ولی] با آن فهم نمی‌کنند / الأعراف، 179 » می‌گردد.

دوم: دقت نمایید که مگر در اثبات این فرض، دلیلی [هر چند نامعقول و سست] آورده‌اند که اکنون در پی برهان قوی در رد این نظریه باشیم؟! «شاید» که برهان نیست. یکی می‌گوید: «شاید»، بعد شما دنبال براهین متقن و قوی عقلی برای رد آن "شاید" می‌گردید! هر "شایدی"، "شاید" متقابل و متضاد خود را همراه دارد. مثلاً یکی بگوید: شاید الان هوای فلان شهر گرم است، یعنی شاید هم سرد است. آیا حال برهان "عقلی" برای رد لازم می‌آید؟! عادت کنیم که همیشه ابتدا از نظریه دهنده، دلیل هم بخواهیم و بعد طرح سؤال کنیم. مثلاً بگویم فلان شخص، نظریه‌ای مبتنی بر این دلایل دارد، حال پاسخ یا دلایل رد آن چیست؟ نه این که یکی بگوید "شاید"، بعد دیگران دنبال دلایل رد آن بروند!

سوم: چرا می‌فرمایید که بی خبری دو خدا از یک دیگر، دلیلی بر جهل آنها نیست؟ بی خبری، یعنی جهل نسبت به یک حقیقت یا واقعیتی که هست. پس اگر دو موجود از یک دیگر بی‌خبر باشند، هر دو نسبت به یک دیگر "جهل" دارند. اما "والله الخبير"، خدا از همه چیز با خبر است و اگر نباشد، دیگر خدا نیست.

«**لَّا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ**» (الأنعام، 103)

ترجمه: دیدگان و بینایی آنها او را در نمی‌یابند و او دیدگان و بینایی‌ها را درمی‌یابد، و او باریک‌بین و آگاه است.

«**الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ**» (سبأ، 1)

ترجمه: سپاس آن خدایی را (حمد مخصوص خدایی است) که ملک آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن اوست، و سپاس برای اوست، در آخرت نیز، و او حکیم و خبیر است.

چهارم: وقتی بیان می‌شود دو یا چند "خدا"، یعنی همه آنها "محدود" هستند. پس دیگر هیچ کدام "واجب الوجود" نیستند. چرا که "واجب الوجود" یعنی هستی محض، وجودی که هستی او بدون هیچ نقص و حدی، عین ذات اوست و قائم به خویش است. بدیهی است که "کثرت" به مثابه‌ی "حد" می‌باشد.

پنجم: هر موجودی که محدود باشد، ذاتاً ناقص و بالتبع محتاج و نیازمند و قائم به غیر است. پس در زمره‌ی "ممکن الوجود"ها قرار می‌گیرد.

ششم: وقتی کسی فرض می‌کند: "شاید دو یا چند خدا و عالم وجود داشته باشد"، با اندکی تفکر در این فرض، بر او روشن می‌شود که آن وقت لازم می‌آید: آن خدایی که خبری از خود نداده است، تجلی نداشته، غافل و بی‌هدف هست و ربوبیت عالمگیر نیز ندارد و ... - اما آن خدایی که می‌گوید: خالق، مالک، رب، إله و معبودی جز من وجود ندارد چه؟ [العیاذ بالله]، نمی‌داند یا دروغ می‌گوید؟ پس در این فرض، هیچ کدام خدا نیستند.

نکته:

دقت کنید که مبحث "وجود" و دلایل عقلی آن که امروزه موضوع علم فلسفه است، اصلاً با مصادیق آن مثل (خدا و ...) کاری ندارد. بحث از "وجود" و اقسام و حالات آن دارد؛ می‌گوید: وجود به دو قسم "واجب و ممکن" تقسیم می‌گردد. از حیث دیگری به "علت و معلوم" - "حادث و محدث" و ... تقسیم می‌گردد. حال نام مصداق هر کدام چیست؟ موضوع بحث عقلی در فلسفه نمی‌باشد.

ادله‌ی عقلی که در علم فلسفه مورد بحث قرار می‌گیرد، بر اساس براهین اولیه عقلی (که ذاتی است)، وجود "نقیضین" را نمی‌پذیرد. مثلاً قبول نمی‌کند که بگویند: این شیء از حیث واحد، هم هست و هم نیست - هم کوتاه است و هم بلند است و

از این رو، عقل و براهین عقلی، شایدهایی چون: واجب الوجود هست، اما شاید دو یا چند تا باشد را نیز نمی‌پذیرد. عقل، واحد و احد بودن "واجب الوجود" را می‌پذیرد و نقیض آن را نمی‌پذیرد و بر «شاید»ها نیز تکیه نمی‌کند، چرا که "شاید" اصلاً برهان نیست.

عقل بر اساس براهین عقلی حکم می‌دهد که "واجب الوجود" هست. چون "واجب الوجود" است، پس هستی محض است، چون هستی محض است، نقص و نیستی به او راه ندارد؛ در نتیجه واحد است و مثل و مانندی ندارد و ...، حالا نامش چیست؟ موضوع علم فلسفه نمی‌باشد.

در بحث "کلام"، بر اساس همین دلایل عقلی، بحث می‌شود که خداوند متعال، واجب الوجود است، پس دوئیت و کثرت به او راه ندارد، پس مثل و مانند ندارد، پس سابقه و لاحق‌هی نیستی ندارد - منزه (سبحان) از هر گونه نقص و نیستی و کاستی است ... - و اگر موجودی دارای این ویژگی‌ها نبود، اصلاً خدا نیست.



قرآن کریم و حدیث - اردیبهشت 1394

خداوند در قرآن فرموده است که ما کوهها را میخهای بر زمین قرار دادیم، پس چرا در نپال که بزرگترین رشته کوهها را شامل می شود زلزله آمده، این کوهها مگر برای ثبات زمین نیست؟ البته من مشکلی با کلام خدا ندارم، ولی دکتر رفتم، تا حجابم را دید خواست قرآن را رد کند این سوال را کرد؟

ایکس - شبهه - پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: اگر از وی سؤال می کردید که حالا این آیه در کجای قرآن آمده، متوجه می شدید که اصلاً نمی داند، بلکه فقط چیزی شنیده و حالا آن را واسطه و بهانه‌ی تکفیر قرار داده است. البته خودتان بدانید که در سوره الباء، آیه 7 بیان شده است.

اگر فقط سؤال یا شبهه داشت، سپس مطالعه می کرد و اگر به پاسخ نرسید، در جایش و از اهل علمی سؤال می کرد، هیچ اشکالی نداشت، اما وقتی تا حجاب می بیند (حتی در مطب)، خونشان به جوش می آید و اعصابشان متشنج می گردد، مشکل در قرآن و کوهها نیست، بلکه در قلب خودشان است. می بینید که به رغم تحصیلات عالی و ادعا روشنفکری، چقدر در جهل و عنادشان متعصب اند؟! در عین فریاد آزادی (البته فقط برای بدحجابی و فساد)، چگونه وقتی یک مؤمن و مقید را می بینند، به انفعال می افتند و حرص می خورند؟! این مصداق همان آیه قرآن کریم است که فرمود: برخی تا یادی از خدا می شود، قلبشان مسمم می گردد.

«وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» (الزمر، 45)

ترجمه: چون سخن از خدای یگانه می شود، دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند متنفر می شود و چون سخن از خدایان دیگر می شود خشنود می گردند.

*** -** چقدر جاهل و متعصب اند؟ خب چرا به ایشان نگفتید: آقای دکتر، پول ویزیت دادم تا بیماری مرا تشخیص داده و مداوا کنید، اینجا هم مطب است. پس به کار خودتان مشغول شوید و وقت مرا نگیرید. چرا نفرمودید: اگر تا حالا نفهمیدی، اکنون در این پنج دقیقه وقت مداوا نیز نمی فهمی، پس وظیفه‌ات را انجام بده، بعد برو

مطالعه کن یا از اهلش که علمی دارند، سؤال کن. از یک معلم متوسطه خارجی که ایمان و اسلامی هم ندارد بپرسی، یک چیزهایی یاد می‌گیری.

* - استاد بی‌دین تاریخ یا هنر، تا دانشجو را می‌بیند، این رسالت را بر دوش خود احساس می‌کند که حتماً وقت کلاس تاریخ یا هنر را به رد کردن خدا و ضد تبلیغ علیه اسلام و قرآن اختصاص دهد - پزشک بی‌دین، تا بیمار متدین را می‌بیند، وظیفه خود می‌بیند که حتماً علیه دین سخن‌پراکنی کند و ...! این چه عناد و لجاج هدفدار و متعصبانه‌ای است؟! حالا اگر عکسش اتفاق بیفتد، چه می‌شود؟! او با یک ژستی عالمانه و روشنفکرانه نمی‌گوید: اینجا مطب و من نیز پزشک معالج هستم - اینجا کلاس تاریخ یا هنر است، از قوم فلان یا نقاشی بگو، چرا از خدا و پیامبر و اسلام می‌گویی!؟

* - خب، الحمدلله به همان علوم تجربی که ژستش را می‌گیرند، به اندازه یک محصل متوسطه و تنبل نیز اشراف ندارند.

* - آیا کوه‌ها میخ‌های زمین هستند، یعنی نباید زلزله بیاید!؟

* - مگر با زلزله زمین متلاشی و نابود می‌شود که پرسیده شود: پس نقش کوه‌ها چه شد!؟

* - چه شد که نفهمید یک معنای "مثل میخ"، کوبیده شدن در زمین است، یعنی روی سطح قرار نگرفته است که با یک حرکت به جای دیگر پرتاب شود، بلکه تا کیلومترها در اعماق زمین ریشه دارند، مثل میخی که به دیوار کوبیده باشند.

* - مگر گردش زمین با آن سرعتش، از هر زلزله‌ای شدیدتر نیست، پس چرا متلاشی نمی‌شود!؟

* - زمین دائماً در حال حرکت و گردش سریع است، اما سطح آن عموماً ساکن است، گاه هم زلزله‌ای رخ می‌دهد، تکانی از اعماق با درجه‌ای پوسته را نیز تکان می‌دهد، آیا علم ثابت نکرده که این ثبات دائمی در عین حرکت دائمی و متزلزل و پاشیده نشدن، به خاطر وجود کوه‌هاست؟ آیا از نظر علمی، رخ داد یک زلزله، منافاتی با وجود و نقش کوه در زمین دارد!؟

* - در کدام کتاب علوم طبیعی خوانده‌اند که اگر کوه مثل میخ زمین است، پس نباید زلزله بیاید و اگر زلزله آمد، پس کوه چنین نقشی ندارد!؟

* - چه شد که به رغم تحصیلات عالی، آن هم در علوم تجربی، نفهمید که نگه‌داشتن زمین، فقط در مقابل زلزله نیست، بلکه در مقابل باد هم هست، بلکه در مقابل گسترش آب دریا هم هست، بلکه در مقابل ممانعت از گسترش گرما، سرما، خشکی و رطوبت و یا نگهداشتن آنها که سبب پیدایش جنگل‌ها و مراتع می‌شود نیز هست و ...

به ایشان بگویید: شما اسلام و قرآنی که هرگز در آن مطالعه نکردید و نگرویدید را کاری نداشته باشید، کمی جغرافیا و زمین شناسی بخوانید؛ ابتدا در حد یک دیپلمه آگاهی کسب کنید، بعد اظهار نظر نمایید.

به ایشان بگویید: آن چه شما را آزار می دهد، معارف قرآنی و حجاب من نیست، بلکه کفر خودتان است، منتهی نفس و تکبر اجازه نمی دهد که متوجه شوید و بفهمید؛ لذا نادانسته، لجاجت می کنید. بعد می گوید: مسلمانان عوام و متعصب هستند! نادانی و تعصب شما که خیلی شدیدتر و عمیق تر است. نقش کوهها در زمین را گرفتید، به زلزله نیال وصل کردید تا قرآن را رد کنید!

«إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (الفتح، 26)

ترجمه: برای اینکه آنها که کافر شدند حمیت های جاهلیت را در دل پروریدند و خدا در مقابل آن نیروی درونی کفار، نیروی سکینت بر رسول و بر مؤمنین نازل کرد و کلمه تقوی را نیروی جدا ناشدنی ایشان کرد، و ایشان سزاوارترین کس به آن بودند و اهلیت آن را داشتند و خدا به هر چیزی دانا است.

آسمان - در آیه 29 سوره بقره می فرماید "او همانیست که هر آنچه در زمین است را برای شما خلق کرد سپس آسمان های هفتگانه را آفرید .." - طبق یافته های علمی، کائنات قابل رویت حدود 13.7 میلیارد سال پیش در اثر انفجاری موسوم به مهبانگ ایجاد شده اند و کره زمین حدودا 9 میلیارد سال پس از این انفجار از بقایای (خاکسترهای) ستاره های نسل اول یا دوم شکل گرفته است؛ حالا چگونه است که در آیه مذکور خلق آسمان (ها) از نظر زمانی بعد از خلق زمین ذکر گردیده؟

ایکس - شبهه - پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

آیه و ترجمه آن به شرح ذیل است:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (البقره، 29)

ترجمه: اوست کسی که آنچه در زمین است، همه را برای شما آفرید، سپس به آسمان پرداخت و آنها را به صورت هفت آسمان بر پا کرد و او به هر چیزی داناست.

آیا در این آیه هیچ بحثی از خلقت آسمان ها شده است؟

الف - اولین مشکل ما چه در برخی ترجمه ها و چه در محاوره ها، این است که کلمات بسیاری را به یک معنا فرض می کنیم و بیان می داریم، و حال آن که وقت تفسیر و تحلیل، باید به معنای همان کلمه رجوع شود. به عنوان

مثال در محاوره، اغلب معنای عشق، محبت، مودت، دوست داشتن، خوش آمدن، مایل بودن، گرایش شدید و ...، یکی فرض می‌شود. گوینده در لفظ همان‌طور می‌گوید که من عاشق مادرم یا همسر هستم، که دیگری می‌گوید: من عاشق فلان خودرو یا قورمه سبزی یا بازی فلان فوتبالیست، یا خودرو یا شهر هستم. این مشکل وقت تلاوت قرآن کریم و نیز ترجمه آن نیز وجود دارد و بیشتر بروز می‌نماید. به عنوان مثال: اگر بفرماید: «خَلَقَ = آفرید» - یا بفرماید: «فَطَرَ = گشود» - یا بفرماید: «اسْتَوَى عَلٰی = سلطه‌اش را انداخت» - یا بفرماید: «اسْتَوَى اِلٰی = آهنگ و قصد کرد» و ...، همه را به یک معنا گرفته و در یک کلمه می‌گوییم: «خلق کرد»!

مثالی از دو زبان فارسی و آلمانی: ما در فارسی فعل رفتن را صرف می‌کنیم و در محاور می‌گوییم: فلانی به خانه رفت، به سر کار رفت، به مشهد رفت، به کربلا رفت و یا حتی به سوی خدا رفت (یعنی در گذشت)؛ در این ادبیات به هیچ وجه "وسیله" رفتن مشخص نمی‌شود. در ادبیات و زبان آلمانی کاملاً مشخص می‌شود، یعنی اگر کسی با پیاده رفته باشد، از فعل «Gehen» استفاده می‌کنند، اگر با وسایل زمینی مثل دوچرخه، موتور، خودرو، قطار و کشتی رفته باشد از فعل: «Fahren» استفاده می‌کنند، و اگر کسی با هواپیما یا وسایل پرنده رفته باشد، از فعل «Fliegen» استفاده می‌کنند و مُردن هم که اصلاً کلمه و فعل دیگری «Toten» دارد. اما مترجم فارسی چاره‌ای ندارد که فقط از فعل «رفتن» استفاده کند، خواه بگوید: او به آلمان "رفت"، یا بگوید: او به رحمت خدا "رفت".

ب - مشکل دیگر آن است که گمان می‌کنیم هر کجا کلمه «ثَمَّ = سپس» آمد، حتماً اشاره به تأخر زمانی دارد، در حالی که گاه اشاره به تأخر درجه و مقام است و گاه مفید ترتیب ذکر است، نه ترتیب واقعی ... و مشکلات دیگر. مثل این که اگر در فارسی بگویید: "من پس از رفتن به مدرسه، به خانه برگشتم"، تأخر زمانی است - اگر بگویید: پس از توحید، نیکی به پدر و مادر فرض و واجب شده است، تأخر رتبه‌ای است و ...

ج - از این بحث تخصصی در زبان، ادبیات قرآنی و اصول تفسیری بگذریم و به اصل مطلب دقت نماییم:

یک - چنان چه در آیه فوق و ترجمه‌اش مشهود است، راجع به خلق مایحتاج حیات انسان در زمین بحث شده است، اما در خصوص آسمان‌ها، اصلاً کلمه "خلق" نیامده و بحث از خلقت آنها نشده است، بلکه بحث از پرداختن و برپا داشتن آسمان‌ها بر اساس طبقات هفتگانه است. اگر شما در فارسی بگویید: من پس از ساختن چند صندلی به اتاق پذیرایی پرداختم و آن را منظم کردم و چیدم، معنایش این نیست که اتاق پذیرایی قبلاً نبوده و شما مانند صندلی، آن را ساخته‌اید، بلکه قبلاً ساخته شده بود، حالا چیدمش آن را انجام داده‌اید.

پس، در آیهی مورد بحث، نه سخنی از خلقت اولیهی زمین به میان آمده و نه سخنی از خلقت آسمان، لذا نمی توان مستند به این آیه در باره تقدم و تأخر خلقت آنها بحث کرد، بلکه بحث از خلقت مایحتاج انسان در زمین، از جاذبه و جو گرفته - تا باد و ابر و باران - تا دریا و رود و ... چه بسا حیوان و گیاه. حال اگر گفته شود که خلقت و حیات آنها مستلزم وجود خورشید، ستارگان، کهکشانها و ... می باشد، هیچ منافاتی ندارد، چرا که اینها همه در آسمان اول است.

دو - تمام سیارات، کرات، ستارگان، کهکشانها و ... که با علم تجربی برای انسان قابل شناخت شده است، همه در داخل همین آسمان اول است. پس شش آسمان دیگر، آسمانهای طبیعی و مادی نیستند. چنان که در آیه دیگری شرح می دهد که «قضا» یا قوانین و احکام حتمی آسمانهای دیگر را به آنها وحی کردیم و آسمان دنیا را به ستارگان زینت دادیم:

«فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا **وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا** ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» (فصلت، 12)

ترجمه: پس آسمانها را هفت عدد قرار داد، در دو روز (دو دوره) و امر هر آسمانی را در آن وحی کرد و ما آسمان دنیا را به فانوسهایی زینت دادیم ستارگانی که هم زینت آسمانند و هم حافظ آن، این است تقدیر خدایی که عزیز و داناست.

ملاحظه: دقت شود که در آیهی فوق نیز بحث از هفت آسمان است، اما نه خلقت آنها، بلکه قرار دادن آنها به هفت طبقه، و وحی نظام و امور هر آسمانی به خودش در دوره؛ و سپس به آسمان دنیا اشاره دارد که ستارگانش هم زیبایی بخش هستند و هم حافظ نظم آن.

د - این که از عمر زمین و سایر سیارات و کهکشانها چقدر گذشته، تخمینهایی است که با توجه به دستاوردهای علمی بیان می شود و با پیشرفت علم، محاسبات و نتایج نیز متغیر می گردد.

ه - بیگ بنگ و مهبانگ (انفجار بزرگ) و ... نیز همه فرضیه است و به صورت علمی (تجربی) ثابت نشده است؛ هر چند که اگر ثابت شود نیز هیچ منافاتی با آیات کریمه ندارد، چرا که بحث از یک انفجار دارد؛ انفجاری که حتماً در عدم و از عدم رخ نداده و حتماً مسبوق به وجود ماده یا اتمی باید باشد که دچار انفجار شدید شده است. مثل این که در قرآن کریم می فرماید، به آسمان پرداخت، در حالی که به شکل دود یا بخار بود. همین کلمه "بود"، نشان می دهد که خلقتش قبلاً صورت پذیرفته و حالا شکل و نظم جدید به آن داده می شود: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» (فصلت، 11)

ترجمه: سپس بر آسمان که در آن هنگام دودی بود پرداخت و آن گاه به هر دو فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید باید تحت فرمان درآید گفتند به طوع و رغبت تحت فرمانیم.

حال اگر گفته شود: اتمی بود و منفجر شد یا دودی متراکم بود و منفجر شد و ...، خود حاکی از آن است که خلقتی بوده و تغییری به صورت انفجار اولیه، یا انفجار بزرگ و ... در آن ایجاد شده است. انفجار، باز شدن است. خب باید چیزی بوده باشد که منفجر و باز شود. مثل این که در قرآن کریم می‌فرماید: در زمین انفجار ایجاد کردیم و چشمه‌ها را از آن خارج کردیم. یعنی زمین بود، آب زیر زمین نیز بود، بعد در زمین انفجار شد و آن آب بیرون آمد. همان گونه که ما زمین را منفجر می‌کنیم و معادن زیر زمینی را بیرون می‌آوریم:

«وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ» (القمر، 12)

ترجمه: و زمین را به (جوشش) چشمه‌هایی شکافتیم، پس (دو تا) آب به صورتی که مقدر شده بود به هم درآمیخت.

نکته: دقت کنیم که در آیه فوق از چه کلماتی استفاده شده است. یکی انفجار است، یعنی زمین شکافته شد، یکی علت این انفجار است که می‌فرماید جوشیدن و فشار آب سبب آن شده است، و دیگری "امر" است، علت غایی همان "امر" الهی است و خود به خود اتفاق نیافتاده است و بالاخره « قَدْ قُدِرَ »، یعنی به طور حتم، یقین و قطعی، بر اساس اندازه‌گیری بوده است، یعنی نظام خلقت و حوادث طبیعی و غیر طبیعی آن، همه علیمانه، حکیمانه، حساب شده و بر اساس "قدر" و اندازه می‌باشد.

پس، یک موقع آیات قرآن کریم را همین طور از رو می‌خوانیم و برای فهم بیشتر به ترجمه‌ی آن نظری می‌اندازیم؛ در اینجا اشکالی ندارد که کلمات متداول و رایج و مفهوم خود را به کار ببریم، اما یک موقع قصد تحلیل، بررسی و تفسیر داریم (چه قرآن کریم و چه هر متن دیگری)، در اینجا باید دقیقاً به معنا و مفهوم کلمات در همان ادبیات دقت نماییم و نمی‌توانیم ابتدا کلمه‌ی رایج خود را بر آن بار کنیم و سپس نسبت به آن ترجمه، به خود آیه (یا متن) ایراد و اشکال وارد نماییم.



سیاسی - اردیبهشت 1394

بارها شنیده‌ایم: با این همه منابع سرشار نفت و گاز و مس و ... چرا این همه فقر داریم؛ پول نفت چه می‌شود؟

ایکس - شبه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبجات: نه تنها نفت و گاز داریم، سرمایه‌های کلان دیگری نیز داریم [چه بالفعل و چه بالقوه]؛ اما خبر و اطلاع شعاری و ژورنالیستی (هر چند درست هم باشد) یک مقوله است، اما تحلیل اقتصادی و بررسی علل و عوامل رشد یا رکود یا حتی ورشکستگی اقتصادی یک مقوله‌ی دیگری است که شعاری نمی‌توان پاسخ داد.

بدیهی است که "صرف داشتن = برخورداری"، چه در اقتصاد کوچک خانواده و چه در اقتصاد کلان کشوری، برای رفع نیازها کفایت نمی‌کند، بلکه پس از هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی صحیح در به کاراندازی سرمایه، بهینه‌سازی، ارزش افزوده و هزینه‌ها، ده‌ها و صدها عامل اصلی دیگر نیز مؤثر و تعیین کننده می‌باشد، که به اختصار فقط به چند محور اشاره می‌گردد تا هیچ گاه همین‌طوری شعاری به ما نگویند: «نفت و گاز داریم، پس چرا فقر یا فقیر داریم؟»

الف - اقتصاد در سرتاسر جهان، یک زنجیره به هم پیوسته است؛ پس وقتی قوی‌ترین کشورهای سرمایه‌داری و صنعتی، چون امریکا، انگلیس، آلمان، فرانسه، ایتالیا و ژاپن، با رکود اقتصادی، رشد بی‌کاری و شدت فزونی آمار فقیر مواجه شده‌اند، معلوم می‌شود که این "بحران"، چه از سوی قدرت‌ها ساختگی باشد و چه طبیعی، به بحرانی جهانی مبدل شده است.

ب - سرمایه‌ها و درآمدهایی چون نفت و گاز در یک کشور، مانند درآمدهای روزمره‌ی شخصی (مثل رانندگی تاکسی، اغذیه‌فروشی و ...) نیست که امروز بفروشیم و فردا با آن گوشت و نان بخریم و شکم فقیر سیر کنیم. آن موقعی که ایران فاصله‌ی زیادی با کشورهای غنی نداشت و متوجه شد که نفت و گاز دارد، سرمایه‌هایش سریعاً به تاراج رفت و با درآمد نفت و گاز ایران، دولت‌های استعمارگر (انگلیس، روسیه و از همه بیشتر امریکا) غنی‌تر شدند. همان موقع که دنیا به صنعت ریلی روی آورده بود، یک قرارداد با ایران بستند که تا ده سال حق

گسترش صنعت راه آهن و ریل گذاری ندارد! و بعد این ده سال تا حدود بیش از بیست سال تمدید شد. درست مثل الان که می گویند: تا ده سال و برخی موارد تا 15 سال حق رشد در صنعت هسته ای ندارید. خوب 10 یا 15 سال دیگر، صد سال دیگر نیز از تمامی صنایع مرتبط مستقیم و غیر مستقیم، عقب می افتیم و تمامی بازارها و فرصت های شغلی این عرصه را از دست داده ایم.

حال که به اصطلاح صاحب نفت و گاز خود شده ایم، ضمن (بیش از صد سال) عقب افتادگی های اساسی که باید جبران شود، با موانع بسیاری چون جنگ و تحریم و ... نیز مواجه می باشیم.

ج - از آنجا که درآمد حاصل از نفت و گاز این کشور، معمولاً به یغما رفت و باقیمانده نیز صرف زیرساخت های لازم و صنایع مادر و ... نگردید، تأمین بودجه دولت جهت هزینه های جاری کشور، متکی به فروش نفت و گاز، آن هم به صورت خام فروشی شد. سابق چنین بوده و اکنون نیز چنین است. لذا درآمد حاصله به جای سرمایه گذاری های درآمدزا و فقرزدا، صرف هزینه شده است و می دانیم که همیشه، سقف هزینه های دولت، به مراتب بیشتر از درآمد نفت و گاز و سایر درآمدها بوده و می باشد. چنان که دولت ها همیشه با کسری بودجه مواجه بوده اند.

و وای به روزی که بودجه کشور مثلاً بر اساس نفت 70 دلار تنظیم و بسته شود، و ناگهان نرخ نفت در بازار بین المللی به 45 یا 40 دلار سقوط کند و احتمال رسیدن تا به 20 دلار نیز بعید نباشد.

د - از همه اینها گذشته، "مدیریت" سرمایه، بودجه، درآمد و هزینه که بر عهده ی مجلس ها و دولت ها می باشد، مؤثرترین نقش را دارد. بدیهی است بسیار فرق است بین دولتی که می فروشد و سرمایه گذاری می کند - نفت خام را به فرآورده های دیگر و با ارزش افزوده مبدل می کند - به سرمایه های داخلی اهمیت می دهد و ...؛ با دولتی که نفت خام می فروشد و حتی به قیمت ارزان پیش فروش می کند و درجا هزینه می نماید.

دولت های نهم و دهم:

آنقدر علیه دولت آقای احمدی نژاد ضد تبلیغ شد که حتی کسی جرأت نمی کند دستاوردهای کشور در آن دوران را حتی به صورت تیتز به شمار آورد! ضعف های آن دولت جای خود، اما بالاخره در آن دوران آن قدر در عرصه ی صنایع بالادستی، زیرساخت ها و صنایع پایین دستی کار شد که به قول مقام معظم رهبری، طی 50 سال گذشته بی سابقه بوده است. بالاخره هر چقدر هم ضد تبلیغ باشد و حتی ایرادهایی به حق گرفته شود، باز بر همگان معلوم است که رشد صنایع هسته ای، نانو تکنولوژی، تولید داروهای استراتژیک، توسعه صنایع الکترونیک و ارتباطات، تولید بنزین برای اولین بار در داخل این کشور نفت خیز، توسعه تکنولوژی سلول های بنیادین، ساخت و پرتاب ماهواره، ماهواره و موجود زنده ... و هم چنین گسترش خطوط ریلی، جاده ها، بزرگراه ها، برق رسانی،

آبادانی روستاها در سرتاسر کشور و ...، همه در همین دوره، با همین بودجه نفت و گاز و با همین تحریم‌ها و ... به انجام رسید و همین امور است که ایجاد سرمایه، تولید و کار می‌کند و نرخ فقر و فقیر را کاهش می‌دهد. پس بسیار مهم است که توجه و سیاست هر دولتی نسبت به سرمایه، کار و تولید ملی چگونه باشد.

ه - "سیاست" نیز چه در عرصه‌ی داخلی و چه در عرصه‌ی بین‌الملل، نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در رشد یا رکود اقتصادی یک کشور، آن هم یک کشور نفت‌خیز دارد.

برخی از دولت‌ها، فقط نگاه به دست "خارجی"‌ها دارند و گمان می‌کنند که تعامل با خارج و آن هم با کشورهای قدرتمند که غالباً دشمنان قسم خورده‌ی ایران و اقتصاد ایران هستند، و آن هم به هر قیمتی، مشکلات اقتصادی را کلاً بر طرف می‌کند. به همین دو سال گذشته نگاه کنید، آیا دولت یازدهم هیچ دغدغه‌ی خاصی به جز «مذاکره جهت لغو تحریم» و نیز تقدیم امتیازات تحت عنوان بازی «بُرد بُرد» داشته است؟! دو سال از عمر چهار ساله‌ی یک دولت، کم نیست. انصافاً چه تغییر اساسی عمده‌ای در وضعیت کشاورزی، صنعت و اشتغال ایجاد شده است و کی قرار است اتفاقی بیفتد؟!

خب، مذاکره خوب است، لغو تحریم نیز خوب است؛ اما اولاً به چه قیمتی؟ ثانیاً فرضاً به هر قیمتی، اما آیا واقعاً محقق می‌گردد؟ و ثالثاً داخل چه؟ آیا ما در داخل کشور هیچ سرمایه، امکان و درآمد دیگری نداریم که بتواند حتی فشار تحریم‌ها را بکاهد تا این قدر امتیاز ندهیم و تحقیر نپذیریم؟ پس نوع نگاه و سیاست‌های دولت‌ها نیز تعیین‌کننده است.

و - نکته تعیین‌کننده دیگر در ثروت یا فقر یک ملت و کشور، "فرهنگ مردم" در تولید و مصرف است که البته شمول فراوانی دارد. از وجدان کاری گرفته تا کیفیت تولید - از فرهنگ قناعت گرفته تا اسراف و تبذیر - از عادت به درآمد کلان زودرس از هر طریقی که شده گرفته تا سنت‌های غلط و پر هزینه و نیز توقعات بی‌جا - از عادت به رشوه‌های تُرد و کلان گرفته تا اجحاف به مصرف‌کننده در قیمت، مقدار و کیفیت ...، که معمولاً فرهنگ و رفتارهای تحمیل و القا شده به جهان سوم می‌باشد.

در کشور آلمان می‌گویند: شیر یا محصولات لبنی، پنج درصد گران شد و خرید تا به نرخ گذشته بازگرداند؛ در اینجا می‌گویند: برخی از شرکت‌های لبنی، قیمت‌های خود را غیر قانونی نیز افزایش داده‌اند؛ اما از یک سو مردم با حرص بیشتر می‌خرند و از سوی دیگر دولت نام تورم را می‌گذارد «عادی سازی قیمت‌ها»، یعنی نرخ ارزان‌تر سابق، غیر عادی بوده است؟!

پس فرهنگ اقتصادی، تولیدی و مصرفی مردم نیز نقش اصلی را در ثروت و رفاه یک کشور و زدودن یا دست کم کاهش فقر ایفا می‌نماید.

... و صدها عامل اصلی و هزاران عامل فرعی دیگر.

برخی از غیر مسلمانان می‌گویند، ما حق داریم از دین اسلام انتقاد، و حتی توهین کنیم و احترام به عقاید در رابطه با اسلام جایگاهی ندارد! چون که اسلام به ما توهین کرده و غیر مسلمانان را نادان و احمق و حتی نجس می‌داند. آیا این توهین نیست؟ اگر مطلبی درباره "احترام به عقاید و ..." در سایت دارید، لینک را در اختیار بگذارید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

هدف از این موضع‌گیریها و حتی قانونی کردن اهانت به اسلام و مسلمین، صرفاً "سیاسی" و در راستای اهداف نظام سلطه می‌باشد. وقتی سران کشورهای غربی، به بهانه‌ی تروری که روزانه چندین مورد آن را در کشورشان دارند، دور هم جمع می‌شوند و کارناوال سیاسی راه می‌اندازند تا "اهانت به اسلام" را قانونی کنند، هدف سیاسی‌شان از این نمایش‌ها، بیش از پیش آشکار می‌گردد.

اما حال، بحث خود را ادامه دهیم. قبول نکردن، باور نکردن، زیر بار نرفتن، نگرویدن و نیز انتقاد کردن یک بحث است و توهین و اهانت بحث دیگری است.

اصلاً چنین نیست که ما هر کفر و انکاری را اهانت به اسلام و مسلمین تلقی کنیم. در نگاه اسلام، کافر به خودش توهین می‌کند و خودش را خوار می‌نماید. کسی که چشمش را به حقایق می‌بندد و بندگی طواغیت یا هوای نفس را می‌کند (چه مسلمان و چه غیر مسلمان)، به هویت انسانی خودش اهانت می‌کند و خویشتن را خوار می‌سازد؛ و اگر خواست به هر بهانه و شکلی این باورهای خود را به جامعه تزریق، القا و تحمیل کند، آن وقت "خصم = دشمن" تلقی می‌شود. آیا دشمن داشتن دشمن، یعنی توهین و اهانت؟! یعنی اگر نخواستیم اهانت کنیم، باید به دشمن بگوییم که تو بهترین دوست ما هستی؟! اینها همه کلک‌های استعماری است. مردم فریبی است.

پس باید فرق گذاشت بین کفر، الحاد، تکذیب، انکار و نقد، با توهین و اهانت. کسی می‌گوید: من خدا را قبول ندارم، چه رسد به اسلام را - خب این یک انکار و تکذیب است و نه توهین. یکی بگوید من تشیع، یا تسنن، یا ولایت، یا ولایت فقیه را قبول ندارم؛ این که توهین نیست.

توهین وقتی است که کاریکاتور بکشند، قرآن را به آتش بکشند، مساجد و حرم‌ها را بمب‌گذاری کنند، خون مسلمین را مباح دانسته و آنها را قتل عام کنند، نسل‌کشی کنند - آنها را در نظریات به اصطلاح فلسفی و جامعه‌شناسانه و نیز در عمل، انسان‌های درجه سه بنامند که باید در راه منافع و لذایذ انسان‌های درجه یک

(امریکا و اروپا) قربانی شوند؛ اهانت این است که دروغ‌های خود را به اسلام نسبت دهند و مسلمانان جهان را تروریسم بخوانند. اینها اهانت است.

احترام به عقاید:

بله، انسان‌ها با هر عقیده‌ای، تا وقتی شرارتی نکرده‌اند، محترم هستند، چون انسان هستند؛ اما اصلاً چنین نیست که هر عقیده‌ای محترم باشد، اینها القائات همان مستکبرانِ ظالم است. آن کافر امریکایی یا چینی، به لحاظ "انسان" بودنش محترم است، نه این که حتماً باید عقیده‌اش هم محترم باشد و اگر بخواهد عقاید باطل خود را به جامعه اسلامی رسوخ دهد، یا با روش‌ها و حیل‌ها و ترفندها و عملکردها مختلف، القا کند و رواج دهد، حرمت خودش نیز متفاوت می‌شود، چرا که در جبهه مبارزه و دشمنی قرار گرفته است.

- جنایت و تجاوز و سرقت هم ریشه در نوعی عقیده دارد، آیا محترم است؟ نژاد پرستی عقیده است، آیا محترم است؟ شیطان پرستی (که در فراماسون تشکیلات سازمانی یافته) نوعی عقیده است، آیا محترم است؟ سلطه بر جهان نوعی عقیده است، آیا محترم است؟ همین جایز شمردن اهانت به اسلام و مسلمین و هر چه که خوش‌شان نمی‌آید و ترور، ربایش، زندان و شکنجه تمامی کسانی که تسلیم آنها نشده و نمی‌شوند، ریشه در باورها و عقاید آنها دارد، آیا محترم است؟!

اما محترم نبودن، معنایش این نیست که "اهانت" جایز باشد.

دقت کنیم که یک موقع کسی، یا تفکری، یا عقیده و دین، یا مکتبی می‌گوید: دزدی، جنایت، تجاوز، کلاهبرداری، ظلم، اشاعه هر گونه فحشا و منکری، نژادپرستی، طاغوت‌گرایی، شیطان‌پرستی و ... محترم نیست و باید با اینها تا ریشه‌کنی کامل مقابله شود؛ این "اهانت" نیست، بلکه اگر دزد و جانی و ظالم، با همین القاب نامیده شوند، عین یک واقعیت و حقیقت است و اگر محترم شمرده نمی‌شود، اختصاصی به اسلام و قرآن و مسلمین ندارد، بلکه در نظر "عقل و فطرت همگان"، محکوم هستند. آیا در دنیا به این عقاید و رفتارشان احترام می‌گذارند؟ پس پلیس و دادگاه و زندان و مجازات‌ها برای چیست؟! مثلاً در دادگاه به سارق نمی‌گویند: تو دزدی؟ یا آن که می‌گویند: عقیده‌ای دزدی در تو نیز محترم است؟!*

بی‌تردید اگر کسی ببیند که دیگری گاو، یا مجسمه آلت تناسلی، یا طاغوت زمان خود را معبود خویش قرار داده است، حکم به حماقت او می‌کند، این که اختصاص به اسلام ندارد. این حکم عقل هر عاقلی است. اگر فرعون زمان (مثل امریکای امروز) مدعی شد که من ربّ النوع شما هستم و الهی جز خود بر شما نمی‌شناسم، هر کس با من بود، با من است و هر کس نبود، دشمن است و ما حق داریم او را در هر کجای دنیا که یافتیم، بکشیم، برابیم، زندان کنیم، یا حتی ترور کنیم (سخنان جرج بوش) - خب هر شنونده‌ی عاقلی می‌گوید: احمق است.

وقتی "جان کری" می‌گوید: "در نظام لیبرال دموکراسی امریکا، مردم آزادند و حق دارند که احمق باشند - (1) و (2)» - دیگر "احمقانه" خواندن این طرز تفکر که اهانت نیست. خودش می‌گوید.

*- مسئله "نجاست" نیز مربوط به احکام است. "نجس" یعنی چیزی که اجتناب از آن لازم است و این ربطی به اهانت ندارد. یکی خون را نجس می‌داند و دیگری نمی‌داند - یکی ادرار را نجس می‌داند و دیگری نمی‌داند - دلیل نیست که اگر کسی خون و ادرار را نجس نداند و دستش آلوده شد و به خانه شما آمد، بگویید: احترام به عقاید لازم است، پس دست او را نجس نمی‌دانیم. خیر، او احترام بگذارد و در خانه شما دست خود را تطهیر کند.

ممکن است کسی مسلمان باشد، هموطن یا حتی همسر و یا خویشاوند باشد، اما احکام نجاست را نداند و یا از نجس بودن چیزی که به آن دست می‌زند مطلع نباشد، بعد شما بگویید: دست نجس شد، لباس نجس شد، دست مرطوب خود را به من زدی، پس دست من نیز نجس شد و باید تطهیر کنم؛ این اهانت است؟! مسئله این است که "اهانت" را حربه‌ای برای ضد تبلیغ و شکستن مقدسات می‌دانند، برای همین است که "اهانت" علیه اسلام را حتی قانونی می‌کنند، در حالی که مخالفین خود را (نه اهانت کنندگان، بلکه هر کس که آنها و آرای‌شان را قبول ندارد) به خاک و خون می‌کشند.

آیا شما که به صورت گسترده (چه مجازی و چه حقیقی) با جوانان مرتبط هستید، گفته‌های معاون استاندار تهران را مبنی بر این که " ۹۰ درصد جوانان ما امروز به واسطه رفتارهای سیاسی ما از اسلام فاصله گرفته‌اند" را قبول دارید؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: همان طور که اشاره نمودید، واقعاً ارتباط گسترده‌ای در فضای حقیقی و مجازی، با نوجوانان و جوانان و آن هم از اقشار مختلف در ارتباط هستیم، اما در عین حال که اذعان داریم رفتار نادرست مسئولین سبب دلزدگی‌ها می‌شود، این حکم را به صورت مطلق و آن هم با رقم 90 درصد، به هیچ وجه قبول نداریم.

الف - نمی‌دانیم معاون استاندار تهران در چه فضایی زندگی می‌کند که 90 درصد جوانان را دور از اسلام تلقی می‌کند؟! البته این اهانتی بزرگ به دین و ایمان و اسلام مردم نیز هست، که باید در دنیا و آخرت پاسخگو باشد. منتهی متأسفانه در دنیا (نظام سیاسی و حکومتی ما) کسی از مسئول سؤال نمی‌کند که چه گفتی و چرا گفتی و چه سندی داشتی؟! برای همین هر که هر چه دلش می‌خواهد را می‌گوید!

ب - بی تردید همه مسئولین (بدون استثناء)، نان مسلمانی مردم و به ویژه نوجوانان و جوانان را می خورند؛ تردیدی نیست که اگر نه 90 درصد، بلکه حتی شصت درصد جوانان ما از اسلام فاصله بگیرند، آنها دیگر "مسئول" نخواهند بود.

ج - مشکل اساسی بسیاری از مسئولین ما، تکبر و بی بصیرتی آنهاست. آنها به خاطر رویکرد مردم مسلمان به آنها در واگذاری مسئولیت ها، گمان می کنند که خودشان معنا و تجسم عینی "اسلام" هستند و چون گاهی که مردم به خاطر بی بصیرتی ها، سوء مدیریت ها، بی تقوایی ها و ... از آنها فاصله می گیرند، می گویند: مردم (یا جوانان) از اسلام فاصله گرفته اند. خیر، بلکه از شما فاصله گرفته اند.

شعار:

دقت کنیم که شعار خوب، لازم و ضروری است، به شرطی که مبتنی بر "شعور" و حق باشد. اما یک عده خود را با شعار مطرح می کنند - با شعار موج ایجاد می کنند و بعد سوار بر آن موج به سوی اهداف شان حرکت می کنند.

اما نکته دیگر در بررسی این ادعا است. اگر کسی مثلاً بگوید: « 5 درصد از جوانان از اسلام فاصله گرفته اند و 90 درصد از آن 5 درصد، به سبب رفتارهای سیاسی است»، خوب این جای بحث دارد که آیا واقعاً 5 درصد از جوانان از اسلام فاصله گرفته اند یا خیر؟ و هر یک از عوامل مؤثر، چقدر مسبب بوده است؟ اما وقتی قاطعانه حکم داده می شود که " 90 درصد جوانان ما امروز به واسطه رفتارهای سیاسی ما از اسلام فاصله گرفته اند"، ضمن آن که شعاری بی منطق دلیل است، دروغ، افترا و تهمت هم محسوب می گردد.

د - برخی از مسئولین (حتی در رده های بالا، مثل ریاست جمهوری و ...) به جای آن که خودشان را با اسلام و قرآن وفق و ولایت وفق دهند، همیشه سعی دارند اسلام و قرآن را با خودشان وفق دهند! لذا هر چه در آمال و آرزوها و اهداف خودشان هست، هر چه می گویند و هر چه می کنند را به اسلام نسبت می دهند!

به عنوان مثال:

* - آقای روحانی، رئیس جمهور در سفر به مشهد و در کنار بارگاه رضوی گفت: «شرایط سختی در آن دوران در دنیای اسلام وجود داشت و امام رضا (ع) راه وسط، اعتدال و تدبیر را در زندگی سیاسی به ما آموخت. ... «ما امروز بعد از یک سال افتخار داریم که سال دوم دولت تدبیر و امید را از کنار این مرقد شریف مولایمان علی بن موسی الرضا (ع) شروع کنیم.»

* - آقای روحانی، رئیس جمهور به مناسبت سالروز مبعث، در تشریح مواضع و سیاست های رسول اکرم صلوات الله علیه و آله گفت: «او نیاز به کشورگشایی و ملت گشایی نداشت؛ پیام رحمت او همگان را مجذوبش

می ساخت؛ او با قرارداد با قبایل و یهودیان و با کفار ، حکومت مدینه را اداره کرد و خواست راه زندگی را به آیندگان و مسلمانان بیاموزد.»

(تقدیس شعار اعتدال، تدبیر و امید و نیز توجیه و تطهیر مذاکرات و تعهدات داده شده در 5+1 و در مجموع گرایش به پذیرش سلطه امریکا).

ملاحظه:

*- تردیدی نیست که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، رحمة للعالمین بودند. اما از زمانی که در مدینه تشکیل حکومت دادند، ضمن آن که مصالحه و معاهده و قرارداد داشتند، از سوی کفار و یهودی‌ها، شصت جنگ نیز به ایشان و مسلمانان تحمیل شد و در معاهدات نیز طوری رفتار می کردند که هیچ گاه اصول را قربانی فروع نکنند و از اصل امتیاز ندهند و اگر طرف مقابل عهد شکنی می کرد، یا یهود معاهده بسته، مغایر با قراردادش با دشمن همکاری و آنان را به جنگ و ترور و فتنه تحریک می کرد، نتیجه اش جنگ احزاب و فتح خیبر می شد.

*- تردیدی نیست که تمامی مواضع اهل عصمت علیهم السلام، مبتنی بر توحید، قرآن و اعتدال به معنای رعایت "عدل = قرار دادن هر چیزی در جای خودش" بود که البته علم و بصیرت و تقوا می خواهد. اما اولاً معنای "عدل"، میانه روی در خط وسط بین حق و باطل نبود و ثانیاً امام رضا علیه السلام، به ایران سفر نکردند، بلکه تبعید شده و به زور حکومت منتقل شدند. این که مرتب بگویند: سفر امام رضا علیه السلام به مشهد، هم تحریف است و هم ظلم به ایشان و جمیع مسلمین. تمام سعی ایشان چه هنگام تبعید و چه پس از آن، این بود که به شیعیان خود و به جهانیان بفهمانند که "من سفر نکرده ام، بلکه مرا به زور می برند و بازگشتی نیست چون مرا می کشند".

ه - بگذریم که از این نمونه ها بسیار است. اما مردم و به ویژه جوانان، در گروه های کوچک و بزرگ متعددی قابل دسته بندی هستند:

ه / 1 - گروهی هر چند در اقلیت، رسماً دشمن با نظام جمهوری اسلامی ایران و به طور کلی دشمن اسلام، ایران و ایرانی هستند و رسماً می جنگند، چه در صحنه های عملیاتی و چه در عرصه های جنگ نرم.

ه / 2 - گروهی دیگر چه در اقلیت هستند و بسیاری از آنها نیز بر می گردند، اما در حال حاضر فاقد هویت دینی و حتی ملی هستند. عاشق دنیا، مظاهر غربی و متاع اندکش هستند و حاضرند همه چیز را به ارزانترین قیمت بفروشند. آنها مستی ثروت و لذت را به همه چیز ترجیح می دهند.

ه / 3 - گروهی دیگر، اسلام را خیلی دوست دارند، اما تنبل هستند و حوصله رعایت تقیدات را ندارند، لذا بهانه جویی می کنند، مثلاً می گویند: اگر اسلام چنین و چنان است، پس چرا فلان طور نشد و یا فلانی چنین و چنان شد. اینها هیچ وقت از اصل اسلام فاصله نگرفته و نمی گیرند.

ه/ 4- اما توده یا همان اکثریت مردم و به ویژه نوجوانان و جوانان، نه تنها از اسلام فاصله نگرفته‌اند، بلکه روز به روز خود را نزدیک‌تر می‌کنند. افرادی مسلمان، آگاه، بصیر، دلسوز، تلاشگر ... و حاضر در صحنه هستند، هر چند که ممکن است زاهد و عابد و عارف نباشند و حتی گاه گناهان کوچک و بزرگی از آنان سر بزنند. در مجموع چه در میان مؤمنین، انقلابی‌ها، تلاشگران و جوانان با بصیرت ...، و چه در میان ناآگاهان، تنبل‌ها و ... - به غیر از بی‌هویت‌ها و معاندین - همه عاشق اسلام و آن هم اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله که همان اسلام ولایی است می‌باشند و اگر فاصله می‌گیرند، از مسئولین است، نه از اسلام. منتهی برخی خودشان را "اسلام" قلمداد می‌کنند.

نکته:

یک جوّی هم از همان هفته‌ها و ماه‌های اول پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران راه افتاد، مبنی بر این که «مردم پشیمان شدند - دیگر جوانان فاصله گرفتند - مردم اسلام و نظامی اسلامی را نمی‌خواهند و ... !

این جوّ هم چنان ادامه دارد، هر چند که مردم و به ویژه جوانان، هر جا که لازم شد، پاسخ کوبنده‌ای دادند. از استقامت در مقابل محاصره‌ها و تحریم‌ها گرفته، تا جنگ داخلی و خارجی، تا پایداری پس از ترور اغلب بزرگان دینی و مذهبی و سیاسی و علمی، تا بروز فتنه‌ها، تا سالی دوبار نمایش عمومی در تظاهرات‌های 22 بهمن و روز قدس، از با شکوه‌تر شدن مراسم عبادی، مثل ماه مبارک رمضان، شبهای قدر، اعتکاف، عاشورا و

*- پس این ادعا که " ۹۰ درصد جوانان ما امروز به واسطه رفتارهای سیاسی ما از اسلام فاصله گرفته‌اند" حرف یاوه و البته هدفداری است. هر چند که عملکرد سوء مسئولین، در گرایش‌ها، باورها، علاقه‌ها، شوق‌ها، امیدها و ... اثر منفی می‌گذارد. اما لطف و حکمت قضیه اینجاست که مردم (و به ویژه جوانان)، مسئولین را الگوی اسلام نمی‌دانند، چرا که اهل "ولایت" هستند.

مسئولین نیز باید بفهمند که به جز خدمتگزاری و عودت سالم امانت به خدا و مردم، هیچ شأنی ندارند. «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ هُمُ عَذَابُ مُهِينٍ» (لقمان، 6)

ترجمه: بعضی از مردم گفتار بازیچه را می‌خرند (مشتري حرف مفت و بیهوده و یاوه هستند)، تا بدون علم مردم را از راه خدا گمراه کنند، و راه خدا را مسخره‌گیرند، آنان عذابی خفت‌آور دارند.

مقام معظم رهبری:

«کسانی امیدوار بودند جوان‌های ما را از دین جدا کنند؛ طمع داشتند جوان‌های ما را سرگرم شهوات زندگی، مادی‌گری و امثال اینها کنند؛ اشتباه کردند. امروز عرصه‌ی جوانی ما، طبقه‌ی جوانان ما، از لحاظ کمیت و کیفیت، نسبتشان از مسن‌ترها اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست.» (1392/2/25)

www.x-shobhe.ir



تاریخ - اردیبهشت 1394

آیا قاره امریکا قبل از کریستف کلمب کشف شده بود، و آیا مسلمانان قبل از او این قاره را کشف کرده‌اند؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: این نهمین تحریف وقایع تاریخی و ثبت حوادث و اتفاقات و اکتشافات مهم - با تحریف به نفع خود - که اخیراً در ایران خودمان نیز (البته فقط در جریان سیاسی انقلاب) به راه افتاده و توسط برخی از افراد به نام نیز مصراً تعقیب و اعمال می‌شود، دست کم دو قرن است که در امریکا و اروپا به شدت رواج داشته و دنبال می‌شود. می‌گویند: در امریکا تنها سؤال‌گزینش دانشجو، که هم سؤال کننده می‌داند دروغ است و هم پاسخ دهنده، همین تاریخ کشف امریکا توسط کریستف کلمب می‌باشد - که اگر دانشجو پاسخ مطلوب را ندهد، رد می‌شود.

البته کریستف کلمب، خودش مدعی کشف قاره‌ای به نام امریکا نبود. او در سال ۱۴۹۲ به این قاره رسید و گمان می‌کرد که به هندوستان رسیده است؛ اما بعدها آمریگو وِسپوچی (Amerigo Vespucci) که یک ایتالیایی بود، اعلام کرد که آنجا یک قاره جدید است. هر چند که قاره جدید نبود، بلکه آنها تازه آن قاره را شناخته بودند.

سرخ پوستان هیچ کدام در قاره امریکا خلق نشده بودند، بلکه مستندات تاریخی نشان می‌دهد که آنها چند هزار سال قبل از میلاد، از طریق سیبری به آن منطقه رفته‌اند. پس این سؤال که با وجود فاصله و وجود دریاها عمیق موج، مردمان چطور به آن دیار رفته‌اند، مرتفع است. از روی یخ رفته‌اند. هر چند که صنعت کشتی‌سازی، از زمان حضرت نوح علیه السلام به بعد، رواج یافت.

سابقه حضور مسلمانان:

کشف سکه‌های عربی در نزدیکی ساحل ونزوئلا در دریای کارائیب، بقایای مساجد و یا اشیای دست‌ساز با خطوط یا اشکال اسلامی، گزارش‌های تاریخی بر جای مانده از مورخان و جغرافی دانان مسلمان (قبل از کریستف کلمب و تاریخ نگاری غرب راجع به امریکا)، سفرهای دریانوردان و ماجراجویان مسلمان در پهنه اقیانوس اطلس

را کاملاً تأیید می‌کند. این شواهد و مستندات و تاریخ مسلمانان منطقه کاراییب، حاکی از آن است که مسلمانان حدود شش قرن قبل از اروپایی‌ها، به این قاره سفرها داشته‌اند.

*- مورخ و جغرافی‌دان مسلمان، ابوالحسن علی بن حسین بن مسعودی (871-957) در کتاب خود با عنوان 'مروج الذهب و معدن الجواهر' که در زمان حکومت خلیفه عبدالله بن محمد بر اسپانیا نوشته شده آورده است که 'خشخاش بن سعید بن اسود، کاوشگر مسلمان اهل کوردوبا در سال 889 از آتلانتیک عبور کرده و به سرزمین ناشناخته ای رسید و بعد از مدتی غیبت با گنجینه‌های افسانه ای بازگشت.

*- تاریخ نگار مسلمان "ابوبکر ابن عمر" گفته است که در زمان حکومت هشام دوم، دیگر کاوشگر مسلمان به نام 'ابن فاروج' اهل گرانا در فوریه سال (999) در عمق اقیانوس اطلس به پیش رفت. ابتدا در جزایر قناری به دیدار پادشاه رفت و راهش را به سمت غرب ادامه داد و سرانجام در ماه مه سال (999) به آندلس بازگشت.

*- جغرافیدان و نقشه کش مسلمان دیگری به نام، "شریف ادیسی" (1166-1099) در کتاب خود به نام (نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق) در قرن دوازدهم، درباره سفر گروهی از دریانوردان شمال آفریقا که به قاره امریکا پا نهادند، گزارش می‌دهد.

ادیسی می‌نویسد: گروهی دریانورد از لیبسون به درون دریای ظلمت و مه (اقیانوس اطلس) رفتند تا دریابند در آن چیست و تا چه مسافتی ادامه دارد؟ آنان 8 نفر بودند و قایقی پر از مایحتاج همراه خود بردند که تا چند ماه برایشان کافی باشد. آنان 11 روز دریانوردی کردند تا به ناحیه آب‌های متلاطم و امواجی عظیم و نوری اندک رسیدند و تصور کردند هلاک خواهند شد. بنابراین، کشتی خود را به سمت جنوب هدایت کردند و دوازده روز به سفر ادامه دادند تا سرانجام به جزیره‌ای رسیدند که دارای سکنه و کشت و زرع بود، اما به اسارت در آمدند و سه روز در زنجیر بودند.

در روز چهارم، مترجمی آمد که به عربی سخن می‌گفت. او درباره ماموریت‌شان از آنان می‌پرسید و برای پادشاه ترجمه می‌کرد. آنان اطلاعاتی درباره خود به او دادند. سپس به زندان بازگردانده شدند. هنگامی که باد غربی شروع به وزیدن کرد، آنان را با چشمان بسته در قایقی گذاشتند و پس از 3 روز قایقرانی به خشکی آوردند و در ساحل رهایشان کردند، در حالی که دست‌هایشان از پشت بسته بود. روز بعد، جماعتی دیگر پدیدار شدند، آزادشان کردند و به آنان اطلاع دادند که فاصله آنان تا سرزمینشان به اندازه سفری دو ماهه است. ...

*- در کتب تاریخی، سفر شیخ 'زین الدین علی بن مازندرانی' آمده است. سفر او از جنوب مراکش در زمان سلطنت شاه ابو یعقوب (1286-1307) شروع و به جزیره سبز در کاراییب در سال 1291 ختم شده است.

*- شهاب الدین احمد بن فضل الله عمری تاریخ نگار مسلمان نیز در کتاب خود با نام «مسالك الابصار فی ممالك الامصار»، جزئیات اکتشافات جغرافیایی دریای مه آلود و تاریک را شرح داده است. *- سایروس گوردون

در کتاب "پیش از کلمب"، گزارشی ارائه می دهد که در آن سکه های پیدا شده در منطقه جنوب دریای کاراییب را چنین توصیف می کند: «در حوالی ساحل ونزوئلا گنجینه ای از سکه های مدیترانه و تعداد زیادی شبه سکه پیدا شد که بی تردید نمی تواند مجموعه ای از مسکوکات يك سکه شناس باشد، بلکه ذخیره ای از نقدینگی است. تقریباً همه آنها، سکه هایی رومی از دوران حکومت اوگوستوس تا قرن چهارم میلادی است. اما دو فقره از این سکه ها عربی، و متعلق به قرن هشتم میلادی می باشد.

*-البته مورخینی چون: لیو واینر (Leo Weiner)، استاد تاریخ دانشگاه هاروارد - در تاریخ نگاری خود نوشته اند: البته کریستف کلمب فهمید که قبل از گروه هایی از غرب آفریقا به این منطقه آمدند و از کاراییب به مناطق مختلف در شمال و جنوب امریکا مهاجرت کرده اند. (کتاب امریکا و کشف امریکا، تألیف Leo Weiner).



گوناگون - اردیبهشت 1394

حاتم طایی - دو سؤال دارم: 1- مطابق با آیات قرآن و روایات کافر و نیز کسی که نمازش قبول نشود بقیه اعمالش هم قبول نمی‌شود یا به عبارتی حبط می‌شود. پس چگونه حاتم طائی که کافر بوده اعمالش حبط نمی‌شود و اعمالش او را از جهنم نجات می‌دهد؟ 2- از شخصیت حاتم بر می‌آید که شخصیت بد ذات یا متکبری نبوده پس چرا خداوند دین آسمانی خود را به او معرفی نکرده تا ایمان بیاورد. در کل می‌خواهم بدانم چرا او یکتاپرست نبوده؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

(مثال مصداقی بسیار است، یک روز از حاتم طایی می‌گویند، یک روز از ادیسون یا گراهام بل و یک روز از ... - منتهی برای این که قاعده کلی بیان گردد)، همیشه باید به این نکته‌ی مهم توجه داشته باشیم که "عمل"، از انسان صادر می‌شود، یعنی "فعل" انسان است. پس همیشه دو مقوله مطرح است، یکی "انسان" و دیگری "عمل" او.

الف - کار خدا اینگونه نیست که عمل را ببیند، اما انسان را نبیند - یا انسان را ببیند، اما عملش را نبیند. آنان که فقط و فقط خود انسان را صرف نظر از اعمالش در نظر می‌گیرند، لذت‌گرا، شخص‌گرا و متکبر می‌شوند و مکاتبی چون ماکیاولیسم نیز از همین اندیشه‌ها زاییده می‌شود - و آنان که فقط عمل را می‌بینند و برای "انسان" شخصیت و هویتی قائل نیستند، انسان را "ابزار کار" می‌بینند و پراگماتیسم یا مکاتبی چون کمونیسم، مارکسیسم و ... نیز از همین اندیشه‌ها زاییده می‌شود.

ب - اما وقتی "انسان" و هم چنین "عمل انسان" مورد توجه قرار می‌گیرد، چهار حالت پیش می‌آید، یعنی مردمان از این حیث به چهار گروه تقسیم می‌شوند که در آیات قرآن کریم، مفصل راجع به آنان بحث شده است: **یک -** انسان خوب و عمل (کار) خوب؛

«الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ - آنان که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند / والعصر»

دو - انسان خوب و عمل (کار) بد - مثل مؤمن و مسلمانی که اهل معصیت است؛

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ - بگو ای بندگان من که بر خویشتان زیاده‌روی روا داشته‌اید، از رحمت خدا نومید مشوید. در حقیقت، خدا همه گناهان را می‌آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است. / الزمر، 53»

سه - انسان بد و عمل (کار) خوب؛ - مثل کافری که کاری خوبی نیز انجام می‌دهد: «أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا - آن‌ها ایند کسانی که به آیات (توحید) پروردگارشان و به ملاقات او (در روز واپسین) کفر ورزیدند، پس عمل‌های آنها (به خاطر کفرشان) حبط و باطل گردید و در نتیجه برای آنها در روز قیامت ارزشی نمی‌نهییم و میزانی برای سنجش اعمالشان برپا نمی‌کنیم / الکهف، 105»

چهار - انسان بد و عمل (کار) بد. مثل کافری که مستکبر، مجرم و ظالم نیز هست: «وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ - و اما کسانی که کافر شدند [بدانها می‌گویند]: «پس مگر آیات من بر شما خوانده نمی‌شد؟ و [لی] تکبر نمودید و مردمی بدکار بودید / الجاثیه، 31»

بَهشت و جهنم:

به جهنم، هم کافر گناهکار وارد می‌شود و هم مؤمن گناهکار وارد می‌شود. منتهی مؤمن پس از پاک شدن از گناه (عمل) خارج می‌شود و به بهشت می‌رود، اما کافر (انسان بد) در آن می‌ماند. این ماندگاری صرفاً به خاطر عمل بد او نیست، چرا که مکافات عمل بالاخره حد و پایانی دارد، بلکه به خاطر خود اوست که یکپارچه ظلمانی و آتش شده است.

اما بهشت رفتن، حُسن فاعلی (انسان خوب) و حُسن فعلی (کار خوب) را با هم می‌خواهد. چرا که به بهشت رونده "انسان" است و نه کار او؛ پس باید انسان خوبی باشد تا او را وارد بهشت کنند؛ و نعمات بهشتی نیز پاداش "عمل" اوست، نه پاداش خود او، پس باید کار خوب نیز داشته باشد تا نعمات به او ارزانی گردد.

کافر و بی‌نماز:

این دو را نمی‌شود با هم مقایسه کرد، چرا که "کافر" انسانی است که به خدا و معاد و رسول صلوات الله علیه و آله و کتاب (وحی) و احکام الهی کافر شده است؛ پس خودش "انسان خوبی نیست"، چه کار خوب بکند و چه کار بد (توضیح داده شد) - اما بی‌نماز خودش خوب است، موحد و مؤمن است، اما عملش خوب نیست. نماز "عمل" است، لذا روی "عمل" تکیه کرد. فرموده‌اند که سایر "اعمال" بی‌نماز پذیرفته نمی‌شود.

حاتم طائی:

* - حاتم طائی، آدم خوبی بود، چرا اولاً هیچ دلیلی بر این که او کافر یا مشرک بوده باشد، وجود ندارد. بلکه گفته شده در زمان خودش شریعت «مسیحیت» را پذیرفت و پس از بعثت نیز شریعت "اسلام" را پذیرفت.

سندی بر بت پرستی او نیست و حتی اشعاری از او باقیست که به یکتایی خدا و معاد گواهی می‌دهد: «سوگند به «بیت‌الله» و خدایی است که غیب می‌داند و استخوان‌های پوسیده را زنده می‌گرداند - الأخبار الموقّیات زیر بن بگار، ص 461403».

*- کمال انسان به این است که هر چه بیشتر، اسمای الهی در او تجلی یابد. مثل علم، حکمت، رأفت، رحمت، کرم، جود، بصیرت و ... - و حاتم طایی کسی بود که رحمت و جود و کرم در او چنان تجلی داشت که نامش در تاریخ باقی ماند.

*- در عین حال گفته نشده که او از دوزخ نجات می‌یابد، بلکه بیان شده که در عذابش تخفیف داده می‌شود، مثل این که در جهنم باشد، ولی به آتش آن نسوزد یا ... - و این نیز به خاطر قبولی اعمالش نیست، بلکه به خاطر خُلقِ خوبِ اوست. (آدم خوب). اگر اعمال پذیرفته شده باشد، که به غیر از مزد کار خوب، جایزه هم می‌دهند.

*- و اما خداوند متعال حجت را بر همگان تمام می‌کند، چه آدم خوبی باشند، چه نباشند. چرا که آدم بد نیز تا زنده است، می‌تواند برگردد و خوب شود. کافر نیز ممکن است برگردد و مؤمن شود. پس حجت بر او (حاتم) نیز تمام شده است. یعنی دین حق به او نیز ابلاغ شده است.

منتهی انسان‌ها در موضع‌گیری مقابل بینه‌ها و حجت‌ها، چند دسته هستند. از جمله کسانی که حق را می‌فهمند، اما کفر، عناد و لجاج به خرج می‌دهند، و کسانی که کفر و عناد ندارند، اما به دلایل متفاوتی و از جمله ضعف فهم و علم، به یقین نمی‌رسند تا دین و شریعتی را تبعیت کنند. مثل کسی که به توحید و معاد اعتقاد دارد، اما معلومات و فهم او از اسلام به حدی نرسیده که اسلام بیاورد. در این صورت معلوم است که مقام و جایگاهش با کسی که کفر و عناد می‌ورزد، یکسان نخواهد بود، به او تخفیفاتی داده می‌شود - نه جهنم یک طبقه و عذاب‌هایش عین هم است و نه بهشت یک طبقه و نعماتش عین هم است. پس چنین کسی، در مقام کفار عنود و لجوج نیست، هر چند که مقام و جایگاهش، با مؤمن و کسی که اسلام آورده و عمل صالح انجام می‌دهد نیز یکسان نخواهد بود.

الله علی کل شی قدیر، آیا می‌شود کاری کند که خواست حقیر با خواستش یکی شود و دعایم طبق خواسته خودم مستجاب شود؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

دقت کنید که صدر و ذیل این سؤال چقدر با هم متفاوت است و حتی ناگهان، متضاد هم می شود! در صدر سخن از یکی شدن خواست بنده با خواست خدا در میان است و در ذیل، خدا حذف می شود و "خواست من"، ملاک و محور و هدف قرار می گیرد! و همه مشکلات و انحرافات از همین "من" و "خواست من" نشأت می گیرد.

الف - توحید همین است که انسان یکپارچه و خدایی شود. بدیهی است که هر چه در مسیر رشد پیش رود، خواسته هایش منطبق با خواست خداوند می شود، نه این که انتظار داشته باشد که خواست خدا مطابق خواست او باشد. بی تردید وقتی خواست بنده، با خواست خدا یکی شد، یک خواست و اراده است، اما رنگ الهی دارد و نه رنگ بشری.

ب - بشر در خودش هم توحید (وحدت) ندارد و اسلام آمده است تا این وحدت را ایجاد کند. ما به خاطر همین کثرت گرایی و نرسیدن به توحید و وحدت، آرزوهایی داریم که حتی با عقل و فطرت خودمان نیز سازگاری ندارد، چه رسد با علم و حکمت و مشیت خداوند متعال - آرزوهایی داریم که با خیر و مصلحت ما سازگاری ندارد - آرزوهایی داریم که با حکمت و مصلحت سازگاری ندارد - آرزوهایی داریم که با سلامت جسم، روح و روان ما سازگاری ندارد - آرزوهایی داریم که اساساً با نظام احسن خلقت و ساختار اجتماعی سازگاری ندارد ... بعد انتظار داریم که اراده و مشیت پروردگار علیم و حکیم، با خواست ما منطبق گردد؟! اسلام با کانون قرار دادن "توحید" این وحدت بین عقل، فطرت، دل، آرزو، نیاز، خوشایند، ناخوشایند، روح، نفس و بدن را ایجاد می کند که خواسته های عقلی و فطری و نفسی و ... در یک انسان، نه تنها متضاد و مزاحم دیگری نباشد، بلکه همه در یک راستا باشد.

ج - منطبق شدن اراده و مشیت الهی با خواست بشر، در حالی که توحید محقق نگردیده و بشر سراسر شرک و جهل است، چه مفهومی دارد؟ آیا خداوند متعال از علم و حکمت خود دست بکشد و فقط بنا به قدرتش، هر چه را بشر خواست محقق کند؟!

فرض کنید که شما خواسته ای دارید که حتی از هر حیث (معنوی و مادی) به نفع شماست؛ حالا اگر به ضرر دیگری باشد چه؟ مگر او انسان و مخلوق نیست؟ مگر مستقلاً خلق نشده است؟ مگر منافع و مضرات خاص خود را ندارد؟ مگر در تقریر سرنوشت خود اختیار ندارد؟!

د - منطبق شدن اراده و مشیت الهی با خواست بشر، یعنی خداوند متعال، ربوبیت (رب یعنی صاحب اختیار و تدبیر کننده امور) عالم هستی را به بشر منتقل کند.

حال این محال را فرض کنیم؛ خوب چه می‌شود؟! من آرزو دارم که امروز باران بیارد، شما آرزو دارید که نبارد و آفتاب باشد، دیگری آرزو می‌کند که سر ظهر غروب شود و ... - نگویید این مربوط به کائنات است، ما آرزوهای دیگر را می‌گوییم؛ چرا که همه چیز در همین چرخه هستی و کائنات است و در هم تأثیر گذار هستند. شما آرزو دارید با فلانی ازدواج کنید؛ اما او چنین آرزویی ندارد؛ یا او نیز آرزو دارد با کس دیگری ازدواج کند؛ یا آرزوی منطبق با آرزوی شما هست، اما تحقق آن منطبق با سایر شرایط نیست، حالا کدام آرزو باید محقق شود؟! آیا زمین و آسمان به هم دوخته شود تا شما به آرزوی خود برسید!؟

نکته:

یک - اصل بر این است که بنده خودش را با اراده و مشیت الهی منطبق نماید نه این که خدای تعالی خودش را با بندگانش منطبق کند. البته کسی که در این راه قدم بردارد، با نیازها، کمی‌ها، کاستی‌ها، نقص‌ها و مشکلاتی مواجه می‌شود که رفع آنها در امکان و قدرت خودش نیست، لذا دست به دعا بر می‌دارد، هدف را با « **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** » به قلب و زبان بیان می‌دارد و با « **إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** »، استعانت و مدد می‌جوید. خدایش هم وعده داده که تو مرا بخواه و بخوان، منم دعای تو را اجابت می‌کنم و هر کس دعا نکند، عبادت نکرده و مستکبر است. «**وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ**» (غافر، 60)

ترجمه: پروردگارتان این دعوت را کرد که مرا بخوانید تا استجابت کنم؛ به درستی کسانی که از عبادت من استکبار می‌ورزند به زودی با کمال ذلت داخل جهنم خواهند شد.

دو - اصل بر این است که ما تسلیم پروردگار عالم شویم و مسلمان گردیم، نه این که حق تعالی تسلیم ما گردد. پس اگر کسی موحد، مؤمن و تسلیم شد، خواست و اراده‌اش منطبق می‌شود با خواست و اراده‌ی خداوند علیم، حکیم، متعال و متان.

حدیث:

امام زمان، حضرت مهدی علیه السلام: « **قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيئَةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئًا شِئْنَا وَ اللَّهُ يَقُولُ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ** »

ترجمه: قلوب ما ظرف و وعاء مشیت الهی است. پس هنگامی که خدا چیزی را بخواهد ما خواسته‌ایم. و این قول خداوند است که می‌فرماید: نمی‌خواهید مگر آنچه را که خدا می‌خواهد. (الغیبه طوسی: ص ۲۴۷)

نتیجه:

*- پس ما باید تلاش کنیم که توحید داشته باشیم، موحد گردیم، تا سرتاسر وجودمان نیز یک جهت و یک سو شده و وحدت بیابد، آن وقت نه تنها خواسته‌های ما متضاد یک دیگر نمی‌شود، بلکه منطبق می‌شود با خواست

خدا؛ نه این که انتظار داشته باشیم خداوند اراده، مشیت، علم، حکمت و قضا و قدرش (اندازه‌های حتمی و غیر حتمی و متغیر) را با خواست ما منطبق کند و روییتش را منطبق با خواست ما نماید! این که دیگر دعا نیست.

*- پس ما باید تلاش کنیم تا ایمان و بصیرت پیدا کنیم و ببینیم که خدا چه می‌خواهد؟ ببینیم او از ما چه خواسته است؟ چه امر و نهی‌ای کرده است؟ چه باید‌ها و نباید‌هایی را برای رشد و تقرب ما تشریح کرده است؟ چه کسانی را اسوه، الگو و امام ما قرار داده است؟ ما باید ببینیم که "خواست ما"، چقدر با خواست آنها انطباق دارد؟ بعد در این مسیر نیازهای مادی و معنوی خود را بشناسیم و بخواهیم؛ نه این که نظام با عظمت خلقت را بازی فرض کنیم و از کسی که خلق کرده و روییت می‌کند، به بهانه‌ای این که قادر مطلق و فعال ما یشاء است، انتظار داشته باشیم که اولاً همه خواسته‌های ما محقق شود و ثانیاً آن گونه و در هنگامی که خودمان می‌خواهیم! این که به یک بازی، آن هم بازی خیالی شبیه‌تر است، چرا که بازی واقعی نیز محدوده‌ها، اندازه‌ها و مقرراتی دارد، و البته عالم هستی و خلقت، بازی نیست. فرمود: من بازی خلق نکردم (خداوند سبحان، علیم و حکیم، بازی نمی‌کند)، پس شما نیز به بازی نگیرید.

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ * لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ آتَّخِذْنَا مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ» (الأنبياء، 16 و 17)

ترجمه: و ما آسمان و زمین و آنچه را در میان آن دو است به بازی و سرگرمی نیافریده‌ایم * اگر می‌خواستیم بازیچه‌ای بگیریم، بی تردید آن را از نزد خود می‌گرفتیم اگر انجام دهنده [چنین کاری] بودیم.

تعریف علم و حکمت و تفاوت آنها چیست؟ پیشنهاد می‌شود این پایگاه، بخشی را به تعریف کلمات و واژه‌ها اختصاص دهد، چرا که بسیاری خطاهای فکری و ذهنی، از همین ندانستن معانی درست است.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

از پیشنهاد شما متشکریم و استقبال و پیگیری می‌کنیم. إن شاء الله.

علم - برای علم، تعاریف متفاوتی شده است و بنا بر همان تعاریف و نیز موضوعات آن، به بخش‌های گوناگون کلی و جزئی تقسیم شده است. از جمله علوم معرفتی، علوم تجربی و
در هر حال مطلق "علم" یعنی دانایی. دانش نسبت به هر چیزی، به هر مقداری که باشد، علم نسبت به آن چیز تلقی و محسوب می‌گردد. پس در نگاه کلی، حکمت نیز خودش علم است.

علم، شناخت قوانین حاکم بین اشیاء و اجزا است، چه بشر قدرت دخل و تصرف در آن نداشته باشد (مثل جاذبه زمین)، و چه داشته باشد (مثل قوانین و احکام). از این رو به علوم تکوینی و تشریحی نیز قابل تقسیم است. اما در هر حال دانش است.

دقت کنیم که عالم، یعنی تجلی "علمِ علیم". پس سرتاسر عالم و هر چه در آنست و هر قوانینی که بین اجزاء، اشیاء، عناصر و روابط بین آنها بر اساس قوانین حاکم است، "علامت" می باشد.

آن چه که تجلی یافته و قابل شناسایی و اشراف علمی است، یعنی «عَلَم»، یعنی یک مثل یک پرچم، یا یک تابلو، "علامت و عَلمی" شده است تا شناخته شود. از این رو "عالم" نیز کسی است که "علامت شناس" باشد. علم تجربی، استوار است به "علامت شناسی" در محسوسات - علم فلسفی، استوار است بر "علامت شناسی" در معقولات و ... به عنوان مثال: یک پزشک با علائم ظاهری یا علامت‌هایی که به واسطه‌ی آزمایشات "معلوم" می شود، تشخیص بیماری را می دهد. چون "علامت شناس" است. یک حکیم نیز در همین مقوله، به نقش و رابطه‌ی "علت و معلول" و ... پی برد.

حکمت - اما "علامت"ها، لابد غیر خود را نشان می دهند، وگرنه دیگر "علامت" نبودند. هر علامتی، هدف، مقصود و حقیقتی را نشان می دهد که غیر از خودش است. پی بردن به این اهداف، مقاصد و حقیقت‌ها، می شود «حکمت».

پس، حکمت رسیدن به حقایق، از طریق علائم (علوم) است - و منظور از حکمتی که در قرآن به کار رفته، مجموعه علوم و معارفی است که انسان را به حقیقت رهنمون می شود به طوری که هیچ شك و ابهامی در آن نماند. **مثال:** همه زمین و آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و ... را می بینند، پس هر کسی [چه عوام و چه دانشمند هوا - فضا و چه منجم]، به نسبت توجه و کنکاش خود علمی در این زمینه به دست می آورند. کسی که فقط چشمش کار می کند، خورشید را که بالای سر و وسط آسمان می بیند، می گوید: ظهر است - دیگری از تابش اشعات و پرتوهای خورشیدی، انرژی خورشیدی تولید می کند.

اما این زمین و آسمان و ستارگان و خورشید و ...، با این همه علمی که از خود معلوم می کنند، همه "علامت" هستند؛ لذا قطعاً هدف، مقصود و منظوری را نشان می دهند. مثلاً عالمانه و حکیمانه بودن خلقت، قوانین حاکم بر خلقت، نظم خلقت، حرکت در مدارها به شکلی خاص و ...، منظور و مقصود خاصی را نشان می دهند و "معلوم" می کنند که خالق واحدِ علیمِ حکیمِ قادر و متعالی دارند که خودش دیگر "علامت" نیست، بلکه علم محض است و هر چه هست ظهور علم و حکمت اوست.

رسیدن به این مقاصد و حقایق از طریق علم، می شود "حکمت". شاید بتوان گفت که سؤال «چه؟»، برای عرصه‌ی علم است و سؤال «چرا؟»، برای عرصه حکمت است.

*- خداوند علیم و حکیم، در آیات بسیاری، با بیان و اشاره به نموده‌های علمی در عالم، عقل را به سوی "حکمت و حکیم" سوق می‌دهد. به عنوان مثال: در آیه‌ی ذیل به آن چه بشر قادر به کشف و شناخت علمی آن است اشاره دارد، اما نتیجه می‌گیرد که شما با "علم" به این "معلوم" ها، پی برید که لابد "اوبی = هُوَ" وجود دارد که علیم و حکیم است و این "علم = شناخت علامت" ها شما را متوجه او می‌کند (حکمت).
 «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْعَالَمِينَ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْحَبِيرُ» (الأنعام، 73)

ترجمه: و اوست که آسمان‌ها و زمین را به حق (برای هدفی والا و عقلانی) آفریده، و روزی که می‌گوید: باش (و هر زمانی هر جزئی از اجزاء جهان هستی را یا تمام آن را، یا فناء و زوال آن را و یا قیام قیامت را اراده کند) بی‌درنگ می‌باشد. گفتار او حق است، و روزی که در صور دمیده شود مالکیت و حاکمیت (مطلق اشیا) از آن اوست دانای نمان و آشکار است، و اوست حکیم و آگاه.

*- در آیه ذیل می‌فرماید: هر چه هست، اسم (نشانه) است، یعنی "علامت" است، و علامت شناس به حکمت این علامت‌ها، که همان توحید و تسبیح و حمد الهی است، پی می‌برد - این می‌شود حکمت؛ و بدیهی است که از وجود حکمت نیز انسان پی به وجود حکیم می‌برد:
 «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (الحشر، 24)

ترجمه: او الله است که آفریننده و پدید آورنده و صورتگر است او اسمایی حسنی دارد (هر چه کمال است، اسم و نشانه اوست) آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح گوی اویند و او عزیزست، همه "علم" است، اسم شناسی، نشانه شناسی، علامت شناسی و پدیده شناسی است.
 پی بردن از این نشانه‌ها (علوم)، به خالق، پدید آورنده، صورتگر و چرایی تمایزها و ...، همه "حکمت" است که وجود حکیم را ثابت و آشکار می‌سازد.

بد حجابی - آیا فرد بدحجابی که اسم مسلمانی رو یدک میکشه پیش خداوند ارزشی داره؟ اگر به بعضی از فرایض پایبند باشه چطور؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

کسی که گمان کند مسلمان و دوستدار ولایت [اگر چه بد حجاب]، نزد خداوند منان ارج و قربی ندارد، خودش بی ارج و قرب می‌گردد، چرا که به خدا و رحمت و واسع‌اش سوء ظنّ دارد. چطور می‌توانید وقتی تصریح می‌کنید

که پایبندی‌هایی دارد، بگویید: اسم مسلمانی را یدک می‌کشد؟! این داوری‌ها و صدور احکام در مورد مردم، خیلی سخت است.

هر امری و هر کاری، اصولی دارد و فروعی. دینداری و اجر و قرب نزد حق تعالی نیز نه تنها از این قاعده مستثنی نمی‌باشد، بلکه دقیقاً بر همین چارچوب استوار است، یعنی اصول و فروع. پس اصل با همان اصول است، هر چند که این دو، روی یک دیگر اثر دارند. مثل کسی است که پایه‌های یک ساختمان را محکم ساخته باشد، اما به خاطر عدم رعایت مهندسی مناسب در دیوارها، اتاق‌ها، درب‌ها، پنجره‌ها و...، نتواند از این خانه بهره ببرد؛ و یا کسی که بینان ساختمانش سست باشد، اما به لحاظ آرشیتکتی، زیباترین خانه را ساخته باشد و با اولین و کمترین زلزله، خانه‌اش فرو ریزد. از این رو، حتی چه در عمل صالح و چه در خدایی ناکرده گناه و معصیت، هدف و نیت افراد بسیار شرط تعیین کننده‌ای است. به عنوان مثال یکی نماز می‌خواند و خوب هم می‌خواند، اما برای "ریا" - دیگری نمازی خالصانه دارد، اما از نادانی در حجابش سست است. پس خیلی فرق دارد بین کسی که غفلت کرده و اهماً می‌کند، با کسی که همین کار را به دلیل خصومت، لجبازی، مقابله با دین...، یا حتی اهداف سیاسی، مثل مقابله با نظام و فرهنگ اسلامی انجام می‌دهد. اگر چه هر دو معصیت است.

* - خدا آدم خوب را دوست دارد « **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** » - اما گاهی ممکن است که "آدم" خودش خوب باشد، ولی عملش بد باشد، یا ممکن است خودش بد باشد، اما عملش خوب باشد. لذا از آدم‌های خوب دعوت کرد که برگردند و استغفار و توبه کنند و وعده به بخشایش همه گناهانشان یک جا داد، اما فرمود که کار خوب از آدم بد، باطل و حبط می‌گردد.

* - دقت کنیم که آدم را به بهشت می‌برند و نه کار را - وگرنه تراکتور و بولدوزر را نیز بهشت می‌بردند. این حیوانات هیچ کدام کار بد نمی‌کنند. و البته شرط بهشت رفتن، "حُسن فاعلی و حُسن فعلی" با هم است، آدم خوب، با کار خوب است.

حدیثی بسیار ژرف و آموزنده:

راجع به مؤمن و معتقد به خدا (توحید) و اهل ولایتی که عمل‌های بسیار زشت دارد و متقابلاً کافر یا دشمن ولایتی که اعمال خوب هم دارد، از امام صادق علیه السلام سؤال می‌کنند؛ حال به این گفتگو کاملاً و با تأمل دقت کنید که پاسخ جامعی به بسیاری از این سؤالات می‌باشد:

(بحار الأنوار، ج 27، ص: 137-138):

یونس شحام گفت: به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: «بعضی از دوستان شما گناه کارند، شراب مینوشند، و گناهان زشتی مرتکب می شوند که ما از آن بیزاریم!»
 «فَقَالَ تَبَرُّوا مِنْ فِعْلِهِ وَ لَا تَتَّبِعُوا مِنْ خَيْرِهِ وَ أَبْغِضُوا عَمَلَهُ» - فرمود: از کارش بیزار باشید، ولی از خوبی او بیزار نباشید، عملش را دشمن بدارید.

گفتم: می توانیم به او بگوئیم فاسق فاجر؟
 «فَقَالَ لَا الْفَاسِقُ الْفَاجِرُ الْكَافِرُ الْجَاهِدُ لَنَا وَ لِأَوْلِيَانِنَا» فرمود: نه. دشمنان ما و دوستان ما، فاسق و فاجر و کافر هستند.

و افزود: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَكُونَ وَلِيَّنَا فَاسِقًا فَاجِرًا وَ إِنَّ عَمَلِ مَا عَمِلَ» - خدا ابا (امتناع) دارد از اینکه ولی ما (دوست ما)، فاسق و فاجر باشد، گر چه آن کارها را انجام دهد.
 و افزود: «وَ لَكِنَّكُمْ قُولُوا فَاسِقُ الْعَمَلِ فَاجِرُ الْعَمَلِ» ولی بگوئید: فاسق العمل و فاجر العمل است.
 «مُؤْمِنُ النَّفْسِ خَبِيثُ الْفِعْلِ طَيِّبُ الرُّوحِ وَ الْبَدَنِ» - (بگوئید) خودش مؤمن، عملش خبیث است؛ پیکر و روان پاک دارد.

«لَا وَ اللَّهُ لَا يَخْرُجُ وَلِيَّنَا مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا وَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ نَحْنُ عَنْهُ رَاضُونَ»
 به خدا قسم نه؛ دوست ما خارج نمی شود از دنیا مگر اینکه خدا و پیامبر و ما از او راضی هستیم
 «يَخْشُرُهُ اللَّهُ عَلَى مَا فِيهِ مِنَ الدُّنُوبِ مُبِضًّا وَجْهَهُ»
 خداوند او را با همان گناهی که دارد با چهره ای درخشان محشور می کند.
 «مَسْتُورَةٌ عَوْرَتُهُ أَمِنَةٌ رَوْعَتُهُ لَا خَوْفَ عَلَيْهِ وَ لَا حَزْنَ»
 عیب هایش پوشیده و دلش آسوده است ترس و اندوهی ندارد.
 «وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُصَفَّى مِنَ الدُّنُوبِ»

و این جریان چنین است که از دنیا خارج نمی شود مگر اینکه از آلودگی های گناه پاک می شود...
 * - البته این حدیث مفصل است، توضیح می دهند که خداوند رحمان و رحیم، به واسطه مصیبت هایی در دنیا او را پاک می کند، شفاعت نیز هست و ...

در جای دیگری می پرستند: شخصی بغض و دشمنی شما را به دل دارد، اما کارهای بسیار خوبی دارد، اهل نماز و روزه و سایر عبادات و شب زنده داری و زهد نیز هست، آیا می توانیم بگوئیم که مؤمن است؟ می فرمایند: خیر، بلکه بگوئید عملش طیب و خودش خبیث (ناپاک) است.

بد جوابی:

بله، بدحجابی گناه است، گناه بزرگی هم هست، ظلم به خود و دیگران است، تحقیر نفس شریف و محترم خود است، ضایع کردن نعمات و موهبات الهی و از جمله حیا است - بی ارزش کردن شخصیت والای انسان (زن) در نگاه دیگران است - به هم ریختن امنیت روانی و جانی و نیز اخلاق فردی و اجتماعی است و ...؛ اما مهم است که چه کسی و با چه هدف و چه نیتی مرتکب این معصیت سنگین می شود؟ یک کافر امریکایی و انگلیسی - یک ملحد چینی و ژاپنی و تایلندی نیز بدحجاب است؛ یک ایرانی لجاجت و با بغض به اسلام و احکام آن و نظام اسلامی نیز بدحجابی می کند - یک دختر خوب، معتقد به خدا و معاد، عاشق اهل بیت علیهم السلام نیز ممکن است از روی نادانی و غفلت، اسیر هوای نفس گردد و امواج "مُد یا ... " او را غوطه‌ور سازد و بدحجابی کند. آیا هر دو پروردگار عالم، نزد رحمان و رحیم، نزد "الرَّؤُفُ بعباده"، یکسانند؟! هرگز.

گناهان دیگر:

نمی‌خواهیم "العیاذ بالله"، هیچ گناهی را (به ویژه بدحجابی را) سبک بشماریم، به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام، "سنگین‌ترین گناه آن است که مرتکبش آن را سبک بشمارد". چرا که گناه، هر چه و به هر مقدار که باشد، عصبان است؛ اما از طرفی دیگر نیز نباید جوگیر شویم.

به عنوان مثال: گناه بدحجابی سنگین‌تر است، یا خدایی ناکرده عُجَب و تکبر به خاطر نماز شب؟! گناه بدحجابی بدتر است، یا غیبت، که به مثابه‌ی خوردن گوشت تن جسد برادر می‌باشد؟! گناه بدحجابی بدتر و سنگین‌تر است، یا گناه کسی که با عبا و عمامه، یا ریش و انگشتر عقیق و نماز جماعت اول وقت، یا حجاب محکم و ...، علیه اسلام ولایی، ولایت فقیه، نظام اسلامی، خون شهداء و ...، کار می‌کند؟!!

پس، گناه گناه است و عواقب سوء و هر گناهی عذاب‌های دردناک دنیوی و اخروی خود را در پی دارد و حتی ممکن است که سبک گرفتن آن سبب گردد تا قلب سیاه و قسی شود و انسان به طور کلی از یاد خدا و معاد غافل گردد و حتی کافر و مرتد شود، اما باید بدانیم که گناه فقط "بدحجابی" نیست، و آن بدحجابی که اهل توحید، اسلام و ولایت باشد نیز نزد خداوند رحمان و رحیم محبوب است؛ و خدا دوست دارد و مشتاق است که او همین معصیت را نیز کنار بگذارد، تا مقرب‌تر شود و درهای رحمت و رشد بیشتری به رویش باز گردد. خدا دوست دارد که او به واسطه این گناهش، به گناهان دیگر مبتلا نگردد و در ورطه‌ی سقوط و هلاکت قرار نگیرد. لذا بندگان گناهکارش را "عبادی = بندگان من" خواند و فرمود، مبادا از رحمت من نا امید شوید، برگردید که من همه گناهان شما را "جمیعاً" و یکجا می‌بخشم:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ»

(الزمر، 53)

ترجمه: بگو: ای بندگان من که در جنایت به خویش (به واسطه گناه) از حد گذشتید، از رحمت خدا نومید مگردید، بی تردید خداوند همه گناهان را (به وسیله توبه) می آمرزد، زیرا اوست آمرزنده و مهربان.

باز هم از دعا کردن بگوئید، حاجت ها (گرفتاری ها) بسیار است، اما دعایمان نیز مستجاب نمی گردد! چرا و چه کنیم؟! (لطفاً حوصله کنید و پاسخ را کامل و با تأمل بخوانید تا ...)

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

هم دعا مسئله‌ی بسیار مهمی است و فرمود اگر این دعاهای شما نبود، خداوند نظر لطفی به شما نداشت؛ و هم استجاب دعا از سوی پروردگار عالم، مبحث بسیار جدی و مفصلی است که هر چه در این زمینه سخن گفته شود، باز هم کم است. این طور نیست که از این طرف به صورت ورد الفاظی بیان شود و دستورالعملی صادر شود، و از آن طرف یهوئی "کُنْ فَيَكُونُ" گردد. عالم نظام‌مند و حکیمانه خلق شده است. بدیهی است که انسان، غنی و بی‌نیاز نیست، پس همیشه فقیر، نیازمند و سراسر حاجت است. چنان که در کلام وحی به انسان متذکر گردید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ - ای مردم، همه شما به خدا نیازمندید و خداست که بی‌نیاز و ستوده صفات و افعال است / فاطر 15» - و هم چنین روشن و مبرهن است که استجاب کننده‌ی دعا، خداوند منان است، چرا که به جز او کسی چیزی ندارد که به انسان بدهد، همه خودشان مخلوق، مرزوق و نیازمند به او هستند و «وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»؛ و هم چنین تردیدی نیست که هر حاجتی که برآورده شود نیز انسان غنی نمی‌گردد، بلکه به حاجت‌هایش افزوده می‌شود. هر دارایی، امکان و توانی، خودش نیازهای دیگری را به همراه می‌آورد. پس، در دعا و عرض حاجات، به نکات بسیاری باید توجه شود، از جمله:

باور (حسن ظن):

ابتدا این حدیث قدسی و ترجمه‌اش را بادقت بخوانید:

«أَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي إِِنْ خَيْرًا فَخَيْرًا وَإِنْ شَرًّا فَشَرًّا» (کافی، ج 2، ص 72)

به خداوند خوش گمان باش، زیرا خدای عز و جل می‌فرماید: من نزد گمان بنده مؤمن خویش هستم، اگر به من خوش گمان باشد، به خوبی با او رفتار می‌کنم و اگر به من بدگمان باشد، به بدی با او رفتار می‌کنم.

شاید شرح این قصه مفهوم و مقصود را روشن‌تر کند. آیت الله حائری شیرازی گفتند در یک کتاب انگلیسی خوانده‌اند: در انگلیس مرد ثروتمندی بود که طلب‌های بسیاری از مردم داشت (البته در گذشته که معمولاً طلب‌ها را می‌نوشتند و هر بدهکار نیز خودش سیاهه‌ای داشت).

روزی این مرد اعلام کرد که در فلان روز به مدت دو ساعت در دفترم هستم، هر بدهکاری با صورتحسابش بیاید، تمامی بدهی‌هایش را می‌بخشم. خب، کسی باور نکرد. هر کس چیزی گفت؛ یکی گفت: دروغ می‌گوید - یکی گفت: لابد حساب از دستش در رفته و می‌خواهد بدینوسیله به دست آورد - دیگری گفت: می‌خواهد یقه‌ی ما را بگیرد و...؛ اما یک نفر با خود فکر کرد که او تا به حال به من کمک کرده که من بدهکارش شدم، دروغ هم تا به حال نگفته، در ضمن من بدهکار او هستم و نه او بدهکار من، پس من می‌روم بینم قضیه چیست؟

خلاصه او سر موعد رفت و یکی یکی بدهی‌هایش را شمرد و آن ثروتمند خط زد و بخشید، تا تمام شد. دو ساعت وقت هم سپری شد. او بیرون آمد و سایر بدهکاران از او پرسیدند که چه شد؟ او هم گفت: همه را بخشید. اما دیگر آن روز و وقت گذشته بود. یکبار از خودش پرسیدند: قضیه چه بود؟ این چه حکایتی بود؟ گفت: خواستم به شما درس ایمان بدهم، او مرا باور کرد، من هم بخشیدم، شما باور نکردید، پس مورد بخشش قرار نگرفتید.

حالا این وضع بسیاری از ما مردمان می‌باشد. بسیاری از مردم، هم دعا می‌کنند، هم باور ندارند و هم بد بیراه می‌گویند! خدا سرش شلوغ - اونقدر نیازمند هست که به ما نمی‌رسد - انگار صدای منو نمی‌شنود - با من قهر کرده...؛ خب این حرفها، به غیر از بدگمانی، افترا و دروغ بستن به خدا و قرار گرفتن در صف ظالم‌ترین‌هاست «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» - و کیست ستمکارتر از آن که بر خدا دروغ بسته یا آیات او را تکذیب نموده؟! بی‌تردید ستمکاران رستگار نخواهند شد / الأنعام، 21» - بعد انتظار دارند که دعایشان بالا رفته و مستجاب هم بشود! هر چند او رحمان و رحیم و جواد است و باز هم به همه بندگان لطف دارد و حتی ناخواسته نیز می‌دهد. در دعاهای رجب می‌خوانیم:

«يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ؛ اى عطا کننده به هر کس که از تو بخواهد - يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ - اى عطا کننده به کسی که نه از تو می‌خواهد و نه تو را می‌شناسد».

تعامل طرفینی:

ما به خداوند متعال نیازمندیم و حاجاتمان را از او مسئلت می‌نماییم. حاجاتی که به گمان خودمان به خیر ما می‌باشد و فرض می‌کنیم که اگر برآورده شود، رشدی حاصل می‌شود. اما متقابلاً خداوند متعال نیز ما را دعوت کرده و باورها و کارهایی را از ما خواسته است؛ با این تفاوت که او هیچ نیازی به ما ندارد. پس اگر او دعای ما را مستجاب کند، رفع مشکل و نقص ما می‌شود و اگر ما دعوت او را اجابت کنیم، خودمان رشد می‌کنیم. لذا

فرمود: من در آسمانها و یا جای خاص و دور از دسترسی نیستم، نزدیک خودتان هستم، من دعای کسی که مرا بخواهند را اجابت می‌کنم، پس شما هم با باور و ایمان، دعوت مرا استجابت کنید:

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» (البقره، 186)

ترجمه: و چون بندگان من از تو درباره من بپرسند (بگو که) من حتما (به همه) نزدیکم، دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند اجابت می‌کنم، پس دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان آورند، شاید که راه (رشد) یابند.

پس باید یک مقدرار رابطه‌ی عبد و معبود قوی‌تر شود. تلاشی برای تقویت معرفت و ایمان صورت پذیرد، محبت بنده به خالقش بیشتر شود، در تقوا بکوشد تا نزدیک‌تر شود و ... - نمی‌شود یک سویه از پایین به بالا دستور و سفارش داد و نامش را نیز دعا گذاشت.

زمان، مکان و کلام خاص:

در هر کار و تجارتي، فرصت‌شناسی و بهره‌وری بینه از فرصت‌ها لازم است.

زمان و مکان: ما انسان‌ها محصور و مقهوردر "زمان و مکان" هستیم، نه کسی می‌تواند از زمان خارج شود و نه کسی می‌تواند "لا مکان" باشد. تمامی زمان‌ها و مکان‌ها نیز خلق و مُلک خداست، مال اوست؛ اما برای بندگان، زمان‌ها و مکان‌هایی را خاص [ویژه] کرده است. برای آنها "حرمت" و ارج ویژه‌ای قرار داده است و بالتبع در این زمان‌ها و مکان‌ها، تعامل ویژه‌ای با بندگان دارد که برای آنها حرمت ویژه قائل باشند؛ و البته زمان و مکان ویژه، تعامل و پاداش ویژه‌ای هم دارد که زمان‌ها و مکان‌های دیگر آن را ندارند.

در زندگی روزمره بسیار دیده‌اید که گاهی فروشگاه‌ها (که مکان خاص هستند)، برای دوره‌ای خاص حراجی می‌زنند، یا بانک‌ها تبلیغ می‌کنند که هر کس در این مدت سپرده‌ای یا وجهی واریز کند، در قرعه‌کشی شرکت می‌کند و ...، اینها همه تقلید از خداست.

مکان‌ها - خدا فرمود: تمامی مساجد دنیا، "بیت‌الله" است. در رأس همه مسجدالحرام و سپس مسجد النبی صلوات الله علیه و آله، و سپس کلیه مساجد و حرم‌هایی که مخصوص عبادت و ذکر خداست؛ حتی یک بیابانی مثل عرفات را در زمان خاص، ویژه می‌گرداند. پس، استجابتی که در درون مسجد و حرم صورت می‌گیرد، در بیرون آن طور نیست. هر چند که خداوند متعال همیشه و در همه جا، با بندگان هست و دعای آن را می‌شنود و استجابت می‌نماید.

زمان‌ها - همین طور فرمود: زمان‌هایی خاص عبادت و دعا هستند. مثل اول وقت نمازهای یومیه، نیمه شب و سحرگاه، ماه‌های رجب و شعبان و رمضان، و به ویژه لیالی قدر در ماه مبارک رمضان و ...

پس باید این فرصت‌ها را مغتنم شمرد، به ویژه فرصت‌های زمانی در طول شبانه روز و نیز در طی سال.

کلام خاص: عبادت، ذکر، بیان حاجت نیز باید ابتدا در قلب که "بیت‌الله" است شکل بگیرد و سپس به زبان بیان شود. اما در هر حال، هر نوع بیانی، نمود و گواهی برای ادب حضور است. از این رو خداوند متعال، هم در آیات قرآن کریم و هم در لسان اهل عصمت علیهم السلام، بهترین و کامل‌ترین دعاها را به انسان تعلیم داده است.

چه دعایی که ما از خود بگوییم، کامل‌تر و جامع‌تر است از « اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمَسْتَقِيمَ »؟ - چه دعایی بهتر و شامل‌تر از « رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ » می‌باشد؟ - چه دعایی برای خود و نزدیکان و همگان خیرخواهانه‌تر است از:

« رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءَ * رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ » (ابراهیم ع، 40 و 41)

ترجمه: پروردگارا! مرا پیا دارنده نماز قرار ده، و از فرزندانم نیز، پروردگارا دعای مرا مقبول کن * پروردگارا! روزی که حساب پیا شود من و پدر و مادرم را با همه مؤمنان بیامرز.

دعاهای بسیاری در کلام وحی نازل و تعلیم شد و دعاهای معصومین صلوات الله و آله نیز "قرآن صاعد" است. پس در دعا باید ادب حضور و ادب کلام داشت و البته دعا با همان الفاظ، جملات و ترتیب، که انسان‌های کامل (معصومین علیهم السلام) نموده و تعلیم داده‌اند، در هر زمان و مکان، همان "کلام خاص" می‌باشد که موجب استجاب سریع‌تر است.

گشودن تنگناها:

می‌دانیم که خداوند مَنان، منزّه (سبحان) است، پس حرص و بخل و حسد و ... مخصوص بندگان است. از این رو اگر دعایی بالا نرفت و یا اجابت آن بر ایمان محقق نشد، معلوم می‌شود که نقص و تنگنا از این طرف است. دعاهای ما معمولاً مثل کسی می‌ماند که یک کاسه‌ی کوچک گرفته و به خیزی که طعام می‌دهد، با التماس می‌گوید: من پنج نفر عائله دارم، لطفاً به من بیشتر بده. خب او هم می‌گوید: برو ظرف بزرگ‌تری بیاور. پس باید ظرفیت را بالا ببریم - باید درهایی که به دست خودمان بسته‌ایم را بگشاییم - باید گره‌های کوری که خودمان زده‌ایم را باز کنیم و ...

بی‌فکری، بی‌بصیرتی، بی‌برنامه بودن و بی‌نظمی در امور، گناهان بزرگی است که راه‌ها را مسدود می‌کند - تنبلی و بی‌رغبتی به نماز، سبب بالانزفتن دعا می‌شود - نیکی نکردن (و گاه تندی و بی‌ادبی کردن) به والدین، از محکم‌ترین سدهای استجاب دعاست - بد اخلاقی با همسر و فرزندان و همسایگان و ... - قطع صلّه ارحام -

به فکر دیگران نبودن، و خدایی ناکرده گناهان دیگری چون دروغ، غیبت، تهمت، شایعه‌پراکنی، سخن‌چینی، طرفداری از ظالم و ... ؛ اینها همه دعا را نگه می‌دارد و مانع از استجابت می‌شود.

طلب مغفرت و توبه:

خواهیم گفت: خدایا! ما اینها را نیز نمی‌توانیم، مگر این که باز خودت کاری کنی. می‌فرماید: اراده کردن که می‌توانی - همت کردن که می‌توانی - طلب کردن و حرکت که می‌توانی، تو مغفرت بخواه، تا من همه را پوشش دهم و ببخشم - تو اراده بازگشت (توبه) بکن و گام بردار، تا من تو را برگردانم - تو دعا کن و بخواه (نه این که ورد بخوان)، تا من مستجاب کنم « اَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ». - گاهی ما فقط لفظمان با خداست، اما چشم امیدمان به دست دیگری است؛ دلمان معبودها و معشوق‌های دیگری دارد؛ و عمل‌مان نیز خلاف رضایت اوست و برای خوشنودی نفس خودمان و دیگران است. این دیگر « اَدْعُونِي » نیست که وعده‌ی « اَسْتَجِبْ لَكُمْ » به آن تعلق گیرد.

*- در هر حال گام اول، طلب "مغفرت" است یا همان "استغفار" و گام دوم "توبه" یا همان بازگشت است. چرا که تا زندان‌ها، زنجیرها و زنگارهای قبلی باشد، در بندیم.

خب، خودمان که در بندیم و کاری نمی‌توانیم بکنیم، لذا دائم و بسیار و مکرر باید "استغفار" کنیم و از او مسئلت کنیم که پوشش دهد و ببخشد، و سپس توبه کنیم. این ترتیب یادمان نرود. اول استغفار، بعد توبه. اول باید زنجیر برداشته شود، تا امکان بازگشت میسر گردد.

«وَأَسْتَغْفِرُوا لَكُمْ إِنَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ» (هود، 90)

ترجمه: و از پروردگارتان (درباره گذشته‌ها) آمرزش بخواهید، سپس به سوی او (با عمل‌های صالح) بازگردید، که همانا پروردگار من مهربان و دوستدار (بندگان توبه‌کار) است.

تفویض امر، بهترین دعا:

ما همه نیازمندیم و نیازها و حاجتمان را به درگاه آن کریم عرضه می‌داریم، در حالی که نمی‌دانیم واقعاً و حقیقتاً آن چه خواسته‌ایم به نفع ماست و یا به ضرر ما؟ انسان اغلب به خاطر سطحی‌بینی و هوس عجولانه، شرّ خودش را نیز به التماس و دعا می‌خواهد!

«وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولاً» (الإسراء، 11)

ترجمه: و انسان (از روی جهل به واقع، و یا در حال غضب) شرّ و ضرر را (از خدا) می‌طلبد همان‌گونه که خیر را می‌طلبد، و انسان (ذاتا) شتابزده است (هر چه را هوای نفسش اقتضا کرد بدون تأمل در عاقبت آن می‌طلبد). از این رو لازم است که ضمن استمرار در دعا و طلب حاجت (به شرحی که بیان شد)، خدا را باور کنیم، توکل خود را تقویت کنیم، و کار را به او بسپاریم. از این رو از والاترین مقامات، مقام متوکل است و از بهترین دعاها

این است که امورمان را (واقعاً، نه فقط در کلام) به او "تفویض" کنیم. از دعاهاى ارزشمند، پس از نماز صبح، همین دعایی است که با تفویض امر به او آغاز می‌شود: « وَ أَوْفُؤْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ - و امر خود را به خداوند واگذار کردم، همانا خداوند به بندگانش بصیر است.».

پس، حاجت را عرضه داشته و بخواهیم، اما "امر" را به او واگذار کنیم، اوست که خیر ما را می‌داند.

آغاز با صلوات و مقدم داشتن دیگران:

فرموده‌اند که دعاهايتان را با صلوات بر محمد و آل محمد آغاز کنید و به انجام رسانید، چرا که صلوات دعای مستجاب است، پس دعای بین آنها نیز مستجاب می‌شود.

و اما مقدم داشتن دیگران در دعا، که مبین انسانیت، عقل، شعور، جامعیت، بصیرت و خیرخواهی و مدنیت انسانی است، از عوامل مؤثر در استجاب دعا می‌باشد. گفته‌اند: سیده‌النساء، حضرت فاطمه علیهاالسلام در تهنیدهایشان، آن قدر دیگران را نام برده و دعا می‌کردند که صبح می‌شد و نوبت به خودشان نمی‌رسید؛ و در احادیث دیگر بسیار بیان شده که هر چه برای دیگران دعا کنید، خودتان را نیز شامل می‌شود و هفتاد برابر به خودتان می‌دهند.

خداوند متعال بنده‌ای که نگاهش محدود به خودش نباشد، جهانش و دغدغه‌هایش هدفمند و بزرگتر از نیازهای شخصی‌اش باشد را بسیار دوست دارد.

کسی که دعا برای ظهورت حضرت مهدی علیه السلام را مقدم می‌دارد، شیعه‌ای است که دغدغه تحقق این وعده الهی را دارد، با امام زمانش مرتبط است و مشمول دعای متقابل او نیز می‌گردد - کسی که نابودی دشمنان اسلام، مسلمین و بشریت را مقدم می‌دارد، انسان والامقام، بصیر و دردمندی است - کسی که شفای بیماران و رفع گرفتاری دیگران را در نظر دارد، خداوند کریم او را بیشتر مشمول نظر لطف و مرحمت خویش می‌نماید.

آیا اگر دختر و پسری که قصد ازدواج دارند، هم سن باشند از لحاظ روانشناسی مشکلی دارد؟ دوم اینکه اگر فاصله بین دو خانواده دختر و پسر از حیث مسافت کمی طولانی باشد اشکال دارد یا خیر؟ لطفاً از لحاظ روانشناسی پاسخ دهید؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

نمی‌دانیم منظور شما از «روانشناسی» در موارد مطروحه چیست؟ درست است که امروزه بسیار سعی دارند که اندیشه‌های تفکر و زندگی غرب را به ما دیکته کنند و مرتب القا کنند: اگر می‌خواهی ازدواج کنی، برو پیش روانشناس - اگر کسی را دوست داری، برو پیش روانشناس - اگر از شغل راضی یا ناراضی هستی، برو پیش

روانشناس...! و آن هم روانشناسان محترمی که به جز تئوری‌های غربی که غالباً فرضیه است و نه علم، و مطابق بافت و فرهنگ و زندگی آنان است، چیزی نخوانده‌اند، اما اگر گمان می‌کنید که "علم روانشناسی"، به لحاظ علمی اثبات کرده که هم سنّ بودن یا دور و نزدیک بودن مسافت، به لحاظ روانشناسی حُسن یا عیبی دارد، اصلاً چنین نیست.

الف - در آموزه‌های اسلامی (وحی، حدیث و سیره) که منطبق با عقل، فطرت، روح، روان و جسم آدمی و نیز شئون زندگی فردی و اجتماعی انسان است، می‌فرماید: «ازدواج برای تسکین (آرامش) شماسست». مرد نیازهای جسمی، روحی و روانی دارد که با زن به عنوان همسر مرتفع می‌شود و زن نیز نیازهای جسمی، روحی و روانی دارد که با مرد به عنوان همسر مرتفع می‌شود و جامعه نیز نیازهای فراوانی از جمله: تولید مثل، نظم اجتماعی، امنیت، اخلاق و ... دارد که با ازدواج مرتفع می‌گردد و "آرامش = تسکین"، جای تلاطم و تشویش و اضطراب‌ها را می‌گیرد.

الف / 1 - بدیهی است که تسکین روحی و روانی، به مراتب ضروری‌تر و سامان بخش‌تر از تسکین نیازها و فشارهای جسمانی است.

الف / 2 - نیازهای روحی و روانی نیز با محبت، مودت، عشق و نگاه و برخورد با رحمت مرتفع می‌گردد.

الف / 3 - پس انسان عاقل باید به هنگام انتخاب همسر، تکفر و دقت کند که آیا روح و روانش در کنار او آرام می‌گیرد یا خیر؟

به این آیه دقت نمایید که به تمامی مراتب فوق تصریح نموده است:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (الزّوم، 21)

ترجمه: و از نشانه‌های او اینکه از [نوع] خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدانها آرام بگیرید، و میانتان دوستی و رحمت نهاد. آری، در این [نعمت] برای مردمی که می‌اندیشند قطعاً نشانه‌هایی است.

ب - سنّ و سال:

ممکن است کسی در کنار همسری کم سنّ‌تر از خود آرامش یابد - کسی در کنار همسری هم سنّ خود آرامش یابد و کسی در کنار همسری بزرگتر از خود نیز آرامش یابد.

بله، بهتر این است که سنّ دختر کمتر از پسر باشد؛ و این نیز دلایلی منطبق با جسم، روح و روان هر دو طرف دارد. مرد مایل است که چتر حمایتی بگستراند، زن مایل است که تحت حمایت باشد و بتواند تکیه کند - پسران سال‌ها پس از دختران به سنّ بلوغ می‌رسند و این بلوغ اختصاصی به بلوغ جسمی و جنسی ندارد، بلکه سنّ بلوغ

فکری دختران نیز بسیار زودتر از پسران است. دختر در 9 سالگی مخاطب حق تعالی قرار می‌گیرد، به پسر می‌گویند: برای تو هنوز زود است، برو شش سال بعد که 15 ساله شدی بیا و بسیار مواجه می‌شویم با بانوان جوانی که با پسری کوچک‌تر از خود ازدواج کرده‌اند و اکنون دو طرف پشیمان هستند، به ویژه پسران! و بانوان نیز گله دارند که همسر مرتب به من سرکوفت می‌زند که مشکلات ما به خاطر سن بیشتر توست و من باید بروم یک دختر کوچک‌تر از خود بگیرم. اما در عین حال، بستگی به شرایط طرفین دارد.

ج - دوری مسافت:

دوری و حتی نزدیکی مسافت نیز می‌تواند مفید یا مضر باشد. گاهی نزدیکی مسافت سبب رفت و آمدهای بیش از حد یا حتی دخالت خانواده‌ها می‌گردد و گاهی دوری مسافت، سبب اضطراب‌ها و چالش‌های بسیاری می‌گردد که روان و جسم را تحت تأثیرات سوء‌اش قرار می‌دهد. البته لازم به ذکر است که گاهی دوری مسافت، مثل دو شهر یا دو کشور است که به فاصله نزدیک‌تر است، اما گاهی دو منطقه در یک شهر است، ولی تنبلی آن را مصیبت نشان می‌دهد.

د - کفو:

در هر حال اسلام عزیز می‌فرماید: زن و شوهر باید "کفو" هم باشند. "کفو"، یعنی همتای یک دیگر باشند. بدیهی است که منظور این نیست که باید عین هم باشند، اما تفاوت‌هایشان اولاً نباید تناقض باشد و ثانیاً نباید آن قدر زیاد باشد که همسوی یک دیگر نگردند.

فرض کنید در مورد تحصیل، دختری دکترا یا ارشد، با یک پسر دیپلمه ازدواج می‌کند؛ خب ممکن است هیچ مشکلی بروز نکند، اما قاعده بر این است که حتماً با مشکلات عدیده‌ای مواجه می‌شوند. گاهی فرهنگ دو شهر و یا دو خانواده با هم متفاوت است، اما گاهی اختلاف بسیار زیاد است و حتی گاهی متناقض یک دیگر است، خب معلوم است که با مشکلات عدیده‌ای مواجه می‌شوند.

ه - تفکر:

فرمود: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» - تعقل و تفکر طرفین و خانواده‌هایشان، محور اصلی و تعیین‌کننده‌ی سعادت است.

وقتی کسی بدون تفکر آشنا می‌شود، بدون تفکر علاقمند می‌گردد، بدون تفکر تقاضای ازدواج می‌دهد و بدون تفکر ازدواج می‌کند و می‌خواهد زندگی را نیز بدون تفکر (هدفمند و برنامه‌ریزی منطقی) اداره کند، حتماً با مشکلات بسیاری مواجه می‌گردد که روان او را تحت تأثیر قرار داده و پریشان می‌کند.

www.x-shobhe.ir



پاسخ‌های کوتاه - اردیبهشت 1394

س 312 - من یه دختر چادری‌ام. چند روز پیش استادم گفت انسان از هر چیزی منع بشه بیشتر به طرف اون کشیده میشه و چادر بیشتر جوانان را به گناه ترغیب می‌کنه، واسه اینه که تو کشورهای اروپایی با اینکه خانم‌ها حجاب ندارن جلب توجه هم نمی‌کنند، می‌خوام یه جواب قانع کننده بهش بدم کمکم کنین.

ایکس - شبه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

آیا او دلیل قانع کننده دارد، یا فقط هر چه دلش خواسته گفته و حالا شما به جای آن که از او دلایل و مستندات بخواهید، دنبال دلیل قانع کننده برای ردش هستید؟!

خداوند متعال ما و شما و ایمان‌مان را به ویژه در محیط‌هایی چون دانشگاه، حفظ کند. استاد شما نیز مانند بسیاری از استادان دیگر، نه تنها بی‌دین تشریف دارند، بلکه ضد تبلیغ علیه دین را از وظایف اصلی و مهم‌تر از تدریس رشته‌ی اختصاصی خود می‌دانند. به این به اصطلاح استاد بفرمایید:

الف - یا اصلاً نه تنها خارج نرفته‌ای، بلکه هیچ خبری هم از آن دیار نداری، یا دروغ می‌گویی!

ب - یا مرد نیستی و اصلاً نمی‌دانی که تحریک و عوامل تحریک جنسی چیست؟ که آن وقت باید سریعاً به پزشک معالج مراجعه کنی؛ یا آن که باز هم دروغ می‌گویی.

ج - بفرمایید: چطور شد که پوشیدگی من، چون مانع از هیزی و تحریک اجباری دیگران و از جمله شما می‌شود، آنان را به گناه می‌کشاند، اما اگر بدن و زیبایی‌های جنسی‌ام را در معرض دید همگان و نمایش بگذارم، کمتر تحریک شده و کمتر به گناه می‌افتند.

د - بفرمایید اگر تحریک جنسی حجاب بیشتر از بدحجابی بود، همه بدحجاب‌ها و بی‌حجاب‌های عالم، حجاب می‌گذاشتند و در تمامی فیلم‌های هالیوودی و اروپایی و هندی و ...، زنان را محجبه نشان می‌دادند تا بیشتر جذب و تحریک کند.

ه - فرمایید: در این جا دیگر بحث از اسلام و احکامش نیست، بلکه بحث از "انسان" و ویژگی های او، به ویژه در قوای غریزه جنسی و عوامل تحریک آن است. لذا چنین انسانی خلق نشده است که با دیدن سکس زن، کمتر تحریک شود، مگر آن که شما چنین انسانی را خلق کرده باشید؟

و - فرمایید: حالا که زبان بلد هستید، لطف کنید به جای آن که وقت شریف را صرف ضد تبلیغ علیه اسلام نمایید، کمی برای مطالعه آمار و ارقام جنایات و مفساد جنسی در غرب و شرق عالم بگذارید، تا این طور در مقام استادی، از روی بی اطلاعی سخن نگویند و به خاطر بغض به اسلام و احکامش، جاهلانه حرف نزنید. بگویید: اسلامی که به آن بغض دارید به کنار - آیا دیدن بدن پوشیده زن بیشتر تحریک می کند و یا دیدن اندام و زیبایی های جنسی او؟!

ز - فرمایید بر اساس فرمایش جنابعالی، بنده الان باید چه کنم؟ حجام را بردارم تا شما راحت تر هیزی کنید و احیاناً کمتر تحریک شده و گناه کنید؟!

ح - فرمایید لابد اگر همسر، مادر، خواهر و دختر شما بدحجاب شود، از آنان تقدیر به عمل می آورید که مانع از گناه بیشتر مردان شده اند؟!

حتماً پیوست های (لینک) ذیل را مطالعه نمایید و در ضمن دقت نمایید که چگونه شبهات فصلی مطرح می شود - مثلاً با آغاز فصل بهار و نزدیکی تابستان، علیه حجاب ضد تبلیغ می کنند:

* - به نظر من «اجبار در حجاب» سبب کمزنگ شدن ارزش پاکدامنی و حجاب می گردد. در این جا هم باید مثل ترکیه یک محجبه کنار یک لاییک آزاد باشد تا هر کسی خودش به نتیجه برسد. (31 فروردین 1389)

* - عده ای می گویند: اگر بی حجابی آزاد شود عادی می شود و فساد بر آن مترتب نخواهد بود. کشورهایی که

بی حجابی در آن رواج دارد به لحاظ علمی و صنعتی خیلی پیشرفت کرده اند. چه پاسخ متقنی وجود دارد؟ (18 فروردین 1392)

س 313 - آیا می شود بگوییم ما سگ اهل بیت هستیم؟ به داستان اصحاب کهف، یا روایتی از امیرالمؤمنین (ع) درباره ده صفت خوب سگ که اگر کسی داشته باشد، مؤمن می شود و حکایاتی از دیگران استناد می کنند؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

جالب است که با فرا رسیدن ایام عبادی رجب، شعبان و رمضان، دوباره همان شبهات قدیمی را که بارها پاسخ آن توسط فقها، علما، ناصحین و پایگاه ها و ... داده شده است، مطرح می کنند و جو سازی می کنند. حالا این همه

معارف و عبادات و دعاها و توسل‌های این سه ماه را که هر فراز هر کدامش کتاب و دانشگاهی است را باید کنار بگذاریم و بپردازیم به این که جایز است خود را سگ اهل بیت علیهم السلام بنامیم یا خیر؟ و البته آنها که «فی قلوبهم مرض» هستند، هزاران بهانه و توجیه نیز می‌آورند.

الف - سگ اصحاب کهف، سگ بود، آدم نبود. اما اصحاب کهف، خودشان آدم بودند و هیچ ادعای سگی نکردند. جوانانی بودند که چون قیام به توحید کردند و ربوبیت قدرت‌های طاغوتی را نپذیرفتند، خداوند متعال قلب آنها را به خودش و ایمان به خودش "ربط" داد، یعنی محکم کرد.

«وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا» (الکهف، 14)

ترجمه: و دل‌های آنان را استوار داشتیم آن گاه که (در مقابل دیکتاتور وقت) قیام کرده گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است ما هرگز جز او معبودی را نخواهیم خواند که در آن صورت سخنی به تجاوز گفته‌ایم. پس اینها اگر هنر و اخلاصی دارند، مثل اصحاب کهف شوند، نه این که ادعا کنند مثل سگ اصحاب کهف هستند. اما بدیهی است که آدم شدن سخت است، ولی واق واق کردن آسان است و مسئولیتی نیز بر انسان مترتب نمی‌کند.

ب - اسلام آمده تا از این بشری که می‌تواند «كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» - مانند چهارپا، بلکه گمراه‌تر» گردد، آدم بسازد و اهل بیت علیهم السلام آن همه زحمت کشیدند و رنج‌های طاقت فرسا را متحمل شدند و به شهادت رسیدند، تا این مهم محقق شود و بشر آدم شود، نه این که سگ شود.

ج - بله، در سگ ده صفت هست که اگر آدم آنها را داشته باشد، مؤمن می‌شوند. سگ شاکر است - سگ اربابش یا کسی که به او لطفی کرده را فراموش نمی‌کند - سگ اگر گرسنه بماند، جزع و فزع نمی‌کند و آبروبری از خودش و دیگران نمی‌کند - سگ وفادار است - سگ حفاظت می‌کند و...؛ حالا اینها که ادعای "سگ اهل بیت علیهم السلام" بودن را دارند، به کدام یک از صفات متصف شده‌اند؟! این که قلاده به گردن خود ببندند و عو عو کنند؟! کی و کجا امیرالمؤمنین علیه السلام، قلاده و واق واق سگ را از صفات مؤمنین بر شمردند؟! این اهانت و افترا به ایشان است و باید جوابگو باشند.

د - در انسان صفات بسیاری است که در حیوانات نیز هست، در حیوانات نیز صفات بسیاری است که برای انسان پسندیده است (چرا که انسان بعد حیوانی نیز دارد). از این رو، مثال‌های بسیاری از رفتار حیوانات آورده شده که پسندیده است. انسان قبر کردن میت را از کلاغ یاد گرفت - فرموده‌اند: حیا را از کلاغ بیاموزید (نزد دیگران آمیزش نمی‌کند) - مثل الاغ سرپا جماع نکنید - مثل پرندگان که با سرعت به دانه نوک می‌زنند و سر را

عقب می کشند، سجده نکنید - به نجابت اسب توجه کنید (معمولاً اگر کسی نگاهش کند، وضع حمل نمی کند) ...؛ اما کی و کجا گفته اند که بگویید: من سگ، الاغ، کلاغ یا اسب اهل بیت علیهم السلام هستم و ادای حیوانات را در بیاورید؟!

و - اهل بیت علیهم السلام از شیعیان و محبین خود انتظار دارند که با تأسی به قرآن کریم، اسوه قرار دادن پیامبر اکرم و معصومین صلوات الله علیه و آله، تعلیم و تربیت آموزه های اسلامی، خود و جامعه انسانی را بسازند، نه این که باغ وحش درست کنند.

ز - حالا یکی وصیت کرد روی سنگ قبرش بنویسند: (وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ). این که حجت و دلیل عقلی و شرعی نیست تا یک عده ادا و اطوار سگ را در هیئات در بیاورند، قلاده ببندند و واق واق کنند و بگویند ما سگ اهل بیت هستیم؟! کی آن عالم وارسته در طول حیاتش چنین رفتار زشتی را انجام داد؟ اگر می خواهند به او تأسی کنند، یک عمر اسلام شناسی و خودسازی کنند، به اسلام خدمت کنند، از حریم اسلام و احکام اسلامی حراست کنند، بعد وصیت کنند که روی سنگ قبرشان این آیه را بنویسند؟

ز - تردیدی نیست که به حکم عقل و شرع، هر کاری که موجب اهانت به شئون انسانی و نیز وهن اسلام و به ویژه تشیع گردد، اشکال دارد و اهل بیت علیهم السلام نیز این رفتارها بیزارند. هیئت و عزاداری یا مولودی، برای معظم داشتن شعائر دینی، ذکر (یاد آوری و توجه دادن)، ارتقای معلومات، شستشوی قلب از زنگارهای گناه، با یاد اهل بیت علیهم السلام است، نه برای این اداهای، که فقط برای جلب توجه است.

*** -** البته این جوّی بود که در یک دوره راه افتاد و تمام شد و امروزه چنین صحنه هایی به ندرت دیده می شود، اما برخی دوست دارند بدان دامن بزنند.

س 314 - در جواب این سوال که حضرت علی (ع) چون با پیامبر (ص) فامیل خانوادگی بودند بعد از ایشان انتخاب شدند، یک جواب کامل و قانع کننده برای یکی از استادان می خواستم . من هر چه قدر توضیح دادم انگار قانع کننده نبود برای همین از شما کمک خواستم.

یکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

مگر خودش دلیل قانع کننده ای بر ادعایش اقامه کرده که حال شما دنبال دلیل قانع کننده برای ردش هستید؟! البته به جای یک جواب قانع کننده، دهها پاسخ می توان ایفاد نمود، منتهی در نظر داشته باشید که برخی دوست ندارند قانع شوند؛ از این رو برای آنها اصلاً مهم نیست که شما چه دلایلی را اقامه می کنید. البته این عده معمولاً

خودشان فقط یک شعار بی دلیل می دهند و بعد از شما برای رد آن دلیل می خواهند! قطعاً کسی که می گوید: امام علی علیه السلام به خاطر خویشاوندی انتخاب شده است، ضمن آن که هیچ دلیلی برای اثبات مدعا ندارد، نشان می دهد که اصلاً با مباحثی چون نبوت، ولایت و امامت آشنایی ندارد، چرا که نمی داند "امام" را خداوند متعال انتخاب می کند که با کسی خویشاوندی ندارد. لذا به او بفرمایید:

یک - اگر اصلاً توحید و نبوت را قبول نداری، به هیچ وجه راجع به ولایت و امامت و خلافت بعد از رسول صلوات الله علیه و آله، بحث نکن، چون شما باید مطالعات را از صفر شروع کنی. اما اگر قبول داری، این را بدان که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، خودش امام انتخاب نکرده است، بلکه خدا انتخاب کرد و ایشان معرفی نموده و امر خدا را ابلاغ کرده است. و اگر قرار بود خودش انتخاب کند نیز، بسیار علیم تر و حکیم تر از آن بود که صرفاً ملاک خویشاوندی را در نظر بگیرد.

دو - وقتی می گوید: "علت انتخاب خویشاوندی است"، باید دلیل و مدرک و شاهد بیاورید، وگرنه غیر از کذب بودن، افترای به خدا و رسول هم می شود. بفرمایید: اینطور نیست که شما هر چه دلت خواست بگویی، بعد دیگران برای رد آن دنبال دلایل متقن بدونند! خیر؛ بلکه شما یا دلیل متقن بیاورید و یا حرفتان را پس بگیرید.

سه - ابوجهل و ابولهب نیز خویشاوند بودند، بعد از گستره‌ی اسلام، ابوبکر و عمر و بسیاری دیگر نیز خویشاوند شدند؛ پس لابد فضایی در این خویشاوند بوده است که در دیگر خویشاوندان و غیر خویشاوندان نبوده است، و خداوند علیم و حکیم که هادی خلق است، به دلیل همین فضائل ایشان را به امامت برگزید.

چهار - ایشان چه به دلیل خویشاوندی و چه به هر دلیل دیگری به امامت و خلافت بعد از نبی اکرم صلوات الله علیه و آله انتخاب و منصوب شده باشند، اطاعت از ایشان واجب می شود؛ مگر این که کسی بگوید: من خدا و رسول را قبول ندارم، خب آن بحث دیگری است.

پنج - پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله در غدیر خم فرمود: « **مَعَاشِرَ النَّاسِ، فَضُّوهُ فَقَدْ فَضَّلَهُ اللهُ، وَأَقْبَلُوهُ فَقَدْ نَصَبَهُ اللهُ** » - یعنی: «ای مردم! او را برتر دانید، که خداوند او را برگزیده؛ و پیشوایی او را بپذیرید، که خداوند او را برپا کرده است» و نفرمود: او را برتر بدانید چون قوم و خویش من است. البته اگر آن را نیز می فرمود: اطاعت واجب بود.

ششم - ایشان فرمودند: « **مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُ إِمَامٌ مِنَ اللهِ، وَلَنْ يُتُوبَ اللهُ عَلَى أَحَدٍ أَنْكَرَ وَلَايَتَهُ وَلَنْ يَغْفِرَ لَهُ** » - یعنی: «این مردم! او از سوی خدا امام است و هرگز خداوند توبه منکر او را نپذیرد و او را نیامرزد» - پس فرمود: خدا او را برگزیده و نفرمود که من برگزیدم و آن هم به خاطر خویشاوندی.

هفتم: پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمودند که او امام از جانب خدا امام است، چون "صراط مستقیم" اوست، فرمودند: چون پسر عموی من است. اگر چنین می فرمودند: دیگر پسر عموها مدعی می شدند که اگر پسر عمو بودند دلیل بر امامت است، پس ما نیز امام هستیم، چون پسر عمو هستیم.

«مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَنَا صِرَاطُ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمِ الَّذِي أَمَرَكُمْ بِاتِّبَاعِهِ، ثُمَّ عَلِيَ مِنْ بَعْدِي. ثُمَّ وُلِدَى مِنْ صُلْبِهِ أَيْمَةٌ (الهُدَى)، يَهْدُونَ إِلَى الْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ»

ترجمه: صراط مستقیم خداوند منم که شما را به پیروی آن امر فرموده. و پس از من علی است و آن گاه فرزندانم از نسل او، پیشوایان راه راستند که به درستی و راستی راهنمایند و به آن حکم و دعوت کنند.

WWW.X-SHOBBHE.IR



اعتقادی - خرداد 1394

چرا بعضی از سنت‌های خدا تغییر کرده؟ مثلاً خدا قبلنا اقوام مختلف رو به خاطر کفر و گناهشون از بین می‌برد، اما حالا نسبت به داعش و ... تقریباً بی تفاوت هست، اگر به دنبال علم بروند پیروزند و اگر به دنبال هوا و هوس شکست می‌خورند؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

اگر خداوند منان تمامی اقوام گذشته را به خاطر کفر و گناه از بین برده بود که امروز دیگر نسل و جمعیتی باقی نمانده بود.

ابتدا بسیار بسیار دقت کنیم که هیچ گاه، حتی در قالب سؤال و شبهه نیز به خداوند متعال افترا ننبدیم که سبب گمراهی و هلاکت خودمان می‌گردد. به عنوان مثال: اگر پرسیم که چرا خدا عذاب نمی‌کند یا چرا رحمتش را نمی‌فرستد؟ یک سؤال است و هیچ اشکالی ندارد، اما وقتی ادعا می‌شود که «خدا بی تفاوت» است، و آن هم نه به صورت سؤال، بلکه حکم قطعی داده می‌شود که چنین هست و بعد سؤال می‌شود که چرا چنین هست؟ خوب این یک افترای بسیار بسیار بزرگ به ساحت قدس ربوبی است که آثار سوءاش به مدعی بر می‌گردد. دقت شود که "خدا بی تفاوت شده است"، یا "کاری نمی‌تواند بکند"، اندیشه یهود است که می‌گفتند: خدا یک دوره خلق می‌کند و یک دوره نیز قیامت بر پا می‌کند و این وسط کاری نمی‌کند و اساساً نمی‌تواند کاری کند، چرا که دستش بسته است «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ - و یهود گفتند دست خدا بسته است / المائدة، 64».

الف - سنت خدا هیچ گاه تغییر نمی‌کند:

«سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ بَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» (الأحزاب، 62)

ترجمه: سنت خدا در اقوام گذشته و قبل از این نیز همین بود، و تو هرگز سنت خدا را دگرگون نخواهی دید. آری، سنت خدا مبدل نمی‌شود، منتهی باید دقت شود که سنت خدا یک چیز یا یک روش و آن هم موضوع شناخته شده‌ی ما نیست. به عنوان مثال به آیات قبل از آیه‌ی فوق دقت شود که از منافقین و جنایات و خدعه‌های آنان می‌گوید و بعد می‌فرماید: اینها ملعون هستند «مَلْعُونِينَ»، یعنی رحمت شامل حالشان نمی‌شود؛ و

بعد امر می نماید ترحم نکنید، بلکه: هر کجا یافتید یا دستگیر کنید و یا بکشید « **أَيْنَمَا تَفْقَهُوا أُخِذُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا** » - به تعبیر دیگری، به هنگام مواجهه با آنان، نه عقب نشینی کنید، نه سازش کنید، نه تسلیم شوید و نه بی تفاوت رد شوید؛ بعد می فرماید که این "سنت" خداست. یعنی منافق همیشه ملعون است و شامل رحمت نمی شود و همیشه دستور به برخورد شدید و قاطع به آنان داده شده است.

ب - سنت خدا در عذابها:

سنت الهی در عذابها چنین نبوده که تا چند نفر کافر و ظالم در جایی پیدا شدند، سریعاً یک طوفان نوحی، باد صرصری، یا صاعقه و سنگی از آسمان بفرستد و آنها را نابود نماید و یا دریایی را بشکافد و همه را غرق کند. مُهلت دادن نیز سنت الهی است - استدراج (عذاب تدریجی) که به مراتب بدتر از عذاب دفعی می باشد نیز سنت الهی است - سلطه بدان و ظالمان بر سر جوامع، هنگام ترک امر به معروف و نهی از منکر مردم از سوی مردم نیز سنت الهی است - پذیرش گریز ناپذیر ولایت طاغوت و گرفتار ظلم و جور مستکبران شدن، به دنبال نپذیرفتن "ولایت حقه الهی" نیز سنت الهی است ...، امر به تعقل، تفکر، علم، بصیرت، وحدت، تلاش، جهاد و اعتصام "بجبل الله = ولایت" و نتایج آن، سنت الهی است؛ چنان که عدم رعایت آنها و آثار و تبعات سوءاش نیز سنت الهی است و در سنن الهی هیچ تغییر و تبدیلی وجود ندارد.

ج - عذابهای گذشته:

در گذشته، پس از خواب غفلت مردمان و سلطه پذیری از طواغیت، مستکبرین [طبق سنت الهی] بر آنان حاکم می شدند و انواع و اقسام ظلمها را که بدترین آنها همان "جهالت" و در جهالت نگه داشتن و تحریک تعصبات جاهلی می باشد، بر آنان روا می داشتند.

خداوند متعال برای امتها نبی و رسول می فرستاد و برخی از اقوام را که لجاجت خاصی در کفر، شرک، جهالت و ظلم داشتند را با انواع بلاها نابود می نمود. مثل قوم نوح، قوم عاد و ثمود، قوم لوط ... و قوم فرعون. اینها عذابهای هلاک کننده بودند که باید برای دیگران عبرت شود. اما عذابهای تنبیهی برای گرویدگان به انبیا نیز داشت، مثل تنبیه قوم موسی علیه السلام به چهل سال آوارگی در صحرای سینا، به خاطر نافرمانی. یا تنبیهی که در ماجرای گوساله‌ی سامری شدند.

گاهی عذابها با سخت تر کردن اوضاع و شرایط نازل می شد تا تأدیب شوند. مثل سخت گیری در مشخصات قربانی، به خاطر سؤالات بیجای قوم؛ تا بفهماند که خودتان کار را بر خودتان سخت می کنید؛ من گفتم یک گاو را بیاورید و قربانی کنید، حالا شما مرتب می پرسید: چه شکلی باشد، چه رنگی باشد، کجا باشد و ...، پس اگر همان موقع از رسولشان اطاعت می کردند، کار بر آنها سخت و دشوار نمی شد. اینها همه درس است برای ما.

عذاب‌های فعلی:

پس از بعثت رسول اکرم، حضرت محمد صلوات الله علیه و آله، دیگر اقوام به خاطر انکار و تکذیب پیامبرشان به عذاب هلاکت گرفتار نشدند. چرا که خداوند متعال او را خاتم الانبیاء و المرسلین قرار داد، یعنی پیامبری برای همه امت‌ها و اقوام و در تمامی زمان‌ها؛ لذا «رحمة للعالمین» شد. بدیهی است که به «رحمة للعالمین» اجازه نفرین برای هلاکت قوم نیز داده نمی‌شود؛ مضافاً بر این که اگر قرار بود هر قوم منکر ایشان هلاک شود، با توجه به خاتم الانبیا بودن ایشان، باید اکثر اقوام و امت‌ها در اعصار متفاوت هلاک می‌شدند.

اما، سنت خدا تغییر و تبدیلی ندارد. همان روش و همان سیاق است و سایر عذاب‌ها بر افراد و امت‌ها، به ویژه عذاب استدراج (تدریجی) هم چنان واقع می‌گردد. اقوام کافر، گام به گام به بدبختی و هلاکت بیشتر می‌افتند و هر لحظه به اعماق جهالت و ظلمات فرو می‌روند و ما این را با چشم می‌بینیم.

خداوند متعال بعد از ایشان، ولایت الهی و نبوی را در اهل بیت عصمت علیهم السلام تداوم بخشید و فرمود تبعیت کنید، تا به هلاکت نیافتید. امروز هم اگر (حتی تعداد محدود و لازم) آن تبعیت را داشته باشند، فرج می‌رسد. پس: «از ماست که برماست».

امثال داعش:

ما (نوع بشر) عادت کرده‌ایم که فرامین الهی را اطاعت نکنیم، به بایدها و نبایدهایش بی‌توجه باشیم، تنبلی و بی‌بصیرتی را پیشه کنیم، به جای تبعیت از حضرت رسول و امامان علیهم السلام، از طواغیت و نمادهای جاندار و بی‌جان آنها تبعیت کنیم، خود را به غفلت و جهالت بزنی م، چشم بصیرت به آن چه در اطرافمان می‌گذرد باز نکنیم، در میدان حاضر نشویم و کاری انجام ندهیم، بعد که کار خراب شد و درمانده شدیم، گناه را گردن خدا بیاندازیم و معترض شویم که پس چرا خدا کاری نمی‌کند؟ این ابتلای ناشی از کج اندیشی و تنبلی، هم در زندگی فردی و گرفتاری‌هایش دیده می‌شود و هم در زندگی اجتماعی و بلاهایش.

البته این خداگفتن ما (نوع بشر) نیز به خاطر توحید و توکل ما نیست، بلکه به خاطر تنبلی، ترس و حرص دنیاست. همان طور که قوم موسی علیه السلام به او گفتند: مردمان این شهر قوی و جنگجو هستند، لذا تو و خدایت بروید این شهر را تصرف کنید تا ما بعد وارد شویم؛ ما نیز می‌گوییم:

حال و حوصله تفکر و بصیرت و حرکت نداریم، لطفاً خودت ترتیب هلاکت آنها را بده! مثل کسی که کار نمی‌کند و تلاشی ندارد و می‌گوید: خدایا! مگر تو رزاق نیستی؟ پس رزق من را بده!

خب سنت الله درست مغایر با این بینش، مواضع و رفتارها می‌باشد.

بله، کار را خدا انجام می‌دهد، منتهی طبق سنت خودش، نه طبق سفارشات، امیال و دستورالعمل‌های صادره از ناحیه‌ی بندگانش.

امثال داعش در طول تاریخ بسیار بوده‌اند. حجاج‌ها، چنگیزها و هیتلرها بسیار بوده‌اند؛ دست کم ما شیعیان با کوفیان و سپاهیان شام و فجایع کربلا و ماجراهای کشتار و قتل عام و تجاوز به نوامیس توسط یزیدیان در مکه و مدینه، بسیار آشنا‌تریم (بدتر از داعش امروز). اما ناگهان زمین دهان باز نکرد تا شامیان را فرو برد و از آسمان صاعقه نیامد تا چنگیزیان را هلاک کند و امروز نیز امریکا و انگلیس و اسرائیل و سران شیطان‌پرست عرب و جاهلان جنایتکار میانمار و ...، با یک صاعقه و یا باد صرصر به هلاکت نرسیدند، چون سنت خدا این نبوده و نیست، نه این که تغییر کرده است.

در آیات قرآن کریم و لسان نورانی معصومین علیهم السلام و سلوک و رفتار و آموزش تئوری و عملی آنها فرمود: سنت من این است که بیدار و بصیر باشید - مؤمن باشید - مال دنیا، تجارت، خانواده، اقوام، آسایش، رفاه ... و هیچ چیز دیگری را بر خدا و رسول و جهاد فی سبیل الله ترجیح ندهید، به میدان بیایید، با جهالت مبارزه کنید، با کفار و مشرکین و منافقین و ظالم‌ها مقابله کنید، حول محور ولایت وحدت کنید - با یک دیگر نزاع نکنید - پشت پرده با دشمن سازش نکنید و ...، تا من نیز شما را یاری کنم و به فتح و پیروزی برسیم.

پس اینها همه سنت خداست، نه این که ما مردم - به ویژه مسلمانان - به هیچ یک از موارد توجه نکنیم، بعد که امریکا، انگلیس، اسرائیل و تروریست‌هایی چون داعش به جانمان افتادند، بگوییم: پس چرا سنت خدا متغیر شده و اینها را هلاک نمی‌کند؟!

نظام ستم شاهی به پشتوانه امریکا و انگلیس در ایران، منافقین و گروه‌های تروریستی و قتل‌عام‌های مشابه داعشی‌ها، تحمیل جنگی بزرگ که بیش از شصت کشور در آن حضور سیاسی، مالی، نظامی، تسلیحاتی، تجهیزات و جاسوسی داشتند، محاصره و تحریم اقتصادی برای رسیدن مایحتاج‌های ضروری (حتی دارو) و ...؛ برای این مملکت، این مردم و این ملت هم بود، در حالی که جماعت‌شان اندک، قوای‌شان ناچیز و امکانات‌شان نزدیک به صفر بود. اما با ایمان و توکل به خدا، در هر عرصه‌ای به میدان آمدند و حول محور ولایت وحدت کردند و با بصیرت و آگاهی نسبت به هر خیر و شرّی حرکت کردند ...، و خداوند طبق سنت‌اش آنها را موفق و پیروز و سرافراز و عزیز گردانید. این همان سنت الهی است، که تغییر نمی‌نماید؛ و امروزه نیز اگر خدایی ناکرده غفلت کنند، بی‌بصیرتی کنند، زرق و برق دشمن چشم‌شان را بگیرد، نظرشان به کمی لطف کفار باشد، به دنبال آلاف و علوف برونند؛ همه چیز متغیر می‌شود، به بدبختی و ذلت می‌افتند، به چرب و شیرینی هم نمی‌رسند ...، این هم سنت خداست.

آیا امام زمان (عج) از زمان ظهور خود خبر دارد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: اگر امر ظهور، جز در علم مکنون الهی که کل عالم هستی مخلوق و محضر اوست، وقت تعیین شده‌ی خاصی داشت، لابد حضرتش نیز به تعلیم الهی از آن آگاه می‌شدند.

برخی گمان می‌کنند که خداوند متعال یک وقت معینی و غیر قابل تغییری، مانند فلان سال و فلان روز را برای ظهور تعیین کرده است، منتهی کسی از آن آگاه نمی‌باشد؛ در حالی که چنین نیست، بلکه "امر ظهور" نیز مشروط است، به همین دلیل می‌گویند: «بداء حاصل می‌شود».

جهت روشن‌تر شدن موضوع، به این مثال توجه نمایید: فرض کنید که خداوند متعال برای بنده و جنابعالی و دیگران، وقت مرگ معین کرده است. مثلاً طول عمری صد ساله که در فلان روز، ساعت و لحظه به پایان می‌رسد. آیا معنایش این است که هر چه بشود، باز شخص صد سال عمر می‌کند؟ خیر؛ بلکه خدا مقدرات دیگری هم دارد. مثل بخشی را که در اختیار انسان گذاشته است. پس انسان با اعمال خود این عمر را کوتاه می‌کند و با اعمال دیگری عمر را طولانی می‌کند، اما اگر هیچ عاملی سبب کاهش عمر نگردد، بالاخره اجلش در تاریخ مقرر سر می‌رسد و گرنه زودتر از دنیا می‌رود.

به عنوان مثال: انسان هوا را آلوده می‌کند، عمرش کوتاه‌تر از وقت معین می‌شود - در خواب و خوراک مراعات نمی‌کند، باز عمرش کوتاه‌تر می‌شود - می‌ترسد، عمرش کوتاه می‌شود - عصبانی می‌شود، حسد می‌برد، حرص می‌خورد، عمرش کوتاه می‌شود - گناه می‌کند، عمرش کوتاه‌تر می‌شود - در حادثه‌ای به قتل می‌رسد و یا خودکشی می‌کند، عمرش کوتاه‌تر می‌شود...؛ از سوی دیگر ایمان می‌آورد، به فضل الهی امیدوار است و این ایمان و امید سبب افزایش طول عمرش می‌گردد - نماز اول وقت می‌خواند و اهل نماز شب می‌شود، عمرش طولانی می‌شود - در خواب و خوراک و بهداشت رعایت دارد، عمرش طولانی می‌شود - از دعا، صله ارحام و صدقه و نیکی به والدین و خوش اخلاقی، غفلت نمی‌کند، سبب طول عمرش می‌گردد و... - اما این طول عمر، بیشتر از آن حد که اجل معین است، نمی‌گردد.

حدیث: قال الصادق (ع): « مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَمُوتُ بِالْأَجَالِ وَ مَنْ يَعِيشُ بِالْإِحْسَانِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَعِيشُ بِالْأَعْمَارِ ». (بحار 354/70)

ترجمه: آنها که بر اثر گناه می‌میرند از آنها که با مرگ طبیعی از دنیا می‌روند بیشترند!، و آنها که بر اثر نیکوکاری عمر می‌کنند از آنها که با عمر طبیعی زندگی می‌نمایند زیادترند.

زمان ظهور:

زمان ظهور نیز همین طور است. یک وقت معینی دارد، اما بخشی از مقدرات آن در اختیار انسان قرار گرفته است، که اگر چنین نبود، نه تنها دعا یا تلاش برای تعجیل در ظهور هیچ اثری نداشت، بلکه "انتظار" نیز معنا و مفهوم و اثر خودش را از دست می داد.

یک زمان معینی برای ظهور حضرت مهدی علیه السلام، مقدر شده است، اما با حوادثی در این وقت تعجیل می گردد و به جلو می افتد و با حوادث دیگری تأخیر ایجاد می شود و به عقب می افتد، اما در هر حال از آن وقت نهایی مقدر شده دیرتر نمی شود.

امر ظهور و وقت آن:

ظهور امام زمان علیه السلام، پیدایش یا تولد ایشان نیست، انتظار نیز انتظار به دنیا آمدن ایشان نیست (چرا که در نیمه شعبان سال 255 هجری این اتفاق افتاد)، بلکه ظهور، امر قیام ایشان برای ریشه کنی حکومت های استکباری و نظام ظلم حاکم بر جهان و متقابلاً برقراری حکومت جهانی عدل است و "انتظار" نیز، انتظار چنین رخ دادی می باشد.

بدیهی است که قیام، انقلاب و بالاخره ظفر و حاکمیت، مشروط به شرایط و مساعد بودن زمینه ها می باشد. از این رو گاهی شرایط کاملاً نامساعد می شود، مثل این که مسلمانان در خواب غفلت فرو روند، به اندک لقمه ی چرب و شیرینی که اربابان مقابل آنها بیاندازند، خوشحال و ممنون می شوند، احتمالاً نماز می خوانند، اما حماقت تمام وجودشان را گرفته است و ...؛ وقت ظهور به تعویق و تأخیر می افتد، چرا که شرایط برای چنین تحول بزرگی مساعد نمی باشد - اما در یک برهه، شرایط مردم متغیر می شود، از خواب غفلت بیدار می شوند، بیداری اسلامی، سبب خیزش مسلمانان می گردد، مردم به خدا و قیامت و اسلام توجه می کنند، مبارزه می کنند، دعا می کنند، تلاش و جهاد می کنند و ...، در این صورت شرایط مساعد شده و در وقت ظهور تعجیل می شود. حال اگر همین مردم، دوباره غفلت کنند، سستی کنند، به سلطه و لبخند فرعون راضی شوند و چشم به لطف او داشته باشند، باز شرایط نامساعد شده و ظهور به تعویق می افتد، اما از سرآمدش دیرتر نمی شود.

حضرت مهدی علیه السلام:

از این رو، وجود مقدس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، خودشان از منتظران هستند و اساساً وقتی بیان می شود که "برترین عبادت، انتظار فرج است"، شخص امام معصوم، خود سرآمد چنین عبادت و عبادت کنندگانی می باشند. ایشان نیز منتظر هستند تا امر قیام از سوی رب العالمین برای ایشان صادر گردد، لذا به شیعیان خود مکرر توصیه کرده اند که وحدت داشته باشند، از گناه دوری گزینند، برای تعجیل در ظهور دعا و تلاش کنند و ... پس اگر یک وقت قطعی و غیر قابل تغییری داشت که دیگر این موارد معنا نداشت.

با توجه به این شرایط است که گفته می‌شود: ظهور ممکن است ساعتی دیگر باشد، یا فردا باشد (إن شاء الله)، یا پنج، ده ... یا صد سال دیگر باشد. از این رو تأکید می‌شود که اولاً به معنای درست "منتظر" باشید، ثانیاً برای تعجیل در امر ظهور حضرتش، تلاش و دعا بنمایید و ثالثاً هیچ‌گاه وقت معینی برای آن بیان ندارید که اگر کسی وقت بگذارد، خودش دروغگو است.

حدیث:

الإمام الصادق عليه السلام: كَذَبَ الْمُؤَقَّتُونَ ، مَا وَقَّتْنَا فِيهَا مَضَى ، وَ لَا نُوقِّتُ فِيهَا يُسْتَقْبَلُ. (الغيبة للطوسي، 412 / 426)

ترجمه: امام صادق علیه السلام: وقت گذاران دروغ می‌گویند. ما در گذشته، وقت [ظهور] را تعیین نکرده‌ایم و در آینده نیز تعیین نمی‌کنیم.

ظهور متصل یا ناگهانی:

در مورد امر ظهور دقت کنیم که مثل مرگ و قیامت است. از سویی در احادیث تصریح شده است که ناگهانی حادث می‌شود و از سویی دیگر می‌دانیم که امری مستمر و متصل می‌باشد و به همین دلیل در آن "بدا" حاصل می‌شود و تعجیل و تأخیر در آن راه دارد.

توجه کنیم به این "مرگ" که یک امر ناگهانی است، در یک لحظه وقتش فرا می‌رسد، فرشته مرگ هر کسی در آن لحظه به سراغش می‌آید و او را در حالی که باشد، قبض روح می‌کند. اما از سوی دیگر، مرگ امری مستمر و متصل است. هر لحظه اتفاق می‌افتد، سال‌های پیش، روزهای پیش و ساعت‌های پیش کجا هستند و چه شد؟ حتی لحظه‌ای که آغاز به خواندن این متن کردید، الان مُرده است و دیگر بازگشتی هم برایش نمی‌باشد و لحظه‌ی بعدی، به مثابه همان حشر و زنده شدن مجدد است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «هر نفسی که مرد (انسان) می‌کشد، گامیست که به سوی مرگ می‌نهد.» ظهور نیز همین‌طور است، ما در عصر ظهور هستیم و گام به گام ظهور است، اما یک آن، گام آخر فرا می‌رسد. انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلام، به رهبری ولی فقیه - پراوازه شدن نام اسلام در سرتاسر جهان - به راه افتادن موج بیداری اسلامی - حساس‌تر شدن دشمنان اسلام - دو قطبی شدن جهان به «استکبار و اسلام» - دو شعبه شدن اسلام به «اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله» و نیز «اسلام امریکایی و اسرائیلی» - پیدایش اسلام سفیانی در مصادیقی چون: وهابیت، القاعده، طالبان، تکفیری، سلفی، داعش و ... - بلند شدن ندایی که همگان می‌شوند و یکی می‌گویند: اسلام ناب محمدی (ص) و ولایی بر حق است - دیگری می‌گویند: اسلام سفیانی حق است و ...، همه مشابه اخباری است که در روایت به عنوان علائم ظهور بر آن تصریح شده است.

پس امر ظهور گام به گام رخ می دهد، همین الان هم ظهور است و در یک زمان، آن گام آخر می رسد که حضرتش به صورت علنی، قیام خود را از کعبه مکرمه آغاز نموده و به جهانیان اعلام می دارند. پس این ماییم که باید بکشیم هر چه زودتر به این نقطه برسیم و زمان رسیدن نیز به تناسب حال و احوال و مواضع و اقدامات ما، تأخیر و تعجیل دارد، اما از اجل (پایان دوره و سرآمد) نهایی اش تأخیر نمی کند.

پس اگر احساس می کنیم که کار خاصی از دستمان بر نمی آید، دست به دعا بلند کنیم - تا اگر برسند: تو برای تعجیل در ظهور ما چه کردی؟ بگوییم: کار خاصی از دستمان نیامد، اما به درگاه الهی دعا کردیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ.

وَ عَجِّلْ لَوْلِيِّكَ الْفَرَجَ وَ الْعَافِيَةَ وَ النَّصْرَ (مصباح المتعجد ص: 58)

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ الدَّابِّينَ عَنْهُ وَ الْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ وَ الْمُحَامِلِينَ عَنْهُ وَ السَّابِقِينَ إِلَى إِرَادَتِهِ وَ الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ. (دعای عهد / مفاتیح / بحار الأنوار ج 53، ص، 96)

آیا درسته که خود پیامبر اسلام هم فقط در سه حالت درارای مقام عصمت می باشد (دریافت وحی ابلاغ و عمل به آن) و چون به امامان بزرگوار ما وحی نمی شود ایشان دارای عصمت نیستند؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

پرسید: آن حالت های دیگر کدامند که در آن عصمت ندارند و کی تشخیص داده است؟ آن وقت هدف اصلی روشن می شود.

عصمت انبیا و اولیای الهی بحث بسیار دقیق و مفصلی است و این که می گویند: «پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، فقط در اخذ و ابلاغ وحی عصمت داشتند - و برخی لطف کرده و عمل به آن وحی را نیز افزودند»، اقوالی است که در میان اهل سنت مطرح شده تا توجیهی برای "هذیان می گوید" و سپس موارد نقض فرمایشات و عهود و عقود با ایشان باشد. می خواهند بگویند: "ما فقط در قبال وحی وظیفه اطاعت و تبعیت داریم، وحی هم که در کتابی گرد آمده و در اختیار ماست، پس «حسبنا کتاب الله - کتاب خدا برای ما کافیت»، لذا نیازی به پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام و سیره و سنت و دستورات آنها را در هر مسئله ای نداریم.

این سیاست تا امروز نیز ادامه دارد، هر کسی اطاعتش واجب است را می گویند: «مگر معصوم است؟» و به امامان معصوم علیهم السلام که می رسند، می گویند: «فقط پیامبر دارای عصمت بوده است»، و به ایشان هم که می رسند، می گویند: «عصمت ایشان نیز فقط در چند امر خاص بوده است». اما وقتی سخن از آرای شخصی خودشان به میان آید، چنان ایستادگی می کنند که گویی وحی منزل است و خودشان اهل عصمت هستند!

سؤال: حالا اگر از اینان بپرسید: پس چرا نماز صبح را دو رکعت می‌خوانید و مناسک حج را این چنین به جای می‌آورید و ...، اینها که در کلام وحی نیامده و در قرآن نیست؟! می‌گویند: ما وظیفه داریم که از پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، اطاعت و تبعیت کنیم، اصلاً «سنت» یعنی همین. بعد اگر بپرسید: پس چرا ما بقی فرامین ایشان را اطاعت نمی‌کنید، می‌گویند: عصمتش محدود به ابلاغ وحی بوده و ضرورت ندارد که در هر امری اطاعت کنیم(!؟)

عصمت: معنی ریشه‌ای کلمه عصمت، «تمسک، نگهداری، محفوظ کردن و منع و بازداری است». این کلمه با مشتقاتش، سیزده بار در قرآن کریم وارد شده که همه به همین معنا دلالت دارد.

عصمت پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله:

الف - اگر بگویند: "ایشان فقط در اخذ و ابلاغ و عمل به وحی، عصمت داشت!" می‌گوییم: پس در کجا عصمت نداشت؟ چرا که وحی تمام شمول است. پس اگر از خودشان سخنی بگویند، یا عملی انجام دهند نیز عین وحی است:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (النجم، 3 و 4)

ترجمه: و او هرگز از هوای نفس سخن نمی‌گوید * آنچه می‌گوید جز وحی که (از مبدأ اعلی) به او القاء می‌شود نیست.

توضیح: منظور از هوا (الهوی) در اینجا هوای نفس نیست، بلکه سخن به غیر از وحی می‌باشد.

حال اگر بگویند که این آیه اختصاص به همان ابلاغ وحی دارد - می‌گوییم: بسیار خوب، حالا به همان وحی عمل می‌نمود یا خیر؟ اگر بگویند: خیر؟ بهتان بزرگی زده‌اند و کلاً از اسلام خارج می‌شوند و هرگز نیز چنین نگفته‌اند. اما اگر بگویند: بله، ایشان به وحی عمل می‌نموده است. پس تمامی گفتار و اعمالشان عین وحی بوده است. این یعنی مقام "عصمت".

ب - انسان مبادی ادراکی متفاوتی دارد. آن چه می‌تواند سبب خروج او از دایره عصمت (که البته درجات دارد) و احياناً ارتکاب به گناه شود، از مبادی «احساس و تحیل و توهم» می‌باشد که می‌تواند درست و منطبق با حقایق باشد یا غلط باشد و برای "عقل و قلب" پرده شود. اما خداوند متعال در کلام وحی تصریح نمود که تمامی ادراکات ایشان، بر اساس القای وحی و منطبق با حقایق قرآن کریم است:

«وَإِنَّكَ لَتَلْمِزُ الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» (النمل، 6)

ترجمه: و به یقین این قرآن از جانب حکیمی دانا به تو القا می‌شود.

ج - پس اگر معنای عصمت در قبال گناه باشد، پیامبر نه گناه می کند - نه به گناه نزدیک می شود - نه به مبادی و مقدمات آن گرفتار می شود - نه اساساً گرایشی و میلی به گناه دارد. این حالات و اقدامات وقتی رخ می دهد که نفس اماره‌ی انسان، کم یا زیاد، بر عقل و قلب او سلطه پیدا کند.

اما اگر معنای عصمت را مصون ماندن از خطا و نسیان نیز بدانیم، بدیهی است که خطا ناشی از ادراک غلط و نسیان (فراموشی) ناشی از ضعف عقل، مغز و حافظه می باشد. پس اگر کسی دچار چنین نواقصی باشد، نه تنها نمی تواند «بشیر و نذیر» دیگران باشد، بلکه اساساً در اخذ و ابلاغ وحی نیز نمی تواند دارای عصمت باشد، چه رسد عمل به آن.

عصمت امامان:

در سؤال بیان شد که چون به امامان وحی نمی شده، پس معصوم نیستند؟!

یک - همان را که به او وحی می شده را نیز معصوم قبول ندارند!

دو - چه کسی گفته که حتماً باید به هر معصومی وحی نیز نازل شود و اگر نشود معصوم نیست؟

سه - چه کسی گفته که به امامان وحی نمی شده است، در حالی که به انسان‌های عادی و حتی حیوانات نیز وحی شده است.

نکته:

دقت شود که بسیاری از مخالفان، اساساً با معانی و فرهنگ "وحی" آشنایی ندارند و حتی همین ظاهر قرآن را نیز درست نمی خوانند و یا توجیه می کنند.

وحی: رساندن علم، آگاهی، خبر، هشدار، بشارت، انذار و ... به صورت بسیار سریع و مخفیانه را وحی می گویند. چه از ناحیه‌ی خدا باشد و چه غیر خدا.

خداوند متعال در قرآن کریم، هم به وحی خودش تصریح دارد (**وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا ...**) و این چنین قرآن را به تو وحی کردم / الشوری، 7) و هم به وحی کردن شیاطین به دوستان و نزدیکانشان تصریح دارد (**إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ ...**) - همانا به درستی که [چند بار تأکید] شیاطین به بزرگان و دوستان خود وحی می کنند تا با تو به جدال برخیزند / الأنعام، 121) - هم چنین حتی به وحی بر زبور عسل نیز تصریح دارد: **«وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ ... / النَّحْل، 68»** - مضافاً بر این که الهاماتی که از سوی خداوند منان به هر شخصی می شود، خودش نوعی وحی است.

وحی ای که جز انبیای الهی به کسی نازل نمی گردد:

پس وحی برای همگان است، خواه در خواب باشد یا بیداری، فرشته وحی آن را نازل کند یا الهام و القا نماید، اما آن وحی ای که به جز انبیای الهی به کسی نازل نمی‌شود، "وحی شریعت" است، چرا که جز انبیای الهی، کسی مأمور به آوردن و ابلاغ شریعت نمی‌باشد.

آیا به پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، هیچ وحی ای به جز شریعت و آن چه در قرآن کریم بیان شده، نازل نگردیده است؟ پس "حدیث قدسی" یعنی چه و از کجا آمده است؟! مگر به مادر حضرت موسی علیه السلام (که معصوم نبودند)، و به حضرت مریم علیها السلام، و به حضرت فاطمه علیها السلام و ...، وحی نشد؟ اما وحی نازل شده، وحی شریعت نبوده است و آنها آورنده دین و شریعت نبوده‌اند.

فرمان ظهور و قیام، از ناحیه چه کسی و چگونه به حضرت مهدی علیه السلام ابلاغ می‌شود؟! آیا وحی نیست؟! پس به آنان نیز وحی می‌شود، اما نه این که جبرئیل علیه السلام یا فرشتگان وحی، برای آنان شریعت جدیدی از سوی خدا آورده باشند و او نبی و مرسل باشد.

درد و درمان اصلی "ولایت" است:

دردم از یار است و درمان نیز هم

دل فدای او شد و جان نیز هم

این که می‌گویند آن خوشتر ز حُسن

یار ما این دارد و آن نیز هم (حافظ)



قرآن کریم و حدیث - خرداد 1394

آب و خلقت - در مورد خلقت همه چیز از آب، چرا تعمیم کلمات (کلّ شیء) به موجودات بی جان در آیه ۳۰ سوره انبیا مقبول نباشد؟ با توجه به بحث حیات تشریحی و تکوینی، آیا می توان از آیه سوره انبیا این نتیجه دیگری را داشت که خداوند همه موجودات حتی غیرجانداران را نیز از آب خلقت داده و به بیان دیگر قبل از هر چیز در جهان آب را آفریده است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: پس از اشاره به این که حیات به دو نوع «تکوینی و تشریحی» بیان نشده است، بلکه هدایت تکوینی و هدایت تشریحی بیان شده است. شرع یعنی قانون و شریعت یعنی دینی که حاوی قوانین الهی می باشد. پس خداوند متعال چه در تکوین (خلقت) و چه در تشریح (قانون) انسان را هدایت می نماید. اما در خصوص خلقت همه چیز از آب، و این که منظور فقط جانداران هستند و یا حتی بی جانها؟ نظر عزیزان و دانش پژوهان به نکات ذیل جلب می شود.

الف - فرمود که ملائک را از نور خلق کردم - انسان را از خاک (گل) خلق کردم - جنّ را از آتش آفریدم. پس اگر غیر از این بود، می فرمود که مثلاً از آب خلق کردم. اما فرمود که «حیات» همه چیز را در آب قرار دادم. و "حیات" با خلقت متفاوت است. مثل این که گیاه از زمین می روید، اما حیاتش به آب بستگی دارد.

ب - هر سخنی، ظاهر و باطنی دارد و هر چه سخن حکیمانه تر و موجزتر باشد، بواطن آن بیشتر است و قرآن کریم، کلام و سخن خداوند علیم و حکیم می باشد. از این رو در حدیث فرمودند که قرآن کریم ظاهری دارد و باطنی، و باطنش باطنی تا هفتاد باطن - و البته عدد هفتاد نیز به معنای کثرت است، نه این که دیگر باطن هفتاد و یکم نداشته باشد.

ج - ظاهر آیات برای همگان است و حجت می باشد، بواطن آن نیز حجت است، اما برای عمومی نیست، بلکه هر کس به تناسب ظرفیت علمی، فهمی و درک خود در این اقیانوس بیکران غوطه ور شده و بهره ای می برد. منتهی تعبیر، تأویل و تفسیر نباید من درآوردی باشد، بلکه باید مستدل و مستند به سایر آیات، احادیث معتبر و منطبق با عقل باشد.

حکایت آب و نقش آن در خلقت:

اگر در آیات قرآن کریم که به نقش "آب" در خلقت و هدایت تصریح نموده است، تأمل و تعمق بیشتری صورت پذیرد، به وضوح روشن است که منظور از آب (الماء) در تمامی آیات، همین آب جاری و نوشیدنی نمی باشد، بلکه به انواع و اقسام آب‌های اشاره شده است. به عنوان مثال:

آب‌های زمینی - در دسته‌ای از آیات به آب‌های اقیانوس‌ها، دریاها، رودها و حتی چشمه‌هایی که از دل سنگ‌ها می‌جوشد، اشاره شده است، (وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقُّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ - و همانا از برخی سنگ‌ها جوی‌ها روان شود و برخی از آنها بشکافد و آب از آن بیرون آید... / البقره، 74)

آب‌های آسمانی - در دسته‌ی دیگری از آیات، به آب‌های آسمانی (باران) تصریح شده است که سبب رویش گیاهان و حیات جانداران می‌گردد. آب‌هایی که به دنبال حرکت و شکل‌گیری ابرها با "باد" در نقاط متفاوت فرود می‌آیند.

«أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ» (السجده، 27)

ترجمه: آیا ننگریسته‌اند که ما باران را به سوی زمینِ بایر می‌رانیم، و به وسیله آن کشته‌ای را برمی‌آوریم که دام‌هایشان و خودشان از آن می‌خورند؟ مگر نمی‌بینند؟
آب‌های زنده‌کننده - حالا توجه به آب، عمیق‌تر می‌شود.

* در آیاتی می‌فرماید که "زمین مُرده" را با این آب زنده می‌کنم، نتیجه ظاهری این می‌شود که بارش باران سبب رویش گیاهان و خیزش حیات در زمین مرده می‌شود.

* در آیه‌ای می‌فرماید که «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ / الأنبياء، 30» - در این آیه بحث از خلقت نیست، بلکه می‌فرماید: حیات هر چیزی را از آب قرار دادیم. که ظاهرش به جانداران اختصاص دارد. از این دانشمندان برای یافتن موجود زنده در کرات دیگر، به دنبال آب می‌گردند، چون می‌دانند که "حیات" وابسته به آب است.
* در جای دیگر می‌فرماید که "سرزمین مُرده" را با آن آب زنده می‌کنم، [توضیح آن که تفاوت زمین با سرزمین این است که سرزمین به منطقه سکونت یک جمعیت اطلاق می‌گردد، مثل کشور، شهر، روستا و ...] - پس اینجا موضوع حیات اجتماعی بشر است، چرا که اگر منظور فقط آشامیدنی باشد، شهری که به خاطر خشکسالی و بی‌آبی بمیرد، با بارش باران مجدداً زنده نمی‌شود.

«وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ نُخْرِجُونَ» (الزحرف، 11)

ترجمه: و همان خدایی که آب را به اندازه از آسمان نازل کرد، پس به وسیله آن آب، سرزمینی مرده را زنده کردیم، شما هم همین‌طور سر از خاک در می‌آورید.

... و نکته قابل توجه آن که خداوند متعال در این آیات، هواشناسی یا زیست تعلیم نداده است، بلکه در تمامی آنها توجه به قیامت و حیات مجدد پس از مرگ (حشر) می دهد.

آب عرشی و محک امتحان - در آیهی دیگری تصریح دارد که عرش خود را روی آب قرار داده و آن هم برای آن که معلوم شود، هر کس چگونه است؟ و مجدداً به نهایت کار که قیامت است منتج می گردد. پس در اینجا نیز معلوم است که منظور از "آب"، همان آب مادی که سبب رویش گیاهان می شود نمی باشد.

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِن قُلْتُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (هود، 7)

ترجمه: و اوست کسی که آسمانها و زمین را در شش هنگام آفرید و عرش او بر آب بود، تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید. و اگر بگویید: «شما پس از مرگ برانگیخته خواهید شد» قطعاً کسانی که کافر شده اند خواهند گفت: «این [ادعا] جز سحری آشکار نیست.»

آبی که سبب تطهیر، ثبات قدم و ارتباط قلبی مؤمنین می شود - در آیه قبل سخن از «اطمینان قلبی» به واسطه نصرت الهی دارد. در این آیه می فرماید:

«إِذْ يُعَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ» (الأنفال، 11)

ترجمه: [به یاد آورید] هنگامی را که [خدا] خواب سبک آرامش بخشی که از جانب او بود بر شما مسلط ساخت، و از آسمان بارانی بر شما فرو ریزانید تا شما را با آن پاک گرداند، و وسوسه شیطان را از شما بزداید و دل هایتان را محکم (مرتبط) سازد و گام هایتان را بدان استوار دارد.

حال اگر کسی بگوید که من دوست دارم از این آیه فقط ظاهرش را قبول کنم، ایرادی بر او نیست، اما اگر فکر کند که آن چگونه آبی است که سبب تطهیر، دوری کردن رجز شیطان، ارتباط قلوب و ثبات قدم می گردد؟ به ناچار به سراغ معارف دیگری می رود و ابوابی به رویش باز می شود.

آبی روشن و آشکار، که ناگهان در زمین فرو رفته و غایب می شود و ظهورش به دست خداست - در آیه قبل، بحث از ایمان، توکل، هدایت و متقابلاً گمراهی و هلاکت است و در این آیه می فرماید:

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْحَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ» (المملک، 30)

ترجمه: بگو اگر آبی که [حیات شما به آن است] فرو برود، چه کسی است که آبی گوارا برایتان بیاورد؟ اگر «مَعِينٍ» به گوارا ترجمه شده است، اما معنای اصلی کلمه این است که روشن باشد، عینیت داشته باشد، یعنی واقعیت خارجی داشته باشد و دیده شود، در ضمن سبب حیات گردد.

در آیه فوق، اذهان را به نکته‌ی توجه می‌دهد. اولاً می‌فرماید: این حادثه در یک لحظه اتفاق می‌افتد، صبح می‌کنید (أَصْبَحَ)، ناگهان متوجه می‌شوید که آب نیست - ثانیاً می‌فرماید: «مَأْوُكُمْ»، یعنی آبی که برای شما بود، مال شما بود، در اختیار شما بود - ثالثاً بحث از بخار شدن، از بین رفتن یا فرو رفتن در زمین و یا نهایت رسیدن به سفره‌های زیر زمینی ندارد یا هضم شدن توسط گیاهان ندارد، بلکه فقط می‌فرماید: «عَوْرًا - فرو رود» - رابعاً تصریح دارد که بازگرداندن آن آب به صورت روشن، قابل رؤیت و معین، امکان دارد، اما اراده، اختیار و توانش دست خداست. پس آبی نیست که به زمین فرود رفته باشد و با حفر چاه یا قنات بتوان دوباره آن را بیرون آورد.

در آیه ۱۳ سوره جاثیه خداوند همه آنچه در آسمان‌ها (سماوات) خلق شده را در امکان تسخیر انسان معرفی می‌نماید، اما گویا روایاتی هست که براساس آنها بشر فقط می‌تواند آسمان اول را البته در صورت تلاش در احاطه علم خود داشته باشد، آیا منظور از آیه مذکور نیز فقط آسمان اول بوده یا احیاناً به مسخر بودن هفت آسمان فقط برای انسان‌های معصوم که خلیفه او در زمین هستند اشاره شده است؟ (دکترای بهداشت / تهران)

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: اگر علم فقط "علم تجربی" یا همان علوم طبیعی باشد، بدیهی است که فقط به عالم ماده و طبیعت، یا همان آسمان اول راه دارد.

آیه مورد سؤال و ترجمه‌اش به شرح ذیل می‌باشد:

«وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (الجاثیه، 13)

ترجمه: و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است همه را برای شما مسخر کرد و همه‌اش از او است و در این خود آیاتی است برای مردمی که تفکر کنند.

حال اجازه بدهید کلمه به کلمه در آیه تأمل نماییم:

الف - «سَخَّرَ»: ما چون به طور معمول واژه‌ی "تسخیر" را در امور مادی به کار می‌بریم، گاهی آن را به مثابه‌ی "اشغال" فرض می‌کنیم. در حالی که "تسخیر"، اشغال کردن یا به تصرف درآوردن نیست، بلکه "رام کردن" است. یعنی آسمان‌ها و زمین و هر چه در آنهاست، برای شما "رام" هستند، قابل دسترسی و سیر مادی و معنوی هستند، قابل شناخت هستند و بهره‌برداری هستند و ...

ب - «السَّمَاوَاتِ»: اگر منظورش فقط آسمان اول بود، جمع نمی‌بست، حال آن که به صورت جمع فرموده است "آسمان‌ها و آن چه در آنهاست". کلام وحی در یک جا "تسخیر" را در مورد آسمان اول و آن چه در آن می‌باشد به کار برده است، مثل این که می‌فرماید:

«وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ إِيَّانَ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (التحل،

ترجمه: و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام نمود و همه ستارگان در برابر اراده حتمی او رام است. البته در این (تسخیر عظیم) نشانه‌هایی است برای گروهی که خرد را به کار می‌برند. اما در آیهی مورد بحث، به کلّ آسمان‌ها «السَّمَاوَاتِ» تصریح نموده است.

ج - «جَمِيعًا مِّنْهُ = همه از اوست». در این بیان به معانی و مفاهیم بسیاری توجه داده است، اول آن که با دیدن عظمت آسمان‌ها گیج نشویم و بفهمیم که همه در هر درجه‌ای که باشند مخلوق او هستند - دوم آن که او این آسمان‌ها و زمین را مسخر شما کرد، چون خودش خالق آنها و شماست - و سوم آن که اینها همه آیه و نشانه برای معرفت الله است و

د - «لَقَوْمٌ يَّتَفَكَّرُونَ»، آسمان‌ها و زمین رام هستند، اما دسترسی گاهی با کار فیزیکی است، گاهی با کار علمی و کار فیزیکی مبتنی بر علم؛ و علم نیز با "تفکر" در نشانه‌ها به دست می‌آید. لذا تأکید فرمود: در اینها نشانه‌هایی است برای اهل تفکر. «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَّتَفَكَّرُونَ».

در قرآن کریم گاه مطلب و مثال‌هایی آورده و بیان نموده اینها برای «لَقَوْمٌ يَّعْقِلُونَ» است، یعنی باید در امر آنها تعقل کنند، دلیل و مدلول بیاورند، علت و معلول بشناسند، حادث و محدث، هستی و هستی بخش و ... بشناسند - گاهی آیات و نشانه‌هایی را بیان داشته و فرموده «لَقَوْمٌ يَّتَفَكَّرُونَ»، یعنی باید در امر آنها و چگونگی معرفت و دسترسی به آنها تفکر شود. حتی در امر ازدواج و آرامش در کنار همسر و مودت و رحمت بین آنها می‌فرماید «لَقَوْمٌ يَّتَفَكَّرُونَ / غافر، 61» - گاهی در آیاتی به نشانه‌هایی در خلقت اشاره کرده و فرموده «لَقَوْمٌ يَسْمَعُونَ» یعنی برای کسی است که اهل شنیدن حرف حق و وعظ است تا راه یابد - برخی را فرموده «وَأَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» - باشد که شاکر باشید»، یعنی قدر دانی، اندازه شناسی، هدفمندی و استفاده بهینه باید در آن لحاظ گردد.

در آیه مورد سؤال نیز فرموده: «لَقَوْمٌ يَّتَفَكَّرُونَ»، یعنی انسان با "تفکر" می‌تواند به این آسمان‌ها راه یابد.

ملاحظه:

*** -** هر چند که در عالم ماده نیز می‌توان آسمان‌ها را تفکیک کرد و گفت: آسمان زمین یا آسمان خورشید - و یا برای هر کهکشانی آسمانی را اعتبار کرد و بیان داشت، مثل آسمان کهکشان راه شیری و ...، اما عوالم غیر مادی، یا به تعبیر دیگری، "عوالم معنوی" نیز آسمان‌هایی دارد و دسترسی به آنها منوط به پایان زندگی دنیوی نمی‌باشد.

*** -** برای رشد و تکامل، لازم است که انسان در همین زندگی دنیوی خود، به آسمان وحی، آسمان عقل، آسمان عشق، آسمان معرفت، آسمان ملکوت، آسمان عبودیت محض و ... راه یابد؛ و گمان نشود که اینها کلمات اعتباری برای حالت‌ها هستند، بلکه واقعیت بوده و تعینات بیرونی نیز دارند.

بی تردید هر آن چه مرتبه نازلهاش را در این دینا و این عالم می بینیم، مراتب کامل تر و لطیف تری در آسمانهای حقیقی و واقعی بالاتر دارند. چنان که فرمود:

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» (الحجر، 21)

ترجمه: و هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه‌های آن نزد ماست، و ما آن را جز به اندازه‌ای معین فرو نمی فرستیم.

*- پس همه چیز از اوست « جَمِيعًا مِّنْهُ » و در مُلک و مالکیت اوست « لَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ »، که صورت‌های زیرین و نازل‌های آنها را بر حسب اندازه‌ها (قَدَر) می آفریند.

پس، وجود و حیات بالاتر همین صورت‌های زیرین، در آسمان‌های بالاتر از آسمان اول است و اگر درجات و سقف آسمان اول که محدود است، برای ما بی انتهاست، درجات و سقف آن آسمان‌ها نیز چنین است.

*- آدمی جسم خاکی دارد و عالم ماده را با ابزار آن می شناسد - روح دارد، پس به عالم "امر" و عالم ارواح راه دارد - عقل دارد، پس به عالم عقل راه دارد - ملکوت دارد، پس به عالم ملکوت راه دارد - در درون و بیرون اخذ وحی می کند، پس به عالم وحی راه دارد که آن را می شناسد و

اهل عصمت علیهم السلام:

اهل عصمت علیهم السلام، "انسان کامل" هستند و صاحب ولایت و مقام خلیفه الهی؛ لذا امر آنان صرفاً راه داشتن به آسمان‌ها نیست، بلکه ولایت و تصرف باذن الله است. همان گونه که ما باذن الله به بدن و نفس تسلط داریم و می توانیم تمامی قوای مملکت وجود خود را تحت تسلط و حاکمیت عقل درآوریم.

انسان کامل، اگر در عالم ملکوت باشد، معلم و مسجود ملائک می شود - اگر در عالم عقل باشد، عقل کلّ و خاتم رسل می گردد - اگر در عالم علم باشد، مدینه العلم است - اگر در عالم بندگی باشد، "عبدالله" محض است - اگر در عالم وحی باشد، نبی است - اگر در عالم حیات دنیوی باشد، اسوهی حسنه، معلم، امام، راهنما و چراغ هدایت و کشتی نجات است؛ و برای کل عالم هستی، باذن الله، رحمة للعالمین است. پس دیگران فقط با تاسی و اطاعت و تبعیت از آنان است که می توانند به سایر آسمان‌ها قدم گذاشته و وارد شوند، وگرنه در محدوده‌ی کوچکی در همین عالم اول، زیر این آسمان اول، به زندگی نباتی و یا در نهایت حیوانی ادامه می دهند تا اجل شان برسد و به آسمان‌هایی که نمی شناختند و باور نداشتند، واردشان کنند.

در آیه ۱۳ سوره جاثیه خداوند همه آنچه در آسمانها (سماوات) خلق شده را در امکان تسخیر انسان معرفی می‌نماید، اما گویا روایاتی هست که براساس آنها بشر فقط می‌تواند آسمان اول را البته در صورت تلاش در احاطه علم خود داشته باشد، آیا منظور از آیه مذکور نیز فقط آسمان اول بوده یا احیاناً به مسخر بودن هفت آسمان فقط برای انسان‌های معصوم که خلیفه او در زمین هستند اشاره شده است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

اگر علم فقط "علم تجربی" یا همان علوم طبیعی باشد، بدیهی است که فقط به عالم ماده و طبیعت، یا همان آسمان اول راه دارد.

آیه مورد سؤال و ترجمه‌اش به شرح ذیل می‌باشد:

«وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (الجاثیه، 13)

ترجمه: و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه را برای شما مسخر کرد و همه‌اش از او است و در این خود آیاتی است برای مردمی که تفکر کنند.

حال اجازه بدهید کلمه به کلمه در آیه تأمل نماییم:

الف - «سَخَّرَ»: ما چون به طور معمول واژه‌ی "تسخیر" را در امور مادی به کار می‌بریم، گاهی آن را به مثابه‌ی "اشغال" فرض می‌کنیم. در حالی که "تسخیر"، اشغال کردن یا به تصرف درآوردن نیست، بلکه "رام کردن" است. یعنی آسمانها و زمین و هر چه در آنهاست، برای شما "رام" هستند، قابل دسترسی و سیر مادی و معنوی هستند، قابل شناخت هستند و بهره‌برداری هستند و

ب - «السَّمَاوَاتِ»: اگر منظورش فقط آسمان اول بود، جمع نمی‌بست، حال آن که به صورت جمع فرموده است "آسمانها و آن چه در آنهاست". کلام وحی در یک جا "تسخیر" را در مورد آسمان اول و آن چه در آن می‌باشد به کار برده است، مثل این که می‌فرماید:

«وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (النحل، 112)

ترجمه: و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام نمود و همه ستارگان در برابر اراده حتمی او رام است. البته در این (تسخیر عظیم) نشانه‌هایی است برای گروهی که خرد را به کار می‌برند.

اما در آیه‌ی مورد بحث، به کلّ آسمانها «السَّمَاوَاتِ» تصریح نموده است.

ج - «جَمِيعًا مِّنْهُ» = همه از اوست.» در این بیان به معانی و مفاهیم بسیاری توجه داده است، اول آن که با دیدن عظمت آسمانها گیج نشویم و بفهمیم که همه در هر درجه‌ای که باشند مخلوق او هستند - دوم آن که او این

آسمان‌ها و زمین را مسخر شما کرد، چون خودش خالق آنها و شماست - و سوم آن که اینها همه آیه و نشانه برای معرفت الله است و

د - «لَقَوْمٌ يَتَفَكَّرُونَ»، آسمان‌ها و زمین رام هستند، اما دسترسی گاهی با کار فیزیکی است، گاهی با کار علمی و کار فیزیکی مبتنی بر علم؛ و علم نیز با "تفکر" در نشانه‌ها به دست می‌آید. لذا تأکید فرمود: در اینها نشانه‌هایی است برای اهل تفکر. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ».

در قرآن کریم گاه مطلب و مثال‌هایی آورده و بیان نموده اینها برای «لَقَوْمٌ يَعْقِلُونَ» است، یعنی باید در امر آنها تعقل کنند، دلیل و مدلول بیاورند، علت و معلول بشناسند، حادث و محدث، هستی و هستی بخش و ... بشناسند - گاهی آیات و نشانه‌هایی را بیان داشته و فرموده «لَقَوْمٌ يَتَفَكَّرُونَ»، یعنی باید در امر آنها و چگونگی معرفت و دسترسی به آنها تفکر شود. حتی در امر ازدواج و آرامش در کنار همسر و مودت و رحمت بین آنها می‌فرماید «لَقَوْمٌ يَتَفَكَّرُونَ / غافر، 61» - گاهی در آیاتی به نشانه‌هایی در خلقت اشاره کرده و فرموده «لَقَوْمٌ يَسْمَعُونَ» یعنی برای کسی است که اهل شنیدن حرف حق و وعظ است تا راه یابد - برخی را فرموده «وَأَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» - باشد که شاکر باشید»، یعنی قدر دانی، اندازه شناسی، هدفمندی و استفاده بهینه باید در آن لحاظ گردد.

در آیه مورد سؤال نیز فرموده: «لَقَوْمٌ يَتَفَكَّرُونَ»، یعنی انسان با "تفکر" می‌تواند به این آسمان‌ها راه یابد.

ملاحظه:

* - هر چند که در عالم ماده نیز می‌توان آسمان‌ها را تفکیک کرد و گفت: آسمان زمین یا آسمان خورشید - و یا برای هر کهکشانی آسمانی را اعتبار کرد و بیان داشت، مثل آسمان کهکشان راه شیری و ...، اما عوالم غیر مادی، یا به تعبیر دیگری، "عوالم معنوی" نیز آسمان‌هایی دارد و دسترسی به آنها منوط به پایان زندگی دنیوی نمی‌باشد.

* - برای رشد و تکامل، لازم است که انسان در همین زندگی دنیوی خود، به آسمان وحی، آسمان عقل، آسمان عشق، آسمان معرفت، آسمان ملکوت، آسمان عبودیت محض و ... راه یابد؛ و گمان نشود که اینها کلمات اعتباری برای حالت‌ها هستند، بلکه واقعیت بوده و تعینات بیرونی نیز دارند.

بی‌تردید هر آن چه مرتبه نازل‌اش را در این دینا و این عالم می‌بینیم، مراتب کامل‌تر و لطیف‌تری در آسمان‌های حقیقی و واقعی بالاتر دارند. چنان که فرمود:

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» (الحجر، 21)

ترجمه: و هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه‌های آن نزد ماست، و ما آن را جز به اندازه‌ای معین فرو نمی‌فرستیم.

*- پس همه چیز از اوست « جَمِيعًا مِّنْهُ » و در مُلک و مالکیت اوست « لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ »، که صورت‌های زیرین و نازله‌ی آنها را بر حسب اندازه‌ها (قَدَر) می‌آفریند.

پس، وجود و حیات بالاتر همین صورت‌های زیرین، در آسمان‌های بالاتر از آسمان اول است و اگر درجات و سقف آسمان اول که محدود است، برای ما بی‌انتهاست، درجات و سقف آن آسمان‌ها نیز چنین است.

*- آدمی جسم خاکی دارد و عالم ماده را با ابزار آن می‌شناسد - روح دارد، پس به عالم "امر" و عالم ارواح راه دارد - عقل دارد، پس به عالم عقل راه دارد - ملکوت دارد، پس به عالم ملکوت راه دارد - در درون و بیرون اخذ وحی می‌کند، پس به عالم وحی راه دارد که آن را می‌شناسد و ...

اهل عصمت علیهم السلام:

اهل عصمت علیهم السلام، "انسان کامل" هستند و صاحب ولایت و مقام خلیفه‌ی الهی؛ لذا امر آنان صرفاً راه داشتن به آسمان‌ها نیست، بلکه ولایت و تصرف باذن الله است. همان‌گونه که ما باذن الله به بدن و نفس تسلط داریم و می‌توانیم تمامی قوای مملکت وجود خود را تحت تسلط و حاکمیت عقل درآوریم.

انسان کامل، اگر در عالم ملکوت باشد، معلم و مسجود ملائک می‌شود - اگر در عالم عقل باشد، عقل کلّ و خاتم رسل می‌گردد - اگر در عالم علم باشد، مدینه‌ی العلم است - اگر در عالم بندگی باشد، "عبدالله" محض است - اگر در عالم وحی باشد، نبی است - اگر در عالم حیات دنیوی باشد، اسوه‌ی حسنه، معلم، امام، راهنما و چراغ هدایت و کشتی نجات است؛ و برای کل عالم هستی، باذن الله، رحمة للعالمین است. پس دیگران فقط با تاسی و اطاعت و تبعیت از آنان است که می‌توانند به سایر آسمان‌ها قدم گذشته و وارد شوند، وگرنه در محدوده‌ی کوچکی در همین عالم اول، زیر این آسمان اول، به زندگی نباتی و یا در نهایت حیوانی ادامه می‌دهند تا اجل‌شان برسد و به آسمان‌هایی که نمی‌شناختند و باور نداشتند، واردشان کنند.

چرا آیه ۲۷ سوره فصلت جزای کافران را بدتر از اعمال بد آنها اعلام نموده؟ اما غالب آیات و روایات تاکید بر این دارند که خدای مهربان اعمال نیک بشر را بیشتر و بهتر جزا می‌دهد و کافران فقط نتیجه اعمال خود را می‌بینند نه بیشتر.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

متن و ترجمه آیه مورد بحث به شرح ذیل است:

«فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ» (فصلت، 27)

ترجمه: و قطعاً کسانی را که کافر شده‌اند عذابی سخت می‌چشانیم و حتماً آنها را به بدتر از آنچه می‌کرده‌اند جزا می‌دهیم.

الف - بله، در کلام وحی و هم چنین احادیث و روایات تصریح شده است که خداوند متعال به مؤمنین اجر و پاداشی بیشتر از آن چه کرده‌اند می‌دهد: « فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ ... - اما کسانی که ایمان آوردند و عمل‌های شایسته کردند، پاداش‌های آنان را به طور کامل خواهد داد و از فضل و رحمت خود بر آنان خواهد افزود / النساء، 173» - و حتی فرموده به اضافه همه این نعمات مادی و معنوی که بیان شده، کسی نمی‌داند که خدا چه چشم روشنی‌هایی برای آنان مقرر داشته است که مخفی است (بیان نشده است): «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» - پس هیچ کس نمی‌داند چه چیزهایی از مایه‌های روشنی‌بخش دیدگان، به پاداش کارهایی که می‌کرده‌اند برای آنها پنهان داشته شده است / السجده، 17».

هم چنین در آیات بسیاری تأکید و تصریح شده است که خداوند متعال بیشتر از گناه‌شان مکافات نمی‌نماید و به اندازه‌ی هسته‌ی خردلی یا مثقال ذره‌ای (سنگینی یک ذره)، به کسی ظلم نمی‌کند.

ب - اما در آیه‌ی فوق نیز فرموده است که بیشتر از کفر یا گناهانشان عذاب می‌کند، بلکه می‌فرماید: عذاب‌شان بدتر از آن چیزی است که می‌کردند. پس اگر کسی غیبتی کرد، عذابش این نیست که غیبتش کنند، یا اگر مالی به سرقت برد، عذابش این نیست که مالش را ببرند، بلکه عذابش آتش است که مراتب شدیدتر و بدتر از عمل آنهاست.

ج - بدیهی است که هر گناهی، [چه نزد آن که از آن پرهیز می‌کند و چه نزد آن که مرتکب می‌گردد]، یک صورت ظاهری مذموم دارد و یک یا چندین صورت باطنی مذموم و ناخوشایند دارد.

به عنوان مثال: دروغ، غیبت و سرقت نزد همگان بد و مذموم است، حتی مرتکبین این گناهان نیز خوش‌شان نمی‌آید که کسی به آنها دروغ بگوید، یا غیبت‌شان را بکند و یا اموال‌شان برآید - اما صورت زشت باطنی این گناهان، به مراتب کریه‌تر از صورت ظاهر آنان است، چرا که اولاً هر گناهی معصیت خداست - ثانیاً ظلم است - ثالثاً به مخاطره انداختن امنیت فردی و اجتماعی است - رابعاً بر هم زدن نظم در سیستم حیات است - خامساً تا حیات بشر باقیست، پیامدهای مشهود و نامشهود دارد ... پس مکافاتش سخت‌تر از عمل است، نه این که بیشتر از عمل می‌باشد.

د - فرق است بین «بیشتر» با «سخت‌تر» یا «بدتر». تصور کنیم که کفر و گناه دشمنان رسول خدا صلوات الله علیه و آله علیه او و دعوتش چه بود؟ و چه عذابی مساوی عمل آنهاست.

ابتدا او و گروهی دیگر را مورد آزار و اذیب قرار دادند - سپس دشنام دادند - سپس تهمت [العیاذ بالله]، شاعر و ساحر و مجنون زدند - سپس سعی کردند تا با قرآن کریم تحدی کرده و مثل آن را بیاورند - سپس جنگ و تحریم اقتصادی و تهدیدهای پیاپی را بر ایشان و مسلمانان تحمیل کردند - برخی را دستگیر و شکنجه کردند - برخی را کشتند - برخی دیگر را مجبور به فرار از شهرها و خانه‌هایشان کردند - برای برخی شرایط را آن قدر سخت گرفتند که مجبور به مهاجرت شوند ... و بالاخره انواع توطئه‌ها و فتنه‌ها.

شاید به نظر عده‌ای، حوادثی چون: تشکیل حکومت - پیروزی در جنگ‌ها - شکست توطئه‌ها و فتنه‌ها - فتح مکه و ...، عذاب و مکافات آنها باشد. عده‌ای بگویند: که کشته شدن یا سخت جان دادن نیز عذاب آنهاست - عده‌ای بگویند که فشار قبر هم دارند و در قیامت نیز معذب خواهند بود. اما خداوند می‌فرماید: عذاب آنها «سخت‌تر و بدتر از اعمالشان» است.

۵ - هر کاری، یک حلاوت یا تلخی مخصوص به خود را دارد که گاهی انسان آن را می‌چشد و گاهی به جبر یا اختیار آن را فرو می‌برد و هضمش می‌کند. بدیهی است که بسیار تفاوت است بین "چشیدن" یک آب گوارا یا تلخ، با "نوشیدن" همان آب، اما در هر حال چشیدن قبل از نوشیدن است.

خداوند علیم و حکیم، در ابتدای آیه، کلمه «لَنْذِيقَنَّ» را آورده است، «ذُق» به معنای چشیدن است. «فَلَنْذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا»، یعنی کفار ابتدا تلخی آن عذاب شدید را می‌چشند؛ به عنوان مثال: وقتی آنها را در قبر می‌گذارند و دری از جهنم برویشان باز می‌شود، می‌چشند - وقتی وارد جهنم برزخی می‌شوند، می‌چشند - وقتی در صحرای سوزان محشر کبری قرار می‌گیرند، می‌چشند - وقتی جهنم را به سوی آنان می‌آورند و آنان را به جهنم می‌کشانند، می‌چشند ... و هر عذابی را ابتدا می‌چشند؛ اما کار بدینجا ختم نمی‌شود، بلکه بعد نوبت به ریخته شدن این عذاب به جانشان می‌رسد - نوبت به زندگی در غل و زنجیر و در میان آتش می‌رسد - نوبت به نوشیدن حمیم و خوردن زقوم می‌رسد - نوبت به آتشی می‌رسد که از جان (أفئدة) خودشان زیانه می‌کشد - آتشی که هیزمش خودشان هستند - نوبت به سوخت با آتش حسرت و پشیمانی از درون و آتش نار از بیرون و ... می‌رسد - نوبت به قهر خدا با آنان می‌رسد؛ لذا فرمود: جزای کارشان، بدتر از تلخی کاری است که می‌کردند و شدیدتر از عذاب چشیدن آن است.

مثل این است که بگویند: دروغ و شراب و قمار و ظلم، بد است، اما نتایجش به مراتب سخت‌تر و عواقبش به مراتب بدتر. گاهی کاری به ظاهر بد می‌نماید و سخت است، اما حاصل و نتیجه‌اش خوبی و آسانی است، گاهی کاری ظاهرش بد می‌نماید، اما نتیجه و حاصلش بسیار بدتر و سخت‌تر است. پس بحث از "بدتری" است و نه "بیشتری".

و - در نتیجه، خدایی که اعمال انسان را با تمامی نتایجش تا آخرالزمان ثبت می کند، آنجا که روز بیرون ریخته شدن اسرار و باطن هاست، آن عمل را می آورد - نیت را نیز می آورد (مثلاً صرفاً جهالت بود، یا علماً و عامداً عناد کرد - این دو که مساوی نیستند، هر چند عمل مشابهی انجام داده باشند) - بعد اثر گناه را در خود آن فرد می آورد - بعد آثار آن را در اطراف و محیط و نسل های بعدی تا آخرالزمان می آورد و ...؛ پس بدیهی است که عذابشان سخت تر و بدتر از آن چه مستقیم انجام داده اند خواهد بود، نه آن که "بیشتر" از آن چه کردند عذاب ببینند.

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس، 12)

ترجمه: ماییم که مردگان را زنده می کنیم و آنچه کرده اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز می کند همه را می نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین برشمرده ایم.

چرا ائمه فرموده اند: همه ما کشتی نجاتیم ولی کشتی امام حسین از همه وسیعتر و سریعتر است؟ و آیا در حاجات دنیوی و اخروی همیشه به امام حسین توسل کرد؟ آیا صلواتی که برای امام حسین میفرستیم ایشان میداند؟ حاجتی که بر زبان نیاوردیم و در دل متوسل به امام حسین شویم به ایشان می رسد؟

ایکس - شبهه / پاگاہ پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

حدیث نقل شده از امام صادق علیه السلام به شرح ذیل است:

«كلنا سفن النجاة لكن سفينة جدی الحسين (عليه السلام) اوسع و فی لجج البحار اسرع» (بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۲۲)

ترجمه: همه ما اهل بیت، کشتی های نجات هستیم ولی کشتی جدم حسین علیه السلام گسترده تر و در دل دریاها (و موج های خروشان) باشتاب تر و سریع تر است.

اگر چه برخی تردید دارند که این جمله حدیث محکم و معتبر است یا خیر، بلکه تعبیری برگرفته از بیانات می باشد، اما در هر حال منطق درستی بیان شده است و بسیاری نیز آن را حدیث محکم می دانند.

الف - ابتدا باید دقت شود که تعبیر «سفينة النجاة = کشتی نجات» برای اهل عصمت علیهم السلام که همگی نور واحد، مصباح الهداة و سفينة النجاة می باشند، از رسول اکرم صلوات الله علیه و آله و سپس دیگر امامان علیهم السلام می باشد.

ب - بعد باید به مفهوم توجه کرد، که چرا "کشتی"؟!

این تعبیر با اشاره به طوفان نوح و کشتی حضرت نوح علیه السلام می باشد. پس اگر شدت بلاهای زمینی و آسمانی، مادی و معنوی، به حد طوفان نوح نیز باشد، بی تردید کسانی که سوار کشتی "ولیّ الله" شده اند، به "امرّ الله" مصون مانده و نجات می یابند.

پس ائمه اطهار علیهم السلام، برای بشری که همیشه در معرض طوفانها و سیلابهای نابود کننده قرار دارند، نقش کشتی نجات «سفینه النجاة» را دارند.

چه کسی سوار بر کشتی می شود؟ چرا؟ و به چه مقصدی؟

تدبّر و پاسخ به این سؤالات است که راه را روشن می کند. بدیهی است که انسان در ساحل آرام سوار کشتی نجات نمی شود - بدیهی است که اگر انسان در معرض سیل و سونامی و امواج خروشان نباشد، سوار بر کشتی نجات نمی شود - و بدیهی است که قرار است کشتی نجات، انسان را به مقصدی که سالم و دور از این مخاطره‌هاست برساند.

مقصد این کشتی، الله جلّ جلاله است و حرکتش از یک سو دور شدن از مُهلکات و از سویی نزدیک شدن به آرامش و سعادت است. لذا این کشتی با «بسم الله» به حرکت در می آید و با «بسم الله» به مقصد رسیده و از حرکت باز می ایستد تا مسافران در ساحل مغفرت و رحمت الهی پیاده شده و به زندگی سالم ادامه دهند. و اهل عصمت علیهم السلام، اسم الله هستند.

«وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ جَرَّاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» (هود، 41)

ترجمه: و (نوح) گفت: به نام خدا سوار کشتی شوید که رفتن و ایستادنش به نام او است، چون پروردگار من آمرزنده و مهربان است.

کلّهم نورٌ واحد:

بیان شد که اهل عصمت علیهم السلام، همگی خودشان «اسم الله» هستند و آن هم «اسم الله الاعظم» و همگی همان «اسمای حسناى الهی» هستند. پس همگی چراغ هدایت (مصباح الهداة) و کشتی نجات (سفینه النجاة) هستند و همه مثل هم هستند.

اما، هر کدام از آنها به تناسب شرایط زمانی از یک سو و ضرورتها و حکمتها و تناسبها از سوی دیگر، ظهور بیشتری در برخی از فضایل داشتند، چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام، با علم، حکمت و عدل - امام حسن علیه السلام، با حکمت، اخلاق و حلم - امام حسین علیه السلام، با شهادت و شهادت و مظلومیت - امام سجاد علیه السلام با عبادت - امام باقر علیه السلام با علم - امام صادق علیه السلام با فقه و ...، شناخته تر شده اند و همگی به شهادت رسیده اند.

کشتی امام حسین علیه السلام:

هدف، "إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ" است، هدف قرب به حق تعالی و رسیدن به لقاء الله در مقام محمود و در کنار حوض کوثر است، که فقط با "کمال" حاصل می‌گردد. اگر استعدادهای بالقوه‌ی انسان به فعلیت رسید و او از مراحل جمادی، نباتی و حیوانی عبور کرد و به عرصه‌ی حیات انسانی گام نهاد و در آن نیز مراتب کمالیه را طی کرد، به این مقامات وعده داده شده می‌رسد.

هر کس از راه علم و حکمت وارد شود - هر کس قسط و عدالت داشته باشد - هر کس اهل علم اخلاق و حلم باشد - هر کس علیه طاغوت و ظلم قیام کند - هر کس تَفَقُّه در دین داشته باشد - هر کس سایر کمالات مثل عبادت، علم، فقه، جود و ... را در خود متجلی سازد، به سوی کمال می‌رود.

کربلا و عاشورا:

اما ناگهان بادهای زهراگین، طوفان می‌شوند - ابرهای مسموم متراکم و پربار می‌شوند - گردباد ویران کننده جهل به حرکت در می‌آید و سیل و سونامی ظلم، همه را فرا می‌گیرد!

اینجا دیگر وقت ظهور و بروز همه دین است. وقت ظهور و بروز تمام توحید، تمام نبوت و ولایت و امامت، تمام قرآن، تمام اسمای جمال و جلال خدا، تمام کمالات و تمام اخلاص، عشق و فضایل و کمالات است.

پس همه در یک حرکت و از سرزمین وحی شروع می‌شود - در طی ده روز در یک نقطه جمع می‌شود و در طی یک روز یا بهتر است گفته شود یک نیم‌روز (عاشورا) ظهور و بروز می‌یابد. و دو صف متراکم و پربار «توحید و شرک» - «عدل و ظلم» - «حُبّ و بغض»، مثالب یک دیگر صف می‌کشند.

وسیع‌تر:

این کشتی وسیع‌تر است، چون شرط ورودش محبت و اخلاص است. همه علیم، حکیم، داور عادل، عابد فرزانه، فقیه و جواد نمی‌شوند، اما همه "عاشق خدا" هستند و اگر پرده کنار رود، عشق و محبت‌شان تجلی یافته و نورفشانی می‌کند. پس کشتی وسیع‌تر است، برای همگان جای دارد.

با سواد عاشق - بی سواد عاشق - نوجوان و جوان عاشق - پیر و سالخورده عاشق - مرد عاشق - دختر کودک، نوجوان، جوان و زن میانسال عاشق ... - حتی بنده‌ی گناهکار و حرّ عاشق را در خود جای می‌دهد و به مقصد می‌رساند.

سریع‌تر:

وقتی همه اسباب هدایت، نجات و رسیدن به ساحل امن ایمان، یک جا در اختیار قرار گرفت - وقتی همه موتورهای حرکتی، اعم از توحید، اخلاص، ولایت، فقه، جود، کرم، ایثار ... و بالاخره شهادت و شهادت طلبی با هم شروع به کار کرد، کشتی سریع‌تر حرکت می‌کند.

هر دعایی از هر کسی و در هر کجا مستجاب نمی شود، اما زیر قبه‌ی آن حضرت مستجاب است - خاکش تربت شفا بخش است - نورش شکافنده‌ی ظلمات جهل و ظلم و شرک و استکبار است و ... مثل ماه مبارک رمضان است که هر کس در این ماه میهمان خدا شود، نفسش ذکر و خوابش هم عبادت است. دعایش مستجاب و تلاوت یک آیه‌ایش برابر با ختم قرآن کریم است.

زیارت عاشورا:

زیارت عاشورا را با این دیدگاه بخوانید که هیچ جمله‌ای از فضایل امام حسین علیه السلام در آن وجود ندارد، بلکه همه "اعلام مواضع" شخص زائر است، آن هم زائر امام حسین علیه السلام در روز عاشورا - همه سخن از «انّی = به درستی که من» می باشد.

اگر در زیارت عاشورا دقت کنیم، می بینیم که تمامی فضایل در یک جا و حول محور "ولایت" جمع شده است و صف کیشی با «تولا و تبرا»، کاملاً مشخص شده است، و سوخت این کشتی نیز همان «معرفت و محبت و اخلاص» است، اوج مودتی که به عنوان اجر رسالت خواسته شده است. پس این کشتی، وسیع تر است، گنجایش بیشتری دارد و سریع تر به مقصد می رسد. پس معنای روایت این نیست که فرقی بین سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام، با دیگر ائمه اطهار علیهم السلام وجود دارد، بلکه فرقی در تجمع و ظهور و بروز کمالات در یکجا و یک زمان است، برای مردمان، پیروان و عاشقان است.

ج - پس در تمامی حاجات دنیوی و اخروی - یا بختر بگویم: مادی و معنوی، نه تنها می شود به امامان توسل کرد و سوار بر کشتی آنان شد، بلکه دستور و توصیه به مؤمنین همین است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، 35) **ترجمه:** ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خداوند پروا کنید و (برای تقرب) به سوی او (از مقرّبان درگاهش و از عمل‌های صالح) وسیله بجوئید و در راه او جهاد کنید، شاید رستگار گردید. دقت شود که اولاً دستور به مؤمنین است - ثانیاً تصریح شده که در هر توسلی، هدف (الیه)، خداوند متعال است - و ثالثاً تصریح شده که تقرب به خداوند متعال نیز مانند کسب هر کمال و اخذ هر فضیلت و نعمت دیگری، وسایلی دارد که بدون توسل به آنها محقق نمی گردد.

کسی گفت: من توسل را قبول ندارم ... - به او گفتم: چه اشکالی دارد، هر چه را خدا بدون وسیله به تو داد، تو هم بدون وسیله اخذ کن. و اگر چیزی یافتی، ما را نیز خبر کن.

د - اما صلوات یا هر دعا و توسل دیگری، چه به زبان گفته شود و چه در دل بیان گردد [که اصل همان دل است و سپس خواسته دل به زبان جاری می شود]، در محضر خداوندی است که به سرّ و علن (پنهان و آشکار)

همگان علیم، خبیر و بصیر است. اهل عصمت علیهم السلام نیز وجودهای مستقل نیستند، پس به هر چه که خدا بخواهد، علم، خبر و بصیرت پیدا می کنند.

آنان [علیهم السلام]، واسطه‌ی استجاب دعا می شوند - وسیله بالا رفتن دعا و نزول استجاب آن می شوند، نه این که العیاذ باللّه، مثلاً خدا نمی شنود، ولی آنها می شنوند و بعد ندا، دعا و صدا را به خدا می رسانند. یا اگر اراده و مشیت الهی بر استجاب قرار نگرفت، آنها مستجاب می کنند. خیر، اصلاً چنین نیست.

اگر به دعاها و حتی توسلات رسیده از اهل عصمت توجه کنیم، همه با « **اللهم انی اسئلك** » آغاز می شود و « **بحق محمد و آله علیهم السلام** » متبرک می گردد و اگر به آنها نیز توسل شود، « **انی توسلت بکم الی الله** » بیان می شود.

چرا در سوره یوسف، حضرت یعقوب یکبار می گوید از یک در وارد نشوید و یکبار می گوید از درهای متعدد وارد شوید در صورتی که یکی از این جملات منظور یعقوب را می رساند و این با ایجاز قران منافات دارد؛ و اگر بگوییم برای تاکید است، می شد با یک کلمه الا تاکید را برساند.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

متن و ترجمه آیه‌ی مورد بحث به شرح می باشد:

وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (یوسف، 67)

ترجمه: و (هنگامی که خواستند حرکت کنند یعقوب) گفت: فرزندان من! از یک در وارد نشوید، بلکه از درهای متفرق وارد گردید و (من با این دستور) نمی توانم حادثه‌ای را که از سوی خدا حتمی است از شما دفع کنم، حکم و فرمان تنها از آن خدا است، من بر او توکل می کنم و همه متوکلان باید بر او توکل کنند.

الف - اگر چه این آیه در قرآن کریم و جزو آیات است، اما در قرآن کریم آیات بسیاری وجود دارد که نقل قول فرشتگان، پیامبران، امت‌ها و حتی ابلیس، شیاطین، کفار و منافقین می باشد - چه درست گفته باشند، چه غلط، چه تکرار کرده باشند یا نکرده باشند. پس اگر نقل قولی از دیگران در کلام وحی بیان گردید، نه تنها هیچ اشکالی به قرآن یا ایجاز آن وارد نمی شود، بلکه خود دلیلی دیگر بر وحیانی بودن قرآن کریم است، چرا که فرمود: تو آن زمان و آنجا نبودی که خودت شاهد باشی، بلکه ما برای تو حکایت می کنیم - کسی هم به تو درس نداده که از آنان گرفته باشی - کتب دیگران را (که غالباً به زبان عبری بودی) نیز نمی توانستی بخوانی. پس وحی منزل از جانب پروردگارت می باشد.

ب - تکرار نیز همیشه بد و مذموم نمی باشد، آن چه که بد و مذموم است، یاوه گویی و بیهوده گویی می باشد که یک انسان علیم و حکیم نیز بدان مبادرت نمی کند، چه رسد به یک نبی الهی، و چه رسد به خداوند سبحان، علیم و حکیم.

هدف از قرآن، هدایت انسان است و چه بسا ضرورت داشته باشد که بیانی برای او تکرار شود؛ و البته اگر چه ممکن ظاهراً تکرار باشد، اما در واقع یک موضوع واحد از چند منظر مورد توجه قرار گرفته باشد.

ج - اگر چه آیهی مورد بحث، نقل سخنان یک نبی به فرزندانش می باشد، اما تکرارِ ظاهری در آن نیز، آن تکراری که می تواند مورد نقد باشد نیست.

اگر دقت کنید، در یک مقولهی عقلی، یا فرمان عملی و یا طرح عملیاتی، باید موارد "اثبات و نفی" - "ایجاب و سلب" - "قبول و رد" و "امر و نهی"، کاملاً روشن و تشریح گردد. به عنوان مثال: هم می فرماید: «لا إله» و هم می فرماید: «الّا الله» - هم می فرماید: به طاغوت کفر ورزید و هم می فرماید به الله ایمان بیاورید - هم می فرماید: ظلم نکنید و هم می فرماید: به قسط عمل کنید - هم می فرماید: ولایت کفار و دشمنان خود را نپذیرید، هم می فرماید: ولایت الله، رسول و اولی الامر را گردن نهد و ... ، تا راه هدایت کاملاً روشن باشد. با "ایجاب بدون سلب"، "تصدیق بدون تکذیب" یا "امر بدون نهی"، راه روشن نمی شود. در آیه فوق نیز «لَا تَدْخُلُوا» نهی است و «ادْخُلُوا» امر است.

سفارش حضرت یعقوب علیه السلام:

ایشان یازده پسر را مجدداً به سفر مصر می فرستاد. سفری بسیار سرنوشت ساز و پر مخاطره. در واقع نوعی "عملیات". پس باید با محاسبه تمامی مخاطرات مشهود و غیر مشهود، عادی و غیر عادی، نقشه راه و رهنمود را کامل بیان می نمود.

پس، در مقام "نهی" فرمود: «لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ» - از یک دروازه وارد نشوید» - خب این یک نهی و یا یک دستور و رهنمود سلبی است، اما مقابل آن چند راه وجود دارد؛ آیا از دو دروازه وارد شوند کفایت و به دستور عمل شده است؟ تأکید می کند که خیر، بلکه «وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ» - و از دروازه های گوناگون وارد شوید؛ یعنی در مقام "امر" می فرماید: تا آنجا که مقدور است، با هم نباشید و متفرق گردید.

دلیل و حکمت این دستور:

ظاهر این است که در سفر پر مخاطره ای یک گروه، دستور داده می شود که از هم جدا و متفرق نشوید؛ اما این دستورالعمل، برای هر کار اجرایی و عملیاتی مفید نیست. گاه لازم است که ضمن وحدت دل ها و اهداف، گروه

عملیاتی از هم جدا شوند. مثل این است که ما بگوییم: از یک جبهه حمله نکنید - یا بگوییم: تمام نیروی دفاعی خود را در یک جبهه متمرکز نکنید، زیرا دشمن از جبهه‌های گوناگون به شما یورش می‌آورد.

نگرانی، تدبیر و توکل:

انسان عاقل و مؤمن، در نگرانی‌ها و دغدغه‌ها و در آن چه که پیشامدها و نتیجه‌هایش را نمی‌داند، باید از یک سو تدبیر کند و از سوی دیگری به خداوند متعال توکل نماید. نه تدبیر شخصی کفاف می‌دهد و نه توکل، بدون تدبیر، معنا و مفهومی دارد.

از این رو، حضرت یعقوب علیه السلام، ضمن آن که تدبیر می‌کند، می‌فرماید: «وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» ، یعنی ما مکلف و موظف هستیم که "تدبیر" کنیم، اما در عین حال اگر در قضای الهی چیزی حتمی شده باشد، تدابیر ما مقابل او کارساز نیست، چون جز او کسی حاکمیتی ندارد، پس باید به او توکل کرد.

نگرانی حضرت یعقوب علیه السلام، از حکومت مصر یا حضرت یوسف علیه‌السلام نبود، او می‌دانست که آنها اکرام خواهند کرد، بلکه از "چشم زخم" بود. یک غافله متشکل از 11 مرد وارد شهر شود و همه بگویند: این یازده مرد، همه پسران یک پدر هستند! و بعد هم معلوم شود که برای رسیدن به برادر دوازدهم، که امام زمانشان می‌باشد، آمده‌اند.

این نگاه‌ها، چشم زخم را به دنبال می‌آورد و چشم زخم نیز آسیب‌هایی دارد که علل و اسباب آن برای ما معلوم نیست، پس ضمن آن که باید از چشم زخم دوری کرد، در عین حال باید به خدا نیز توکل نمود، چرا که اولاً هر آسیبی نیز از چشم زخم نیست و ثانیاً اگر اراده حتمی او بر قضای مقدراتی حتمی شده باشد، هیچ تدبیری کارساز نیست.

پس، ایشان سه تدبیر را اندیشه نمود: اول آن که از یک دروازه وارد نشوند - دوم آن که تا می‌توانند متفرق شده و از دروازه‌های متعدد وارد شوند و سوم آن که در جمیع آن چه به عقل‌شان رسیده یا نرسیده، تدبیر نموده یا ننموده، توکل به خدا داشته باشند.



سیاسی - خرداد 1394

احمدی نژاد - امروز کشور ما در ضعیف‌ترین دوران خود چه از نظر اقتصادی چه از نظر سیاسی و بین‌المللی بسر می‌برد ... تمام این مشکلات اقتصادی و سیاسی و که داریم از یک کلمه است و آن هم این است که اسرائیل باید از روی نقشه جهان حذف شود، حرف امام بود و الآن که احمدی نژاد دوباره آن را زنده کردند هجمه‌ها زیاد شد. آیا حرف احمدی نژاد درست بود که این همه فشار به مردم تحمیل کرده درست است که اسرائیل یک رژیم متجاوز و جعلی است و ... !

ایکس - شبه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

یک - نگاه و سیاست حضرت امام خمینی (ره)، نمرده بود که احمدی نژاد آن را زنده کند. این نگاه سیاسی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران بوده و هنوز هم هست و تا آخر هم خواهد بود و هر موقع نباشد، جمهوری اسلامی ایران نیز نخواهد بود.

دو - قبلاً می‌گفتند: همه مشکلات به خاطر انرژی هسته‌ای و یک دندگی و بداخلاقی احمدی نژاد مقابل فشارهای غرب است - امروز می‌گویند: به خاطر مخالفت با اسرائیل است؟! آن را هم احمدی نژاد زنده کرد؟!

سه - چطور شد که حالا این حرف امام، مقام معظم رهبری و مردم، شد حرف احمدی نژاد؟!

چهار - حالا با این شعارها به چه کسی و چه مواضعی حمله می‌کنند؟ احمدی نژاد، یا مخالفت با اسرائیل؟!

پنج - یعنی مردم ما را اینقدر ساده و نادان فرض کرده‌اند؟!

*** -** چه کسی گفته همه مشکلات به این دلیل است - مگر هر چه دشمن دیکته می‌کند را باید پذیرفت؟! مگر

امریکا، انگلیس، آلمان، ایتالیا، اسپانیا، ترکیه، رومانی و ... که با بحران‌های شدید اقتصادی، تورم، بی‌کاری، ناآرامی‌های داخلی، موج اعتراضات مردمی و ... مواجه شده‌اند، با موجودیت اسرائیل مشکلی دارند؟! چطور شد که فقط مشکلات ما یا به خاطر انرژی هسته‌ای است و یا به خاطر به رسمت نشناختن یک رژیم غاصب و جلاد که قصد ایران را نیز دارد.

*- پس، اگر ما هم چنان نوکر امریکا و انگلیس و اسرائیل بودیم نیز با مشکلات عدیده‌ی اقتصادی که اکثراً بالبتع و بازتاب مشکلات اقتصادی غرب است، مواجه می‌شدیم. آیا می‌دانید که فرانسه به مرز ورشکستگی رسیده و انگلیس از این مرز رد شده و صدایش را در نمی‌آورند و امریکا بدهکارترین و بحران‌زده‌ترین اقتصاد جهان است؟! چرا می‌خواهند به ما القا کنند که همه مشکلات شما به خاطر دشمنی امریکا با شماست و علت آن نیز دشمنی اسرائیل با شماست؟ اگر خدایی ناکرده به این مرحله سقوط کردید، خواهند گفت: بزرگترین ریشه مشکلات شما، جمهوری اسلامی به رهبری ولی فقیه است.

در هر حال در سؤال فوق چند بحث مطرح است که باید کاملاً به آن دقت نمایید:

موج سواری برای رسیدن به قدرت:

در نزدیکی پایان دوره‌ی هر دولتی، دو اتفاق داخلی رخ می‌دهد: یکی این که مردم گله‌مندی‌ها و نارضایتی‌هایی از دولت وقت دارند؛ دیگر آن که رقیب روی موج این نارضایتی‌ها سوار می‌شود. به عنوان مثال: دولت هاشمی به خاطر نارضایتی مردم از دولت موسوی و آن تنگ‌نظری‌های متمایل به رژیم‌های سوسیالیستی [با الگو قرار دادن چکسلواکی] قدرت گرفت - دولت خاتمی، بر موج نارضایتی مردم از منش دیکتاتور مآبانه و گسترش سرمایه‌داری و رشد آفازاده‌ها و بلوکه شدن ثروت در دست آنان در دولت هاشمی سوار شد و قدرت گرفت. شعار آزادی و قانونمندی سر داد و شعارهایی مثل آفازاده‌ها - عالیجنابان سرخ پوش و ... همه تولید آنها بود - بنینید که الآن همه یک کاسه شده‌اند؛ این به خاطر ترس از به قدرت رسیدن شخص یا جریان دیگری است که باز هر دو را از صحنه خارج کند، وگرنه قبلاً با هم نه تنها رقیب، بلکه حتی دشمن به نظر می‌آمدند.

دولت احمدی‌نژاد نیز بر موج ضدیت مردم با بی‌عرضگی دولت خاتمی در تمامی عرصه‌ها و نیز مونیپل ثروت، قدرت، رانت و ... سوار شد و قدرت گرفت. تلاش برای دور کردن مردم از فرهنگ انقلابی و اسلامی - تغییر تمامی بافت دانشگاه و به قدرت رساندن غرب‌زده‌ها در هیئت‌های علمی - تعلیق انرژی هسته‌ای، بی‌دینی مسئولان حتی در سطح وزیر (مثل مهاجرانی)، فاصله بسیار از اهداف و شعارهای اساسی نظام جمهوری اسلامی ایران - شعارهای اختلاف انگیز و قرار دادن مردم مقابل یک دیگر و خلاصه به ضعف کشیدن سیاست خارجی ایران در منطقه و جهان، تا جایی که ناوهای امریکایی به خلیج فارس بیایند و تهدید حمله نظامی تا سه هفته، یا دو هفته دیگر نموده و امتیاز بگیرند ... و تعطیلی کامل اقتصاد داخلی و ...، ضعف‌هایی در دولت خاتمی بود که دولت احمدی‌نژاد روی موج آنها به قدرت رسید.

دولت روحانی نیز بر ضدیت با احمدی‌نژاد در تمامی عرصه‌ها بر سر کار آمد. هر چه ضعف داشت، بزرگ شد و هر چه قدرت داشت، ضعف نشان داده شد، هر چه نساخت مورد انتقاد قرار گرفت و هر چه ساخت، بی‌فایده و مضر قلمداد شد. دشمنی دیرینه و نهادین امریکا، انگلیس، اسرائیل و کلاً صهیونیسم بین‌الملل با جمهوری اسلامی

ایران، به گردن بداخلاقی احمدی نژاد افتاد - ضعف او در توجه به بازار از یک سو و مشکلات جهانی بحران اقتصادی، به اضافه تشدید تحریم، به اضافه توطئه‌های اقتصادی صاحبان ثروت و سرمایه و ارز و ...، همه به گردن او افتاد - بی تدبیر و بی سواد معرفی شد - رمال و دعانویس معرفی شد ... و روحانی با یک کلید و شعار "تدبیر و امید" بر سر کار آمد.

پس هر کدام، روی موج مخالفت مردم با دولت وقت رأی آوردند.

همه چیز بدتر شد:

امروز مردم شاهد این هستند که همه چیز به مراتب بدتر شده است (به قول سؤال کننده، مملکت در ضعیف‌ترین دوران خود به سر می‌برد). البته نه این که تنها مقصر الا و لابد دولت یازدهم باشد؛ خیر، این چنین هم نیست، اما چون این دولت مقصر هر مشکلی (اگر چه باندهای سیاسی و اقتصادی بر مردم تحمیل می‌کردند) را دولت احمدی نژاد معرفی می‌کرد، حالا توپ به زمین خودش افتاد و مردم علت هر مشکلی را ضعف سیاسی و مدیریتی دولت روحانی قلمداد می‌کنند.

یادتان نیست که می‌گفتند: حتی به دکتر جلیلی نیز رأی نمی‌دهیم، چون خودروی پراید دارد و یک لیوان آبش را هم محاسبه می‌کند که از بیت‌المال نباشد...، پس مثل احمدی نژاد است.

امروز مردمی که گمان می‌کردند اگر احمدی نژاد برود و روحانی بیاید و ساز کنار آمدن با آمریکا کوچک شود، همه چیز حل می‌شود، می‌بینند که هم آمریکا وقیحانه‌تر شاخ و شانه می‌کشد - هم هر چه لبخندهای ظریفانه ظریف پهن‌تر می‌شود، ابروهای آمریکا و متحدانش بیشتر گره می‌خورد - و هم موقعیت منطقه‌ای نیز در اوج تزلزل قرار گرفته و اقتصاد داخلی هم که بدتر از بد شده است ...، و همه اینها در شرایطی است که ظاهراً دولت ایران به بدترین شرایط برای توافق، گردن می‌نهد - لبخندزنان همه چیز را از دست می‌دهد - منتقدان در به اصطلاح فضای باز ایجاد شده فقط فحش می‌خورند - بازار نیز همان نفسی که می‌کشید را نیز دیگر نمی‌کشد و ...، لذا مردم به شدت ناراحت و ناراضی و حتی پشیمان هستند. اما چه می‌شود کرد؟ خود کرده را تدبیر نیست، هر چند که دولت جدید با شعار "تدبیر" به میدان آمده باشد.

زنده کردن یاد و خاطره احمدی نژاد توسط مخالفانش:

اگر دقت کنید، اکنون نه احمدی نژاد حرفی می‌زند و نه موافقانش، اما اتحاد مخالفانش، دوباره در تلاشند تا نام او را زنده کنند، خب چرا؟! باید تأمل کرد.

حالا دولت یازدهم، باید اولاً خوب [به ویژه در عرصه تولید و اقتصاد داخلی] کار کند - چون رئیس دولت یک روحانی است، بیشتر به اهداف و آرمان‌های امام، انقلاب و رهبری نزدیک باشد - مقابل رهبری شاخ و شانه نکشد - سیاست بین‌المللی و منطقه‌ای را قوی‌تر کند - تورم را نسبتاً مهار کند - نرخ اشتغال را نسبتاً رشد دهد

- بد اخلاقی و بد دهنی نکند - به قول خودش یک عده باسواد را سرکار بیاورد - حالا که مجلس و نیز دولت سایه‌ی هاشمی پشتیبان اوست، با قدرت بیشتری تمامی مشکلات را حل کند...؛ و ثانیاً برای آن چه در سیاست خارجی یا داخلی دارد، توجیه منطقی داشته باشد.

اما این دولت هم خودش و هم مردم می‌دانند که نه تنها گامی جلو نرفته‌اند، بلکه در هر عرصه‌ای (حتی رتبه تولید علمی) عقب‌گرد کرده‌اند - که ان شاء الله در فرصت باقیمانده جبران شود.

خب دولت چه کند؟ بر کدام موج باید سوار شود؟ نگران است که اگر چنین پیش رود، مردم بگویند صد رحمت به احمدی‌نژاد و آن مشایبی کذایی‌اش. دست کم برای کشور خوب کار کردند. ایران را یک کشور هسته‌ای کردند، بالاترین رتبه‌های علمی در دنیا را کسب کردند؛ صنایع نانو، شبیه‌سازی، داروهای استراتژیک و... در آن زمان رشد کرد - قدرت‌های استکباری و عمال داخلی آنها مهار شده بودند - روستا آباد شد - مردم خانه‌دار شدند... و البته ضعف‌هایی هم داشت، اما دیگه نه اینجوری.

پس چاره‌ای نیست جز آن که دوباره موضوعی تحت عنوان «احمدی‌نژاد» دوباره مطرح شود، بغض ایجاد شده نسبت به آن دوران دوباره سرپا کند و تشدید گردد و... - این است که به ویژه در این دو سه ماهه‌ی اخیر، تمامی جریان‌های همسو، تلاش در زنده کردن نام و خاطره‌ی احمدی‌نژاد را با جوسازی‌های مجدد دارند. در حالی که اگر مخالف او هستند، دیگر حتی نباید نامش را به زبان آورند، بلکه خود را با عملکردهای موفق در هر عرصه‌ای مقبول‌تر و محبوب‌تر نمایند.

اسرائیل:

تا به حال می‌گفتند: هر چه می‌کشیم به خاطر انرژی هسته‌ای، غنی‌سازی اورانیوم تا حتی 20 درصد، ساخت سانتریفیوژ، به اضافه‌ی محل ندادن دولت بد اخلاق احمدی‌نژاد به تهدیدهای غرب استکباری است - دولت بی‌سواد و بی‌تدبیری که روابط بین‌الملل نمی‌داند - به جای آمریکا و انگلیس، با چند کشور فقیر ارتباط می‌گیرد و...! اما اکنون می‌بینند حتی اگر همه چیز را دو دستی و با لبخند و تعظیم نیز تقدیم کنند، همان آش است و همان کاسه، تازه آمریکا هارتر و گستاخ‌تر نیز شده است. تهدیدها بیشتر - تحریم‌ها جدی‌تر - اقتصاد راکدتر و...؛ پس گام بعدی در فرار به جلو، زودتر برداشته می‌شود، چون هدف نهایی همین است؛ یعنی به رسمیت شناختن، تعظیم و تکریم اسرائیل.

منتهی دو سویه می‌زنند، چرا که "احمدی‌نژاد" نباید فراموش شود، پس می‌گویند: مشکلات همه به خاطر به رسمیت نشناختن اسرائیل توسط حضرت امام (ره) است که شعار آن را نیز احمدی‌نژاد آن زنده کرد!!!

این دیگر اوج احمق فرض کردن مردم و ظلم به این انقلاب، به این نظام و به این مردم و کشور است. این اندیشه، کشاندن ایران به دام امریکا در تحقق «نقشه جدید خاورمیانه، با تجربه کشورها» می باشد - این توطئه، کشاندن ایران به سرنوشت افغانستان، عراق، سوریه و یمن است.

مرگ بر اسرائیل - قد و قواره‌ها:

انقلاب اسلامی و سپس استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران، به مثابه‌ی از دست دادن و مخاطره افتادن منافع امریکا و انگلیس (صهیونیسم بین‌الملل) در ایران و منطقه بوده و هست. لذا از همان زمانی که مردم به جای "جاوید شاه"، "الله اکبر" گفتند، فریاد شیطان علیه این ملت بلند شد و از همان ابتدا که مرگ بر اسرائیل گفتند: فغانش درآمد، چرا که فهمید آغاز بیداری اسلامی در منطقه و بیداری سیاسی در جهان و افول رژیم غاصب و پوشالی اسرائیل است.

اما جالب است امروزه که حتی مردمان امریکایی و اروپایی علیه اسرائیل و جنایاتش و در دفاع از فلسطین تظاهرات می کنند، به مردم عزیز و بصیر ایران القا می کنند که مشکلات شما از همین ناحیه است و این ادبیات امام بود که احمدی نژاد دوباره آن را زنده کرد؟!!!

این القائات در حالی توسط دشمنان خارجی و نوکران داخلی آنان القا می شود، که این سیاست، استراتژی و ادبیات علیه امریکا و اسرائیل، هیچ گاه در ایران حتی افول هم نیافت که بخواهد بمیرد و امثال احمدی نژاد آن را زنده کنند. [هر چند که اگر این را به خود احمدی نژاد بگویند، خواهد گفت: اگر چنین است، من بدان افتخار می کنم].

شعار مرگ بر امریکا و مرگ بر اسرائیل، شعاری است که مردم پس از هر نماز جماعت، به عنوان یک "ذکر" ارزشمند و مرضی الله جلّ جلاله به زبان می آورند و ضمن تکرار آن در انواع تظاهراتها، سالی یک بار هم اختصاصاً تظاهرات قدس بر پا می کنند.

پس نه احمدی نژاد در این قد و قواره بود که اگر این شعار مرده بود، زنده اش کند و دیگران در این قد و قواره‌ها هستند که این استراتژی و شعار را در میان ملت ما بگشند. منتهی بدانیم که هدف نهای دشمنان، به تسلیم و ذلت درآوردن ما مقابل اسرائیل است.

و البته مسائل بسیار عجیب تری هم در راه است، اینها فقط آماده کردن ذهن مردم است، در آینده دور یا نزدیک، با جهت گیری‌ها و مواضع بسیار عجیب تری نیز مواجه خواهیم شد که ابتدا به صورت جوّ در مطبوعات یا فضای مجازی مطرح می شود، بعد کم کم سازش در دست نوازندگان آن دیده می شود و آواز گوش خراشش، همه جا شنیده خواهد شد. منتظر باشید، چنان که بسیاری در مقابل منتظرند.

«فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ» (السجده، 30)

ترجمه: پس، از ایشان روی برتاب و منتظر باش که آنها نیز در انتظارند.

«وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ * انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ» (هود، 122)

ترجمه: و به کسانی که ایمان نمی‌آورند بگو: (بر همین) حال و منزله خود هر چه توانید به جا آورید، که همانا ما نیز (به وظایف خویش) عاملیم.

مقام معظم رهبری:

ما طرف‌دار مظلومیم، مخالف با ظالمیم؛ این موضع‌گیری‌ای است که امام بصراحت انجام می‌داد و این یکی از خطوط اصلی است. امروز هم به همین دلیل مسئله‌ی فلسطین برای ما یک مسئله‌ی اصلی است؛ این را همه بدانند. مسئله‌ی فلسطین از دستور کار نظام جمهوری اسلامی خارج نخواهد شد. مسئله‌ی فلسطین، عرصه‌ی یک مجاهدت واجب و لازم اسلامی است، هیچ حادثه‌ای ما را از مسئله‌ی فلسطین جدا نمی‌کند. ممکن است کسانی در صحنه‌ی فلسطین باشند که به وظایفشان عمل نکنند، حساب آنها جدا است اما مردم فلسطین، ملت فلسطین، مجاهدان فلسطینی مورد تأیید و حمایت ما هستند. (1394/3/14)

آقای هاشمی گفت: پیامبر اکرم (ص) به حضرت علی(ع) گفت: شما می‌توانید ولی باشید، اما باید مردم شما را بپسندند، چرا که واقعاً رأی‌گیری و خواست مردم اصل معتبری است.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

ایشان هستند که باید سند معتبری برای اینگونه احادیث و روایاتی که نقل می‌کنند بیاورند (ما که نیافتیم) - ایشان خاطرات بسیاری از امام خمینی رحمه الله علیه، به سند خودشان نقل می‌کنند، اما دیگر در مورد احادیث نمی‌توانند این کار را بکنند، چرا که نه در آن زمان بوده‌اند و نه نزدیک به آن زمان بوده‌اند و نه محدث هستند که به سند خودشان حدیث نقل کنند.

اما اگر بگویند: این بیان "نقل به مضمون است" نیز نباید به گونه‌ای باشد که معانی دیگری بر آن مترتب گردد و شائبه‌ی مصادره به مطلوب احادیث توسط ایشان را در اذهان ایجاد کند.

حال صرفنظر از گوینده، به اصل موضوع که بسیار مهم و سرنوشت‌ساز است می‌پردازیم:

مگر نبی مکر صلوات الله علیه و آله، وقتی رسول شدند، مورد پسند مردم بودند؟ حتی سال‌ها بعد نیز مورد پسند نبودند که مجبور به هجرت شدند. پس رأی مردم مقرر است، اما الزاماً «معتبر» نیست، چون ممکن است نزد خداوند متعال هیچ ارزش و اعتباری نداشته باشد.

انتخاب امام:

نبوت، رسالت، ولایت و امامت، به خواست و انتخاب شخصی افراد نمی باشد؛ نه شخص اگر دلش خواست می تواند نبی، رسول و ولیّ الله گردد و نه دیگران با رأی و تصمیم خود می توانند ولیّ، خلیفه و امامی را به خداوند متعال تحمیل کنند.

در صدر اسلام و عصر جاهلیت نیز مخالفین بهانه می آوردند که اگر قرار بود خدا رسولی بفرستد، چرا محمد [صلوات الله علیه و آله] را انتخاب کرد؟ چرا از ما که اشراف و ثروتمندان هستیم انتخاب نکرد؟ مگر چه فرقی بین ما با اوست؟ تازه ما چنین و چنان هستیم که او نیست و ...؟ تا آن خداوند متعال پاسخ آنها را داد و فرمود: این خداست که می داند چه کسی را برگزیند:

«وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ» (الأنعام، 124)

ترجمه: و چون آیه ای به سویشان آید گویند هرگز ایمان نمی آوریم مگر آنکه نظیر آنچه پیغمبران را داده اند به ما نیز بدهند، **خدا بهتر داند که پیغمبری خویش را کجا نهد**، کسانی که به گناه پرداخته اند **به زودی نزد خدا بخاطر آن نیرنگ ها که می کرده اند خفتی و عذابی سخت به ایشان می رسد.**

هم چنین در احادیث و روایات [به ویژه خطبه غدیر خم] به صراحت و روشنی تأکید شده است که انتخاب "امام" و "ولیّ الله" و "خلیفه الله" با مردم نیست، بلکه این خداست که نماینده خود را انتخاب می کند. امام رضا علیه السلام در آن بیان معروف در شأن امام و امامت، پس بر شمردن فضایل امام و نیز عاجز دانستن تمامی دانشمندان و اهل بیان و قلم، از درک و بازگویی حتی یکی از فضایل امام، می فرماید: «مردم را کجا و انتخاب امام؟!» (اصول کافی، ج 2)

مقبولیت و مشروعیت:

این بحث معروف "مقبولیت و مشروعیت" که غربی ها بسیار سعی دارند به نام خود ثبت کنند، از همان ابتدای حیات اجتماعی بشر طرح شده است، چرا که یک قاعده ای عقلی و یک نظام تکوینی و تشریحی است که از ملزومات قوه «اراده و انتخاب» در انسان می باشد.

بر اساس این اصل، نه فقط افراد یا احزاب، بلکه خیلی چیزها ممکن است نزد مردم "مقبول" باشد، اما "مشروع" نباشد؛ و خیلی چیزها می تواند "مشروع" باشد، اما "مقبول" واقع نگردد.

اندیشه ها و فرضیه ها و بافته های الحادی، که اساساً توحید و معاد نقشی در ساختار آنها ندارند، سعی بسیاری دارند تا القا کنند که هر چه "مقبول" مردم بود، همان نیز مشروع (قانونی) است - و البته خودشان نیز همین نظریه را تا جایی که به نفعشان باشد، قبول داشته و اعمال و تحمیل می کنند و در جایی که به نفعشان نباشد، می گویند: "مردم نمی فهمند و خواست آنها ملاک مشروعیت نمی باشد". به عنوان مثال در جهان غرب، حتی اگر

عده‌ی بسیار قلیلی از مردم، خواهان همجنس‌گرایی باشند، تحت عنوان دموکراسی و رأی مردم، لایحه‌اش در مجالس قانونگذاری طرح شده و به سرعت تصویب و قانونی می‌شود و تظاهرات میلیونی علیه آن نیز مورد توجه قرار نمی‌گیرد - اما اگر میلیون‌ها نفر (در آمریکا و اروپا) علیه جنگ‌افروزی تظاهرات کنند، نه تنها به خواست و رأی‌شان اهمیتی داده نمی‌شود، بلکه مورد خشونت‌های پلیسی و حتی نظامی نیز قرار می‌گیرند.

ملاک مشروعیت در اندیشه توحیدی و اسلامی:

حال سؤال ایجاد می‌شود که بسیار خوب، مقبولیت را راحت می‌شود فهمید، اقبال مردم به یک چیزی یا یک شخصی یا یک حزبی، می‌شود "مقبولیت" آن نزد اکثریت؛ اما "مشروعیت" چگونه تبیین و وضع می‌گردد؟ آیا آن نیز به رأی اکثریت است؟

در جهان بینی اسلامی، شارع مقدس، الله جلّ جلاله می‌باشد که خالق، مالک، رب و صاحب ولایت است. پس قانونگذار (شارع) اوست. آن چه او مشروع و قانونی دانسته، مشروع است و هر چه او مشروع ندانسته، مشروع نیست، اگر چه نزد تمامی مردمان مقبول باشد.

رأی مردم:

بله، رأی مردم بسیار مهم و تأثیرگذار است، اما معنایش این نیست که چون همه مردم یا اکثریت آنها به چیزی رأی دادند، آن چیز حتماً خوب، عقلایی، منطقی و مشروع باشد.

این همان معنایی است که امروزه در غرب مطرح می‌شود. غربی که شعار دموکراسی می‌داد، اکنون که اکثریت را مخالف خود می‌بیند، می‌گوید: «اکثر مردم نمی‌دانند و کار باید دست نخبگان باشد». البته اصل حرف در مواضعی درست است؛ هر چند که مُراد آنها باطل است.

مردم ممکن است که دسته‌جمعی رأی بر قتل امام حسین علیه السلام بدهند! بدیهی است که خواست و رأی آنها محقق می‌شود، اما "مشروع" نمی‌باشد. مردم ممکن است دسته‌جمعی (اکثریت) رأی بر حکم سقیفه دهند؛ البته که رأی و خواست‌شان محقق شده و امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافتی که حق اوست (چون خدا انتخاب کرده) دور می‌ماند، اما این خواست و این رأی به هیچ وجه در نظر اسلام "مشروع" نمی‌باشد.

پس مقبول، وقتی مشروع است که در چارچوب نظام فکری (نظری) و عملی (احکام) اسلامی باشد. از این

روست که وقتی آقای خاتمی شعار "مردم سالاری" سر داد، امام امت وارد میدان شد و آن را به "مردم سالاری

دینی" اصلاح نمود.

انبیا و رسولان آنگاه که مبعوث شدند، یک نفر بودند و پس از مدتی کوتاه یا بلند، چند نفر به آنها پیوستند؛ آن چه در روزگار آنها مقبول بود، همان بت‌پرستی و شرک و حکومت ظالمان بود، پس اگر رأی مردم ملاک

مشروعیت بود، آنها نباید اصلاً مردم را به سمتی دیگر و آن هم درست مغایر و نقطه مقابل نظام فکری، فرهنگی، اعتقادی و سیاسی مقبول نزد مردم دعوت می کردند.

شئون امام:

از این منظر، امام دو شأن دارد: یکی امامت و ولایت و دیگری حکومت. در گزینش به امامت و ولایت، رأی خود شخص، دیگران و اکثریت اصلاً و ابداً ملاک نمی باشد و خواست مردم نیز هیچ نقشی ایفا نمی کند، چرا که خداوند متعال نبی، رسول، ولی، خلیفه و امام خود را برگزیده و ارسال می کند، «وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ».

اما در امر خلافت، حکومت و رهبری، رأی مردم تأثیر مستقیم دارد، نه این که حتماً هر چه انتخاب کردند، همان خوب، مشروع و مرضی خداست. اگر چنین بود که مردمان به خاطر انتخاب غلط حاکمانی چون فرعون، به عذاب الهی دچار و هلاک نمی شدند. و اگر ملاک مشروعیت نزد خدا، همان نظر، میل و خواست مردم بود که اصلاً نه نبی و رسول و امامی گسیل می شد و نه بهشت و جهنمی برپا می گردید.

بارها صراحتاً از دولت فعلی انتقاد کرده اید و بعضاً گفته اید در این دو سال هیچ کار شاقی نکرده اند حالا

ازتون میخوام یه خورده از دولت قبلی بگین. میخوام ببینم بلدین از احمدی نژاد هم انتقاد کنین؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

البته این طور که می فرمایید نبوده، اما الان چه چیزی شما را ناراحت کرده است؟ انتقاد از دولت یازدهم؟! یا دنبال چه هستید؟ چند تا انتقاد هم از دولت احمدی نژاد شود تا کمی دلتان خنک شود؟ خب، به جز انحراف جهت توجه و دقت تان به حال حاضر خودتان، چه حاصلی دارد؟! به فرض که هزار انتقاد به حق از دولت احمدی نژاد بشود، وقتی مفید برای مردم است که دولت بعدی خودش دارای آنها نباشد و در صدد جبران مافات باشد. بعد مرقوم نمودید: «میخوام ببینم بلدین از احمدی نژاد هم انتقاد کنین؟» - خب شما خیلی چیزها می خواهید، اما مگر مردم مجبورند که به دنبال خواسته های شما بروند و دائم خودشان را به شما عرضه و اثبات کنند؟! لطفاً ننویسید: «اوا، چرا تند جواب دادید؟!»، به عمد این گونه خدمت جنابعالی مرقوم داشتیم تا این قدر مغرور و متکبر و با بغض با مخاطبین خود، اگر چه مخالف نظر شما باشند برخورد ننمایید. «میخوام ببینم» یعنی چه؟! اگر یکی مثل خودتان و با ادبیات خودتان پاسخ دهد که خیلی به شما بر می خورد. مثل برخی از مسئولین دولت یازدهم که بسیار بی تربیت، بدلحن، طلبکار، از موضع بالا و ... با مردم حرف می زنند نباشید، این ضعف آنهاست، قوت نیست که طرفداران نیز بخواهند تأسی کنند.

در هر حال از این بخش بگذریم و بریم سر اصل مطلب:

الف - دقت فرمایید که دولت‌ها و نمایندگان مجلس، دین و مذهب نیستند که عده‌ای اعتقاد داشته باشند و عده‌ای نداشته باشند؛ تیم‌های فوتبال و یا بازیگران سینمایی نیز نیستند که عده‌ای طرفدار باشند و با تیم مقابل احساس رقابت و حتی دشمنی کنند و عده‌ای طرفدار یک تیم دیگر باشند و با او دشمنی کنند. بلکه واقعیت این است که همگی باید خدمتگزار این مردم باشند.

ب - دقت نمایید که ما (مردم) کسی را به آقایی انتخاب نمی‌کنیم، بلکه برای خدمتگزاری و نوکری انتخاب می‌کنیم. حالا اگر خودشان احساس می‌کنند که لابد آنها ارباب و مردم نوکران و رعیت آنها هستند، خطای آنهاست و نیز خطای هر کسی که اینگونه فکر می‌کند.

پس مردم از سویی وظیفه دارند که درست انتخاب کنند، از سویی دیگر وظیفه و حق دارند که کارنامه عملکرد خدام و کارگزاران خود را با دقت و بصیرت نگاه کنند و نمره بدهند.

ج - هر دولتی نقاط ضعف و قوتی دارد. چون یکی از آقای روحانی خوشش می‌آید، دلیل نمی‌شود که پس از دو سال، هنوز از دولت احمدی‌نژاد بد بگوید تا دلش خنک شود - و چون کسی از آقای احمدی‌نژاد خوشش می‌آید، نباید تمامی عملکردهای مثبت دولت جدید را محکوم کند.

د - از دولت احمدی‌نژاد به حد کافی انتقاد به حق و به ناحق شده و هنوز هم می‌شود. هنوز که هنوز است، از رئیس‌جمهور گرفته تا وزرا، تا حتی مدیران رده‌های پایین و نیز برخی از نمایندگان مجلس، و حتی فرماندار فلان شهرستان یا روستای کوچک، با هر کس که مصاحبه می‌شود، ابتدا وظیفه خود می‌داند که یک گریزی به صحرای احمدی‌نژاد بزند و یک دق و دلی خالی کند و بعد حرف مربوط به کارش را بزند یا سؤال خبرنگار را پاسخ دهد.

ه - به ویژه در یک ساله‌ی آخر دوره‌ی دوم دولت آقای احمدی‌نژاد و یک ساله اول دولت آقای روحانی، انتقادات بسیار شدیدی به همراه جوّ سازی‌های گسترده، علیه آقای احمدی‌نژاد و دولتش صورت گرفت، از جمله:

* - دروغگو است و آمار دروغ می‌دهد؛

* - طلا و سکه گران شد؛

* - دلار و تمامی ارزها گران شد؛

* - بازار راکد شد؛

* - چرخ کارخانجات نمی‌چرخد؛

* - نرخ بی‌کاری بالا رفت؛

* - نرخ تورم به ویژه در کالاهای اساسی و مصرفی و خوراکی بالا رفت؛

- * - بد اخلاق است - انتقاد نمی پذیرد؛
 - * - ارتباط ایران با جهان را قطع کرده است، چهل تا یا صد تا کشور بدبخت که نشد ارتباطات بین الملل؛
 - * - برای لجبازی با غرب که می خواست ایران را در بنزین نیز تحریم کند، تولید بنزین کرد و چون کیفیت نداشت، هوا را آلوده کرد و سخته زیاد شد!
 - * - به روستاها رسیدگی کرد و مردم روستایی را متوقع کرد؛
 - * - یارانه را افزایش نداد و این مقدار کفاف نمی دهد؛
 - * - سهمیه بنزین برای خودروهای شخصی و عمومی کم است؛
 - * - جلوی امریکا و متحدان اروپایی و نوکران عربی اش، شاخ و شانه می کشد و آنها را تحریک می کند! به تهدیدات و محاصره های اقتصادی آنها اهمیت نمی دهد؛
- ۵ -** خب، الحمدلله دوره آقای احمدی نژاد به پایان رسید و دوره ی «تدبیر و امید»، با "کلید" حل تمامی مشکلات، به ریاست آقای روحانی آغاز شد و دو سال هم گذشت.
- حال اگر عده ای از مردم، احساس می کنند که دیگر کسی آمار دروغ از نرخ تورم، نرخ مهار تورم، نرخ رشد، نرخ بدهی و ... نمی دهد و اصلاً کسی در این دولت دروغ نمی گوید - اگر احساس می کنند که طلا و دلار و سایر ارزها ارزان شده و یا دست کم ثابت مانده است - بازار از رکود خارج شده و چرخ کارخانجات می چرخد - رشد بی کاری کاهش یافته و نرخ تورم نیز نسبت به آن دوره کمتر است - یارانه بیشتر شده و سهمیه بنزین افزایش یافته است - روابط بین الملل در سطح بسیار خوبی گسترش یافته و اکنون امریکا و اروپا و نوکران عربی آنها، دیگر نه تنها مقابل ایران گستاخی و تهدید نمی کنند، به گذرنامه ی ایرانی احترام می گذارند و ...، بلکه دوستان صمیمی و طرف های سیاسی و اقتصادی فعال ایران شده اند - تولید بنزین بهبود یافته و واردات آن کاهش یافته است و به جای بنزین داخل که اصلاً در تهران و مراکز استان ها توزیع نمی شد، حالا بنزین یورو 4 وارد کرده اند و نه بنزین زیر استاندارد و دیگر نه هوا آلوده است و نه کسی از این بابت سخته می کند - دستاوردهای علمی و صنعتی کامل تر شده و رتبه علمی ایران به مراتب بالاتر گذشته است - گزینه های امریکا از روی میز به زیر میز رفته یا دست کم در کشوی میز قرار گرفته است - خلیج فارس و سایر مرزهای ما آرامش و امنیت بیشتری یافته و در داخل (مانند دوره اصلاحات آقای خاتمی) باز مردم مقابل یک دیگر صف کشی نکرده اند - رئیس جمهور خوش اخلاق شده و به مخالفان و منتقدان خود فحش و بد و بیراه نمی گوید - کنار این رئیس جمهور دیگر مشایبی ای وجود ندارد - هزینه سفرهای استانی صرفه جویی و صرف تولید شده و دفاتر کار به کاخ های سابق منتقل نشده است و هزینه های تشریفاتی آن چنانی در دستگاه عریض و طویل دولت به صفر رسیده است - صنعت هسته ای کشور که از التماس برای تولید یک سانتریفیوژ به تولید 20000 سال هزار رسید و از التماس برای تولید اورانیوم

یک تا سه درصدی، به تولید بیست درصد رسیده بود... اکنون گسترش یافته است - صنایع "هوا - فضا" - نانو - داروسازی - شبیه سازی - ساخت سلول‌های بنیادین و... اکنون با سرعت بیشتری گسترش و توسعه یافته است - تحریم‌ها همه یک جا برداشته شده و یا برداشته می‌شود... و خلاصه همه چیز گل و بلبل شده است، خب نوش جانشان. لابد رأی داده بودند که به همین دستاوردها برسند، خب الحمدلله که رسیده‌اند. حالا ما این همه دست‌آورد را رها کنیم و باز از دولت احمدی‌نژاد انتقاد کنیم؟ خب که چه بشود؟ چه حاصلی، چه رشد و چه ارمغانی برای این کشور و این ملت دارد؟!

مقامات دولت یازدهم، از رییس جمهور گرفته تا وزرا و مدیران و حتی جریان‌ها و رسانه‌های طرفدار، هر چه خواستند گفته و می‌گویند، حتی گفتند این مسکن مهر نیز اصلاً کار خوبی نبود، آشپزخانه‌هایش رضایت خانم‌ها را جلب نمی‌کند... و خلاصه حتی یک کار خوب از دولت‌های نهم و دهم نمی‌شناسند که بگویند دست کم این یک کار خوب بود و ما ادامه می‌دهیم تا کامل کنیم، بلکه به صراحت گفتند که هر چه در هر زمینه‌ای کرده بد بوده و ما باید به یک دهه گذشته برگردیم و از صفر شروع کنیم! حتی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی (علی جنتی) گفت: در عرصه فرهنگ نیز ما باید به دوره آقای خاتمی برگردیم و از آنجا شروع کنیم. یعنی تمام هشت ساله گذشته باید مضمحل و پاک شود، گویی همه را احمدی نژاد انجام داده و ارث پدر اوست! حال آن که این دستاوردها حاصل زحمات، تلاش‌ها، مقاومت‌ها و رنج مردم بود که حالا باید به بهانه لجبازی با احمدی نژاد، به هدر رود!

و - خب، حالا ما چرا پس از گذشت دو سال از عمر دولت جدید، باز هم از دولت آقای احمدی‌نژاد انتقاد کنیم تا جنابعالی ببینید بلد هستیم یا نه؟ خیر، بلکه تمامی کارشناسان جمع شوند، اصلاحات، خدمات، پیشرفت‌ها، توسعه، گسترش ارتباطات، رونق اقتصاد، سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، تحولات سیاسی و فرهنگی مفید و... در همین دو سال را به شمارش درآورند، ما نیز می‌گوییم: الحمدلله که مملکت روز به روز پیشرفت می‌کند، هر دولتی خدمتی می‌کند و دولت بعدی با ضعف‌های کمتر و امتیازات بالاتر، خدمات بیشتری می‌کند.

دقت نمایند که ما (مردم)، بدهکار دولت‌ها و نمایندگان مجلس نیستیم، بلکه آنها هستند که با رأی ما به قدرت رسیده‌اند و باید کار کنند و گزارش دهند؛ و آنها بدهکار مردم هستند و در دنیا و آخرت باید پاسخگو باشند.

سؤالات:

معمولاً دولت‌ها و مجلس‌ها در هر کشوری، از جمله در ایران خودمان، نزدیک انتخابات که می‌شود، سعی می‌کنند در عمل و تبلیغ مردم را تشویق و دلگرم کنند، اما شما ببینید که در همین یک ماهه گذشته چه اتفاقاتی افتاده تا صدای مردم در بیاید؟

- * - در مهاباد بر سر یک خبر دروغ سازماندهی شده، ناآرامی پیش می آید!
 - * - تظاهرات معلمان، همزمان با چند کشور دیگر، هم چنان ادامه می یابد!
 - * - به بهانه فرا رسیدن سال نو، همه چیز به صورت رسمی 20 درصد گران می شود!
 - * - سهمیه بنزین قطع می شود و نرخ ثابت هزار تومانی برای هر لیتر تصویب می شود!
 - * - به فاصله کمتر از 24 ساعت، رسماً اعلام می شود که نرخ گاز نیز 15 درصد افزایش یافت!
 - * - به فاصله کمتر از 24 ساعت دیگر، امروز (خرداد)، خانم ابتکار اعلام کرد که نرخ آب باید به قیمت اصلی خود نزدیک شود؟!*
 - * - قیمت نان آزاد سازی می شود، البته بدون هیچ گونه نظارت بر وزن و قیمت.
 - * - اعلام می کنند چون کمتر از یک ماه پیش خودمان نرخ کرایه تاکسی و وسایط نقلیه عمومی را 20 درصد افزایش دادیم، دیگر رانندگان حق ندارند به بهانه گرانی بنزین، نرخ خود را افزایش دهند، اما شاهدیم که مسیر هزار تومانی را تا دو هزار و پانصد تومان می گیرند و با مسخره به مسافر معترض می گویند: «مگر شما خبر ندارید که بنزین گران شده است»*
 - * - امروزه نام تورم را گذاشته اند «عادی سازی قیمت ها»، یعنی قبلاً غیر عادی بوده است!
- و ...
- خب، در ذهن امثال این حقیر سؤال پیش می آید که چه خبر است؟ آیا قرار است مردم با فشار بیشتر به نتایج مذاکرات به هر قیمتی که شده راضی شوند و گمان کنند که لابد اگر به هر قیمتی توافق شود، یک اتفاقی می افتد و همه چیز اصلاح می شود و درهای بسته شده، با کلید این تدبیر باز می شود؟
- این در حالی است که همان مقاماتی که اظهار می کردند که توافق در قبال لغو همه تحریم ها است، امروز مثل آقای عراقچی به صراحت می گویند: باید این واقعیت را پذیرفت که ما مأمور به مذاکرات هسته ای و لغو تحریم های هسته ای هستیم و بقیه تحریم ها سر مسئله خاورمیانه، شورای امنیت، تروریست خواندن ایران و ...، به ما و این تیم ربطی ندارد!
- امروز می گویند: «پروتکل الحاقی را 125 کشور امضا کرده اند» [که البته اغلب قریب به اتفاق آنها اصلاً صنعت هسته ای ندارند] بعد می افزایند: ما نیز باید امضا کنیم و به آنها اجازه بازرسی ویژه دهیم، کار خاصی هم نیست، چشم شان را می بندیم، به محل مورد نظر می بریم، آنها یک دستمال روی دیوار می کشند و می روند ...، متقابلاً چه؟ دست آورد ما چیست؟! لابد ما هم باید بگوییم: «به به، مرسی» و اگر خواستیم انتقاد کنیم، یا از دولت احمدی نژاد باشد و یا برویم به جهنم!

حالا شما یک روزنامه فهرست انتقاد از دولت احمدی نژاد بنویسید، فرض کنید که همه اش نیز به حق است، خب چه مشکلی از امروز ما حل می کند؟! پس باید بصیر باشیم، نه خود را بازی و فریب بدهیم، نه منفعل و مرعوب بازی های دیگران شویم و نه دیگران را با جوسازی و شانتاژ، بازی و فریب دهیم. همدلی، حمایت و همراهی به جای خود، و انتقاد نیز به جای خود. کسی نباید مردم را تحمیق کند.

اگر کسی شخص دیگری را عمداً بکشد باید قصاص شود. درحالی که مرگ زندگی به دست خداست یعنی مقدر شده بود که این شخص در این زمان بمیرد و کشته شود. پس چرا قاتل باید قصاص شود؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

اگر مرگ مقتول به دست قاتل، تقدیر جبری الهی است، مرگ قاتل به سبب قصاص نیز مرگ جبری الهی است، پس چرا معترض می شوند.

قبل از پاسخ به متن سؤال، دقت نمایید که این شبهه چند سالی است که رایج می باشد و البته هدف از رواج آن در اذهان نیز بحث احکام قصاص نمی باشد، بلکه کاملاً سیاسی است (که توضیح داده خواهد شد) و به همین دلیل، سؤال و پاسخ، با این که ظاهراً صبغه اعتقادی و نیز فقهی دارد و مربوط به احکام یا مباحث جبر و اختیار می باشد، در بخش سیاسی درج گردید.

اگر فرض کنیم چنین است که در سؤال مطرح شده، خب مقدرات الهی که فقط مرگ نیست، همه امور عالم، مقدر است. پس اگر مال کسی را بردند، نه تنها نباید شاکی شود، بلکه اصلاً به دنبالش نرود، چون مقدر است و اگر خیلی مؤمن است، خوشحال و شاکر باشد که مالش را بردند - یا اگر قصد تجاوز به نوامیس مادی و معنوی ملتی کردند، پس هیچ واکنشی نشان ندهند و بگویند مقدر است ... و حتی اگر خیلی مؤمن و متقی است، خودش دو دستی تقدیم کند، تا مقدرات الهی سخت تر محقق نشود. مثلاً دزدی به خونریزی نرسد. این معانی در حالی به اذهان عمومی مسلمانان القا می گردد که خودشان از یک خط نازکی که در تضاد روی خودروی شان بیافتد نمی گذرند و خسارتش را می خواهند و عامل ناراحتی و ترس سگ شان را نیز به دادگاه می کشانند تا مجازات شود! این ادعا در حالی مطرح می شود که پرونده رسیدگی به شکایات در تمامی دادگاه های جهان، در نوبت های چند ماهه و چند ساله می خوابد - خب بگویند: مقدر است.

اینها می خواهند القا کنند که «اگر تو کلاه مرا برداشتی یا در حق من ظلم و جنایتی کردی»، همه چیز در این عالم علت و معلول است و اختیار در آن نقش دارد و حق داریم تا تو را مجازات و قصاص کنیم؛ اما «اگر من کلاه تو

را برداشتم و در حق تو ظلم و جنایت کردم»، بگو: تقدیر الهی چنین بوده است و دم بر نیاور، دو رکعت نماز شکر نیز به جای آور که خیلی مستحب است که انسان در هر حالی شاکر باشد. برایتان آیه و روایت و حدیث نیز می خوانند!

جبر و مقدرات یزیدی:

کاربرد اندیشه های حق و باطل، در سیاست است. چه سیاست خُرد در مدیریت امور شخصی و خانوادگی، چه سیاست کلان در سطح یک کشور و چه سیاست های جهانی.

مسئله "جبر و اختیار" نیز نقش و اثر سیاسی مستقیمی دارد. بنیانگذار تئوریک اعتقاد به جبر در ظلم، قتل و جنایت، یزید ملعون بود که پس از فاجعه ی عظیم و اسف بار کربلا و عاشورا، در آنجایی که کاروان اسرا را آوردند و او خود را مقابل حضرات زینب کبری و امام سجاد علیه السلام دید و ترسید که حقایق روشن شود و مردم علیه اش بشورند، زود متوسل به موضوع "جبر در قتل و مرگ و کشتار" گردید و گفت: «دیدید خدا با برادرانت چه کرد؟» یعنی همه مقدرات و از جمله مرگ، دست خداست، پس مرا بابت این حادثه مؤاخذه و سرزنش نکنید. من مأمور اجرای اراده الهی بودم، لذا جا دارد ضمن تشکر و تقدیر، مقام و منزلتم را در درجه ای ببینید که از سوی خدا مأمور شدم تا امام حسین علیه السلام را بکشم، و نتیجه بگیرید که خدا حق را به ما داده است. و وقتی حضرت زینب علیها السلام فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً» یعنی از کار خدا، فعل خدا و اراده خدا جز زیبایی و شکوه ندیدم، اما آن چه تو کردی، همه ظلم، فساد و جنایت بود، زود گفت: به خدا من نمی خواستم چنین شود، خدا لعنت کند عمر سعد را که چنین کرد. پس خیلی زود اختیار را قبول کرد، اما دیگری را مقصر قلمداد نمود. ما اسم این اندیشه را می گذاریم «جبر یزیدی - مقدرات یزیدی».

هدف از این شبهه:

هدف از این شبهه، قصاص یک قاتلی که مست کرده یا در دعوا با اسلحه گرم، یا دشنه، یا چاقو، یا قمه و یا ...، دیگری را به قتل رسانده و اکنون باید قصاص شود نمی باشد؛ بالاخره چه در اسلام و چه خارج از اسلام، هر مجرمی که به دام افتد، مکافات و مجازات می گردد؛ بلکه هدف بالاتر از این حرفهاست، منتهی از اینجا شروع کرده اند تا زیر ساخت اعتقادی را بزنند.

اگر چنین فرضی مورد قبول واقع شود، معنایش این است که اگر آمریکا، انگلیس و اسرائیل و سایر جانیان مستکبر و کافر در بوسنی، میانمار یا غزه و فلسطین و لبنان و بحرین و مصر و یمن و سوریه و دیگر بلاد اسلامی، به جان مسلمانان افتادند و آنها را قتل عام کردند و نسل کشی به راه انداختند، زنان و کودکانان را نیز به قتل رساندند، شما نباید معترض باشید، نباید مقابله کنید، نباید با آنها بجنگید، حتی در لفظ هم مرگ بر آمریکا و انگلیس و اسرائیل نگویید، مبدا به فکر مقابله و قصاص بیافتید، چون همه مقدرات الهی بوده می باشد.

حال اگر بگویید: پس اگر من نیز قاتلین خود را بکشم، مقدرات الهی است، می‌گویند: خیر، در اینجا اختیار با خودت بوده و اگر این کار بکنی، تروریستی و ما با تروریسم در سطح جهان مبارزه و مقابله می‌کنیم. در اینجا دیگر هیچ بحثی از تقدیر به میان نمی‌آید، بلکه "حقوق" مطرح است.

تقدیر مرگ:

حال به اصل موضوع بپردازیم. مکرر بحث شد که "قَدَر" یعنی اندازه و اصلاً معنای جبر ندارد. "تقدیر الهی" نیز یعنی اندازه‌ای که خدا آن را خلق و وضع کرده است و معنایش جبر الهی نیست. برخی از مقدرات (اندازه‌ها) مبتنی بر جبر است و برخی دیگر مبتنی بر اختیار است و دین و احکام آمده تا انتخاب و اختیار انسان را اصلاح نماید.

خداوند علیم و حکیم، در خلقت انسان، اندازه‌هایی قرار داده است. به عنوان مثال: با مغزش می‌تواند به علوم بسیاری در عالم دست یابد، اما در عین حال جنس این مغز، به گونه‌ای است که اگر یک ضربه کوچکی به آن اصابت کند، چه بسا دچار خونریزی مغزی شده و هر چه یاد گرفته را فراموش کند و حتی بمیرد. اینها همه یعنی اندازه‌ها (مقدرات).

بر اساس این اندازه‌ها (مقدرات)، انسان هر چقدر هم که مراقب سلامت خود باشد، می‌میرد - اما در اندازه‌های دیگری، انسان مختار است که در مرگ و زندگی خود دخیل باشد. خب این هم مقدر الهی است. پس اگر جاهلی سنگی برداشت و بر مغز دانشمندی کوبید و او خونریزی مغزی کرد و پس از مدتی هم مُرد، یا با شلیک گلوله‌ای دانشمند یا فرد عادی را ترور کرد، نمی‌شود گفت: جای هیچ گله و شکایت و قصاصی نیست، چون مرگ مقدر الهی است.

بله، خداوند متعال در اندازه‌گذاری‌ها (تقدیرها)، مقدرهای ثابت و مشروط دارد. مقدر ثابتش این است که این مغز بالاخره یک زمانی فرسوده و از کار افتاده می‌شود - هم چنین از مقدراتش این است که اگر کسی شراب نوشید، مغزش مختل می‌گردد - هم چنین از مقدراتش این است که اگر به انسان اختیار داده، ممکن است کسی قصد جان دیگری را اختیار کند - لذا از مقدراتش این شد که در قوانین و احکام هدایتی و تربیتی بفرماید که قصد جان بی‌گناه را نکنید - و از همان مقدرات و احکامش این است که بگوید: قاتل باید قصاص شود، تا امنیت بر جوامع انسانی حاکم گردد و تأکید می‌نماید که اهمیت قصاص را اهل تفکر و تعقل درک می‌کنند و تصریح می‌کند که قصاص سبب تقوا (پرهیز از ظلم و جنایت) می‌گردد - اینها همه مقدرات الهی است.

«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (البقره، 179)

ترجمه: برای شما - ای صاحبان خرد - در قصاص، زندگی است (در پیاده کردن حکم قصاص، برای جامعه زندگی است)، باشد که (از خونریزی به ناحق) پرهیز کنید.

خب، حالا آنان که می خواهند با "الهیات" به جنگ احکام خدا بروند، بگویند: اگر مرگ مقتول تقدیر جبری است، پس چرا خدا امر به قصاص کرده است؟ آیا می خواهند به نام خدا و دین خدا و سنت الهی، به جنگ خدا و قرآن و احکامش بروند؟! این همان اسلام امریکایی و انگلیسی است. اسلام خوارج مدرن است. پس این که می بینید همزمان با یک جوّ خارجی علیه حکم اعدام در ایران، ناگهان جوّ تبلیغاتی در دانشگاه‌ها، مطبوعات، تریبون‌ها و حتی برخی از منابر علیه حکم الهی «قصاص» به راه افتاد، یکی بحث «جبر و اختیار و مقدرات» را پیش کشید، دیگری از اخلاقیات و گذشت و لطف و بخشش سخن به میان آورد، دیگری به نام مجتهد و مفسر، به تفسیر پرداخت و ...؛ به خاطر یک یا دو یا چند نفر قاتل نبوده و نیست، بلکه تقدیر اذهان عمومی در قبال جنایات استکبار و ظلم و جنایت جهانی است.

چرا حجت الاسلام سید حسن مصطفوی (خمینی) ...؟

همزمان با یک جوّ خارجی و بالتبع داخلی علیه احکام اعدام و قصاص، حجت الاسلام سید حسن مصطفوی (مشهور به سید حسن خمینی) نیز در این خصوص صحبت کرد. وی ابتدا از قصاص طوری سخن گفت که گویا خواهان قصاص، شخص کینه‌جو است و افزود:

«کینه همچون موربانه‌ای است که یک جامعه را از بین می‌برد به همین دلیل است که پیامبر اکرم می‌فرماید عفو دو طرفه کنید تا کینه‌ها از جامعه‌تان رخت ببندد.»

البته در تأکید و تکیه بر «دو طرفه» نیز باید تأمل کرد، چرا که ایشان نیز این بحث را به خاطر حکم قصاص یک قاتل یا قاچاقچی نگفتند، بلکه همان بحث سیاسی است و در بحث سیاسی نیز طرف مقصر و مجرم، بر این است که بگوید: یا فقط شما مقصرید، یا حداکثر هر دو طرف مقصریم، نه این که فقط ما مقصر باشیم. بعد با سیاق ادبیات آیه مکرمه که می‌فرماید در قصاص حیات است، وی می‌گوید:

«کسانی که بخشایش می‌کنند یک حق بر گردن قاتل دارند که به آنها زندگی دوباره می‌دهد و حق دیگر بر گردن اجتماع دارد که جامعه را از کینه صاف می‌کند. بنابراین این بخشش به جامعه عزت می‌دهد.»

خب، اگر یک جا بحث از آثار مرحمت و بخشش باشد و این حرف‌ها گفته شود، شاید بشود تا حدودی پذیرفت، اما وقتی در جایی بحث از "قصاص" است، چرا باید خواهان قصاص کینه‌جو نشان داده شود و در ضمن بر عکس آیه قرآن که فرمود: «در قصاص برای شما حیات است، ای صاحبان فکر»، گفته شود: «بخشنده به قاتل و جامعه حیات می‌دهد»؟!!

البته از سیاق کلام معلوم بود که هدف سیاسی است و عفو را به منظور آزادی چه کسانی می‌گوید و اصلاً در این بحث کاری به آیه قرآن، فقه، احکام، قصاص، قاتل، مقتول و ... ندارد. او می‌گوید:

«بخشش یک زندانی کار خوبی است، اما شرط اول این است که ما و مسئولان از خودمان شروع کنیم، بمباران خبری می‌کنیم که کسی را می‌خواهند قصاص کنند، اما اگر ما از خودمان شروع کنیم این تبدیل به یک فرهنگ می‌شود.»

در خانه اگر گس است - یک حرف بس است.

آیا ممکن است مردم یک شهر یا کشوری عادت به پذیرش ظلم کنند و هیچ کاری در مقابل ظالم انجام ندهند، مثلاً نان و بنزین و گازشان آزاد شود و در مقابل مردم فقط جوک و لطفه بسازند؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

اگر چه ظاهر سؤال، یک القای شعاری و تبلیغاتی به نظر می‌رسد، اما اصل آن سؤال بسیار مهمی است که به جامعه شناسی و رفتارشناسی و ... بر می‌گردد و می‌تواند مورد مطالعات و مباحث بسیار عمیق قرار گیرد. اما چون فرصت و امکان چنین بحث‌هایی در این مجال مختصر و کوتاه نیست، فقط با اشاره به یک "اصل"، به چند نوع از چگونگی مواضع رفتاری "مردم" اشاره می‌شود.

اصل:

اصل کلی این است که "کلام" مبین اعتقادات و مواضع افراد است و تمامی مواضع خرد و کلان همه‌ای انسان‌ها، چه خودشان بدانند یا ندانند، از چگونگی "جهان‌بینی" و اعتقادات آنها نشأت می‌گیرد. هر کسی نگاهی و تعریفی از عالم هستی، سیر و هدف آن دارد و به تناسب آن برای خود منافع تعریف می‌کند و در جهت تحقق آن حرکت می‌کند و در همان راستا نیز حرف می‌زند. حالا نقش ارائه‌کنندگان انواع جهان‌بینی‌ها، دعوت‌کنندگان و هادیان و مبلغان [حق یا باطل] چیست و چقدر تأثیرگذاری هستند؟ و نیز نقش عقل و شعور و اختیار و انتخاب انسان (و جامعه) چیست و چقدر است؟ مباحث دیگری است که باید مستقل مورد توجه قرار گیرد. بدیهی است که اگر "حیات = زندگی" برای کسی مادیات و لذات مادی تعریف شود، یک نوع موضع‌گیری و رفتار دارد - اگر برای کسی عرصه‌ی رشد و گذر به مراتب والاتر تعریف شود، چگونگی مواضع و رفتارها و گفتارهایش متفاوت می‌شود و ... از این رو، در یک خانواده، یک شهر، یک کشور، یک قاره، تمام جهان و یا یک دولت، یک مجلس، یک ارگان، یک نهاد، یک سازمان، یک شرکت و ...، انواع و اقسام مواضع، رفتارها، فرهنگ‌ها، گفتارها، کنش‌ها و واکنش‌ها وجود دارد.

چند دسته‌بندی:

دسته‌بندی‌ها فرهنگی و رفتاری جوامع کوچک و بزرگ بسیار متنوع است و هر کدام از محققان و تحلیل‌گران، محورهایی را ملاک مطالعه‌ی جامعه هدف قرار داده‌اند و از آن منظر، جامعه و مواضع و رفتارهایش را تعریف کرده‌اند؛ اما خداوند سبحان، علیم و حکیمی که ربّ و هادی انسان‌ها و جوامع [در تکوین و تشریح] است، خود نیز تعاریفی از گروه‌های متفاوت مردمی، به لحاظ گرایشات و بالتبع رفتارها و گفتارها دارد که ذیلاً به تناسب سؤال به برخی از آنها اشاره می‌شود:

الف - تجار و مشتریان حرف مُفت:

برخی از انسان‌ها مشتری حرف مُفت هستند. از جملات باطل و سبک خوش‌شان می‌آید؛ از جوّسازی و هوچی‌گری لذت می‌برند - تمام منافع، تفریح و حیات‌شان به چرخش در بازار "حرف فروشان" محدود است و البته "حرف حسابی" را نیز خریدار نیستند، چون مسئولیت می‌آورد. این گروه در بازار "حرف و کلام" بسیار "بنجل‌خر" هستند و نیز هزینه‌های بسیاری را برای آن مصروف می‌دارند. متقابلاً سرمایه‌گذاران، تجار و دلالان، فروشندگان عمده و خرده‌فروشان نیز انواع و اقسام "حرف بنجل" را در بسته‌بندی‌های متفاوت، اعم از اعتقادی، نظریه‌ای، فرهنگی، سیاسی، اخلاقی ... و حتی جوک، طنز و ...، به آنان غالب کرده و سود خودشان را می‌برند.

آیا جز این است که عمده‌ی سرمایه‌گذاری‌های چند میلیارد دلاری در عرصه سینما، موسیقی، شبکه‌های تلویزیونی، شبکه‌های ماهواره‌ای، شبکه‌های اجتماعی در فضای مجازی، مطبوعات ...، و حتی تریبون و منبر، به خاطر فروش "حرف مفت"، آن هم به قیمت گران [دنیا، آخرت، هویت و حیثیت شخصی و اجتماعی، منافع فردی و ملی و انسانی] به خریداران آن می‌باشد؟

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (لقمان، 6)

ترجمه: و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند تا [مردم را] بی [هیچ] دانشی از راه خدا گمراه کنند، و [راه خدا] را به ریشخند گیرند برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود.

ب - ارزان فروش‌ها:

برخی از مردم هستند که گاه تلاش بسیاری می‌کنند و سرمایه‌های مادی و معنوی بسیاری به دست می‌آورند و یا آن که از سرمایه‌های خدادادی که هزینه‌ای بر آن نپرداخته‌اند برخوردار می‌گردند؛ مثل مردمی که نفت خدا داد دارند، یا با تلاش فراوان و قبول مشقّتات و پرداخت هزینه‌های کلان مادی و معنوی، به سرمایه‌های مادی و معنوی، از جمله استقلال، هویت، دین، رهایی از استعمار، هویت انسانی و ملی و ... دست یافته‌اند و یا به تکنولوژی‌های گوناگون، از جمله: هسته‌ای، تسلیحات نظامی، صنایع هوا - فضا، نانو، شبیه‌سازی و ... دست

یافته‌اند - یا از قدرت سیاسی در جهان برخوردار شده‌اند؛ اما حاضرند همه را برای "یک مشت دلار"، آن هم به شکل "وعده" و به همراه تهدید و تحقیر بدهند و گاه همه را برای یک لبخند طاغوت نیز می‌دهند. خوب اینها خیلی "ارزان فروش" هستند. نشانه‌های حقانیت، صلابت، قدرت، علم، حکمت، استقلال، رشد، رفاه و ... بالاخره دین و دنیا و آخرت خود و مردم را که همه "آیات الهی" است را به ارزانترین قیمت می‌فروشند. آنگونه که خداوند متعال می‌فرماید، بدترین عذاب متوجه این گروه است، چون در آخرت خدا با اینها قهر می‌کند و حتی یک کلام (اگر چه تنبیهی) با آنان نمی‌گوید و نظر لطفی هم به آنان نمی‌اندازد، چرا که عهد خود با خدا، با اسلام، با مردم در راه خدا و ... را به ارزانترین قیمت فروختند:

«إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُرَكِّبُهُمْ وَهُمْ عَذَابُ أَلِيمٌ» (آل عمران، 77)

ترجمه: کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می‌فروشند، آنان را در آخرت بهره‌ای نیست و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید، و به ایشان نمی‌نگرد، و پاکشان نمی‌گرداند، و عذابی دردناک خواهند داشت.

این گروه نیز برای توجیه اهداف و عملکرد خود و فریب مردم، «حرف مُفت» زیاد می‌زنند.

ج - بندگانِ بندگان، با رفتاری منافقانه:

گروه دیگری از مردم، اگر چه اظهار ایمان به توحید و معاد می‌نمایند، اگر چه ظاهرالصلاح و یا حتی به ظاهر مؤمن هستند، اما معبودشان، طواغیت و گروه‌های دیگری از مردم و بندگانِ مثل خودشان می‌باشد. این گروه، حرف از خدا و معاد می‌زنند، اما گرفتاری و عذابی که از ناحیه‌ی گروهی دیگر از مردم بر آنان تحمیل شود (مثل جنگ، ترور، محاصره و تحریم اقتصادی، قطع ارتباط و ...) را بسیار سخت‌تر از عذاب الهی می‌دانند. رفتار این گروه، بسیار منافقانه است. تا می‌توانند، در جلب رضایت خشنودی طواغیت، مستکبرین، ظالمین، بی‌دین‌ها، بی‌قیدها و ... می‌کوشند، اما اگر خدا به مؤمنین نصرت و ظفری برساند، اینها در اول صف هستند و مدعی هستند که ما با شما بودیم، زحمت کشیدیم، مصیبت دیدیم، کار و تلاش کردیم [پس سهمیم هستیم]، و جالب آن که اگر رو دهید، به سهم نیز قائل نیستند، بلکه می‌گویند: «کلاًّ واس ماس - همش واس ماس».

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْلَىٰ أَلَمْ يَأْتِ فِي صُورِ الْعَالَمِينَ * وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ» (النعبوت، 10)

و (11)

ترجمه: و از میان مردم کسانی اند که می گویند به خدا ایمان آورده ایم و چون در [راه] خدا آزار کشند، آزمایش مردم را مانند عذاب خدا قرار می دهند و اگر از جانب پروردگارت پیروزی رسد حتما خواهند گفت ما با شما بودیم آیا خدا به آنچه در دل های جهانیان است دانایتر نیست. پس این گروه نیز گفتارها (يُقُولُ) پوچ، باطل و گمراه کننده بسیار دارند.

مسخره های مسخره کننده:

برخی از مردم، چون خودشان شخصیت های مسخره ای هستند، هر چیزی را مسخره می کنند. اصلاً برایشان فرقی ندارد که موضوع چیست و تا چه درجه ای، جدی، مهم، نقش آفرین و سرنوشت ساز است - امتیازی مثبت است یا منفی - نفع است یا ضرر - رشد است یا سکون و عقبگرد - پیروزی است یا شکست - دشمن ستیزی است، یا خودزنی و ...، اینها فقط "مسخره" می کنند. وضعیت و شدت مسخره کردن اینان تا به حدی است که خداوند متعال می فرماید: ای حسرت که هر رسولی به سویشان آمد، مسخره اش کردند، در واقع هر هادی و رشد دهنده و امتیازی را مسخره می کنند.

«يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (یس، 30)

ترجمه: دریغا بر بندگان! که هیچ فرستاده ای بر آنها نمی آمد مگر اینکه پیوسته او را استهزا می کردند.

اصلاحگران فاسد:

عده ای از مردمان در هر قشر و جامعه ای هستند که خود را صالح، اصلاح طلب و اصلاحگرا و اصلاح کننده می خوانند، اما این نیز "حرف مفت" و نیرنگ و فریب است، به تعبیر قرآن کریم، می خواهند با خدا و مردم خدعه کنند - چرا که فاسد هستند و جز فساد (تباهی) کاری نمی کنند، اما تا انتقاد کنید و تذکر دهید که این قدر فساد نکنید، بسیار مدعیانه و متکبرانه و با تأکید شدید می گویند: ما اصلاح گریم - و البته بسیار هم بی شعور هستند! این نیز یک نوع حرف مفت و جوک است:

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ * أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ» (البقره، 11 و 12)

ترجمه: و چون به آنان گفته شود در زمین فساد مکنید، می گویند ما خود اصلاحگریم * بهوش باشید که آنان فسادگراند لیکن نمی فهمند.

تمامی مستکبران، دیکتاتوران قدرت طلب، در سرتاسر دنیا همین گونه است.

مردم را احمق می دانند:

این گروه، برای این که بر مسند قدرت باشند تا به اهداف و منافع خود برسند، همیشه دم از "مردم" می‌زنند و خود را مُصلح جامعه نشان می‌دهند، اما اگر به خودشان بگویند که پس شما هم مثل مردم و مردمی باشید، می‌گویند: این مردم احمق هستند؛ و البته این ادعا، بیانگر سفاقت و حماقت خودشان است:

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ» (همان، 13)

ترجمه: و چون به آنان گفته شود همان گونه که مردم ایمان آوردند شما هم ایمان بیاورید می‌گویند آیا همان گونه که کم‌خردان (احمق‌ها) ایمان آورده‌اند ایمان بیاوریم؟! هشدار که آنان همان کم‌خردانند ولی نمی‌دانند.

برخی فقط جدل می‌کنند:

این مورد را که همگان بسیار شاهدند؛ می‌حسب که هیچ علمی به آن ندارند، مطرح کرده و به شدت بر سر آن جدل می‌کنند. این عارضه، فقط مبتلا به عده‌ای بی‌کار در اتوبوس، تاکسی، مهیمانی یا فضای مجازی نیست، بلکه گاه می‌بینید در رده‌ها بالاتر و امور بسیار مهم‌تر، با جهل‌شان وارد می‌شوند، حرفی می‌زنند، شعاری می‌دهند، جوی می‌سازند، کاری می‌کنند، و بر سر آن جدل هم می‌کنند.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَتَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ» (الحج، 4)

ترجمه: و برخی از مردم در باره خدا بدون هیچ علمی مجادله می‌کنند و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌نمایند.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ» (الحج، 8)

ترجمه: و از [میان] مردم کسی است که در باره خدا بدون هیچ دانش و بی‌هیچ رهنمود و کتاب روشنی به مجادله می‌پردازد.

مردم شهر، کشور و جامعه:

پس اگر مردم یک شهر، کشور، قاره یا کلاً جامعه انسانی، ولایت طواغیت و فراعنه و نوکران آنها را به جای "ولایت الله" گردن نهادند - اگر جهان‌بینی القایی آنها را پذیرفتند - اگر چشم و گوش‌شان به نمادها و شعارها و سخنان مفت و گمراه‌کننده‌ی آنها بود - اگر به خنده‌ی الکی آموزش دیدند و عادت کردند - اگر حرف مفت را به سخن حق ترجیح دادند - اگر به جای آن که هر چه رسول (ص) داد بگیرند و هر چه نداد واگذارند، هر چه فراعنه و عمال‌شان و نوکران‌شان دادند گرفتند و هر چه ندادند را رها کردند و نخواستند و حتی گفتند "مهم نیست، به قهر طاغوت نمی‌ارزد، اصلاً می‌خواهیم چکار؟ و ...، بعید نیست که حتی اگر تو سر آنها زدند، همه سرمایه‌ها و نوامیس مادی و معنوی‌شان را مورد تهاجم قرار داده و به یغما بردند، اینها نیز فقط لبخند بزنند، شعر بسرایند و جوک بگویند.

«... وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (الحشر، 7)

ترجمه: ... و آنچه را فرستاده ما به شما داد (از احکام و معارف و اموال) بگیری و از آنچه شما را منع و نمی کرد باز ایستید، و از خدا پروا نمایید، که خداوند سخت کیفر است.

بسیار شنیده‌ایم که می‌گویند معماری و علوم در ایران برآمده از فرهنگ عرب و اسلامی است. اگر چنین فرهنگی توانایی رشد داشت، چرا در مهد آن یعنی مکه چنین رشدی شکل نگرفت؟ این علوم و معماری ایران بود که خود را با فرهنگ اسلامی سازگار کرد نه اینکه این معماری، معماری اسلامی است! واژه‌هایی چون: اقتصاد اسلامی، معماری اسلامی، فلسفه‌ی اسلامی واژه‌هایی غلط هستند باید گفت نگاه اسلام به اقتصاد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

ابتدا به صورت مسئله و نتیجه حاصله توجه نمایید و در اهداف آن تأمل کنید. از معماری ایران و عرب گرفته، به نفی اقتصاد و فلسفه اسلامی رسانده است؟!

*- اغلب مردمان امریکا و اروپا، قرن‌هاست که مسیحی و یهودی بوده هستند، در حالی که حضرات موسی و عیسی علیه السلام اهل فلسطین هستند که منفور امریکا و اروپاست؛ و فلسطینی‌ها نیز اکثراً مسلمان بوده و هستند. آیا می‌شود گفت: اگر تورات و انجیل چنین قابلیتی داشت، پس چرا در خود فلسطین باقی نماند؟!

*- پس اگر ایرانی‌ها، به حکمت و فلسفه در اسلام، اخلاق و اقتصاد اسلامی و انطباق معماری و ادبیات با باورها و احکام، نبوغ، همت و ذوق بیشتری داشتند، نمی‌توان گفت: چرا در مکه چنین نشد؟!

الف - مکاتب پست مدرن و سپس پسا پست مدرن، ساختار، تدوین، تبیین و ترویج نظریات خود را بر دو پایه استوار کرده است که عبارتند از: " معماری و ادبیات ". البته بد نیست، این هم شیوه‌ای است، اما زیربنا نیست. چرا که هم معماری‌ها در طول قرون متفاوت بر یک دیگر تأثیر و تأثر داشته‌اند و هم ادبیات‌های گوناگون و هر کدام نیز ریشه در فرهنگ‌ها و باورها داشته و دارند.

هنوز که هنوز است، در جهان غرب، زیباترین اسم‌ها، اسم ملائک و انبیای الهی است که با تفاوت اندکی در لهجه و گویش بیان می‌شود. مثل آدام - آبراهام - میشل، ژوزف، ماریا، گابریل، سوزان، نارسیس و ...، که از اسامی حضرات آدم، ابراهیم، میکائیل، یوسف، جبرئیل (ع) و اسم‌هایی چون سوسن و نرگس گرفته شده است. همین طور معماری‌ها از گذشته تا کنون در یک دیگر تأثیر داشته‌اند. معماری قدیم ایرانی در معماری قدیم روم (یونان فعلی) و رم (ایتالیای فعلی)، و نیز معماری آنها در معماری ایران و ...؛ چنان که بقایای ابنیه باستانی ایران مثل تخت جمشید، با بقایای کاخ‌های مشابه در روم و ایتالیا بسیار شبیه هم هستند.

ب - بی‌تردید، نفوذ و سلطه‌ی فرهنگ‌ها، چه با قدرت نظامی و جنگ و فتح محقق شده باشد و چه با قدرت اقتصادی، علمی و ...، هم سبب تغییر معماری‌ها شده است و هم در ادبیات‌ها و حتی زبان‌ها متفاوت اثر گذاشته است.

*- البته گاه قدرت فرهنگی و توان ادبی "کلام" آن قدر عقلانی، مستدل، ژرف، لطیف و زیباست که نفوذ و جذب است، مستلزم جنگ، سلطه حکومتی یا اقتصادی یا فرهنگی نمی‌باشد به تنهایی سبب نفوذ و اثرگذاری می‌گردند؛ مانند قرآن کریم و نهج البلاغه، یا هم چنین آثار حکما و ادبای مسلمان ایرانی، مانند ملاصدرا و بوعلی سینا ... سعدی، حافظ و مولوی. چنان که از بزرگان ادبیات عرب گرفته، تا "گوته" ادیب و شاعر بزرگ آلمانی و حتی تا "نیچه" فیلسوف، شاعر، آهنگساز و فیلولوژیست کلاسیک آلمانی، از حافظ تأثیر گرفته‌اند و به مدح او پرداخته‌اند. گوته برای حافظ شناسی به ایران سفر کرد و فارسی یاد گرفت و نیچه در قصیده‌ی بلندی در مدح حافظ می‌گوید:

«میخانه‌ای که تو برای خویش پی‌افکنده‌ای - فراخ‌تر از هر خانه‌ای است

جهان از سر کشیدن می‌بی - که تو در اندرون آن می‌اندازی، ناتوان است.

پرنده‌ای، که روزگاری ققنوس بود، در ضیافت توست

موشی که کوهی را بزاد - خود گویا تویی و ...» (اکنون میان دو هیچ/ مجموعه اشعار نیچه، ترجمه علی

عبداللهی)

گاه اشعار شعرای ایرانی سرلوحه سازمان‌ها و محافل قرار می‌گیرد و حتی خوانندگان منحنی چون «مادونا = که معنایش مریم مقدس است»، اما خودش تابلوی تبلیغاتی فراماسون، با لوگوی "ایلو میناتی" می‌باشد، برای اشتهار و جذب بیشتر مخاطبین، اشعار مولوی را می‌خواند.

ج - به عنوان یک نمونه‌ی آشکار، معماری ایران و ادبیات غنی فارسی، در دوره‌ی سلجوقیان به ترکیه کنونی نفوذ یافت. همین معماری ترکیه که مخلوط ایران و روم بود، در دوره‌ی عثمانی‌ها به کشورهای عربی و از جمله "مکه و مدینه" نفوذ یافت و ساختار مهندسی مسجدالحرام در مکه و مسجد النبی صلوات الله علیه و آله در مدینه، و بالتبع آنها ساختار معماری مساجد و کاخ‌ها را نیز در کشورهای عربی تغییر داد.

معماری اسلامی:

بله، به صورت مستقیم چیزی تحت عنوان "معماری اسلامی" نداریم؛ اما اگر بخواهیم تاریخ و فلسفه معماری را مورد مطالعه قرار دهیم، چیزی تحت عنوان معماری ایرانی، رومی، عربی، چینی و ... نیز نداریم؛ بلکه این مدل‌ها

در معماری‌های متفاوت، منطبق با دیدگاه‌های فلسفی، باورهای اعتقادی، منافع مادی و معنوی، شرایط اقلیمی و بالاخره امکانات موجود مبتنی بر "علم و ثروت و جمعیت و ... " به وجود آمده‌اند.

به عنوان مثال: در میان ملت‌ها و فرهنگ‌های اسلامی، شکل دَوّاری گنبد‌ها، و شکل محرابی درها و پنجره‌ها، از نگاه به آسمان که محل نزول برکات می‌باشد گرفته شده است و فرو رفتگی درها و پنجره‌ها به تناسب حفاظ از دید طراحی شده است و رو به قبله بودن ساختمان یا رو به قبله نبودن سرویس بهداشتی (توالت، مستراح) با توجه به احکام اسلامی معماری شده و می‌شود؛ و در میان فرهنگ‌های فرعون‌ی یا به قول امروزه "فراماسونی و شیطان‌پرستی"، شکل مثلی در بناها، سردرها و حتی ستون‌های نمادین، برگرفته از اعتقاد به برج ساختن هامان به امر فرعون، برای انداختن تیر به سوی خدا می‌باشد که "مصر" مرکز این فرهنگ بوده است؛ و هم چنین شکستن هنجارها و اصول و ضوابط در برخی از معماری‌های نوین، برگرفته از اعتقادات نیهیلیسمی (پوچ‌گرایی) می‌باشد که امروزه تحت عنوان ایسم‌هایی چون "پسا پست مدرنیسم" و معماری پست مدرن ترویج می‌گردد. و البته این "ایسم"‌ها نیز هیچ کدام جدید و مدرن نیستند، بلکه ریشه در افکار و اندیشه‌ها و حتی ادبیات جاهلیت در گذشته‌های دور دارد:

«دنيا همه هیچ و اهل دنيا همه هیچ - ای هیچ برای هیچ بر هیچ مپیچ»

علوم انسانی:

اما، چون نقشه‌ی خاصی برای چگونگی مهندسی چینی خشت و آجر روی هم در اسلام ارائه نشده است، و نتیجه گرفته شده که "پس چیزی تحت عنوان معماری اسلامی نداریم؛ دلیل نمی‌شود که "اخلاق اسلامی" - "تربیت اسلامی" - "فلسفه و حکمت اسلامی" - "اقتصاد اسلامی" و ... نیز نداشته باشیم؛ چرا که اینها همه از مقوله‌ی "علم" هستند.

*- اگر "عالم هستی" را داریم، پس "جهان‌بینی" هم داریم؛ حال خواه توحیدی و اسلامی باشد، یا مادی و الحادی.

*- اگر انسان جهان‌بینی دارد، پس حتماً ایدئولوژی هم دارد که باید منطبق با جهان‌بینی خودش باشد، خواه ایدئولوژی اسلامی باشد، و خواه غیر اسلامی و تکفیری (کفرآمیز) باشد.

*- اگر انسان فطرتاً موجودی اجتماعی (مدنی الطبع) است، پس یقیناً قانون‌گرا و شریعت‌گرا و الگو پذیر است. لذا قوانین و الگوهای اخلاقی، رفتاری، اقتصادی، سیاسی و ... دارد، خواه اسلامی و خواه غیر اسلامی.

اهداف سیاسی از بازی با کلمات:

چنان که بیان شد، زیرساخت مکاتب نوین را (ظاهراً) بر ادبیات و معماری بنا نهاده‌اند. پس ادبیات نقش کلیدی را در تعریف هر حقیقت و واقعیتی ایفا می‌نماید، و بالتبع زمینه‌ساز تحقق اهداف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و

می باشد. به عنوان مثال: می توان نام دیکتاتوری مدرن را لیبرالیسم گذاشت - نام برده داری مدرن را فمینیسم گذاشت - نام لشکر کشی، جنایت و قتل عام را مبارزه با تروریسم گذاشت و ... اینها همه کلمات، اسمها و ایسمها هستند که در قالب الفاظ تعریف و تبلیغ می شوند، اما در حقیقت نگاهها، مواضع و سرنوشتها را تغییر می دهند.

جهان امروز، جهان علم نامیده شده که با "کلام" تبیین می گردد، لذا معجزه‌ی آخرین نبی و رسول الهی نیز از سنخ "علم" است که با کلام تبیین شده است، یعنی "کلام الله مجید = قرآن کریم".
* - شاید ابتدا بسیار ساده به نظر آید که بگوییم: فرقی نیست بین "اخلاق اسلامی" با "نگاه اسلام به علم اخلاق" - "اقتصاد اسلامی" یا "نگاه اسلام به اقتصاد" - "سیاست و حکومت اسلامی" با نگاه اسلام به سیاست و حکومت" و ...؛ اما می پرسیم: اگر فرقی ندارد، پس چه اصراری دارید که بگویید: «اقتصاد اسلامی - فلسفه اسلامی و ...» نداریم و غلط است و «نگاه اسلام به اقتصاد و فلسفه» صحیح است؟! چرا نمی گویند: هر کدام را که بگوییم صحیح است!؟!

علت اصلی این است که با حربه‌ی ادبیات، در بازی با کلمات در جمله سازی، به زیرساخت‌های یک دین، یا مکتب، یا فرهنگ و تاریخ یک ملت حمله می کنند، تا فرو ریزد و دین و مکتب خود را به سلطه برسانند.
نتیجه این می شود که بگوییم: چیزی تحت عنوان جهان بینی اسلامی - ایدئولوژی اسلامی - اخلاق اسلامی و ... نداریم! بگویید: نگاه اسلام به جهان، به ایدئولوژی، به اخلاق و ...! این «نداریم»، یعنی خلع سلاح.
نتیجه حاصله از القای معنای فوق این است که بگوییم: پس چیزی تحت عنوان شریعت اسلامی نیز نداریم. چرا که "شریعت"، همان قوانین منطبق با جهان بینی است، و همین قوانین است که در ادبیات اسلامی، به آن "احکام" گفته می شود. پس اگر جهان بینی و ایدئولوژی و شریعت اسلامی نداریم، احکام اسلامی هم نداریم.
نتیجه نهایی نیز این نیست که گفته شود احکام شخصی نداریم؛ وضو و طهارت و نماز نداریم. خیر؛ ابتدا با اینها کاری ندارند، بلکه می خواهند به این نتیجه برسانند که چیزی تحت عنوان: حکومت اسلامی نداریم. چرا که حکومت، یعنی سلطه‌ی قوانین و احکام در تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی؛ خواه الهی و اسلامی باشد، خواه استکباری و فرعون‌ی باشد، و یا به اصطلاح غلط امروزی، لیبرال دموکراسی باشد - در هر حال تا حاکم نشود، اجرا نمی شود و حاکم نمی شود، مگر آن که به حکومت برسد.

نتیجه آن که می خواهند القا کنند، نگوید: ما مسلمانیم و برای حکومت اسلامی، و برای استقرار شریعت اسلامی، در عرصه‌های متفاوت اخلاقی، فرهنگی، اقتصادی، امنیتی، اجتماعی، تعاملات بین‌المللی و ...، تلاش و قیام و جهاد می کنیم؛ بنشینید سر جایتان، تا دیگران که اینها را دارند بر شما حکومت کنند و هر چه آنها از

جهان بینی گرفته تا قوانین منطبق با آن (شریعت) دیکته کردند، بگویید چشم و اطاعت و تبعیت کنید. یعنی بندگی فراعنه را به جای بندگی خداوند متعال برگزینید.

پس، ببینیم که چرا اصرار بر تغییر معنا و مفهوم کلمات و جمله بندی ها دارند؟ چون سبب تغییر و سقوط فرهنگ ها و بالتبع سیاست ها (مواضع) می شوند، و آنها می توانند با تخریب کامل ساختار فعلی، ساختار مطلوب خود را در حکومت، با معماری و ادبیات دلخواه و مطلوب نوسازی کنند.

دقت کنید که اغلب نظریه های به اصطلاح جدید (که همه قدیمی هستند)، برای القای فکری و جهت توجیه حاکمیت استکبار جهانی به مرکزیت امریکا و انگلیس طراحی شده اند. اگر دقت کنید جامعه غربی، طی نیم قرن اخیر، فلاسفه را کنار گذاشته است و این "جامعه شناسان" هستند که نظریات فلسفی می دهند!



گوناگون - خرداد 1394

امتحانات خدا چگونه است؟ چطور بفهمیم بلایی که به سرمان آمده از ناحیه خودمان است یا خدا؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

متأسفانه در اذهان عمومی این القای خطا صورت گرفته است که گمان می‌کنند خداوند علیم و حکیم، گاه و بی‌گاه، سر زده از انسان امتحانی می‌گیرد و اگر بنده‌اش خوب نبود، بلایی به سر او نازل می‌کند. در حالی که اصلاً چنین نیست، مگر انبیا و اولیای الهی (العیاذ بالله) خطایی داشتند که با آن همه بلاها مواجه شدند؟ بلکه با هر چه انسان مواجه می‌شود و در آن "اختیار" دارد، در همان امتحان می‌شود.

به این امتحانات مدرسه‌ای دقت کنید. آموزگاران یک ثلث تدریس می‌کنند و تعلیم می‌دهند، بعد یک امتحان می‌گیرند. چند سؤال مطرح می‌کنند و از شما می‌خواهند که در فرصتی معین و محدود، پاسخ آنها را متناسب با آن چه یاد گرفته‌اید بنویسید.

خداوند متعال معلم و مربی است. به قلم تکوین (خلقت) و به قلم وحی (کتاب)، انسان را توسط معلمانی چون انبیا و امامان می‌دهد و می‌فرماید خود را بر اساس این تعلیمات بساز، این خودش امتحان توست و آن چه می‌شوی، پاسخ امتحان توست.

تعلیم و امتحان تئوری و عملی:

تعلیم خداوند متعال، صرفاً گفتاری یا تئوری نیست، چرا که آن نوع از تعلیم علم، فقط با هدف دانستن انجام می‌گیرد. چه انسان آن را به حیظه‌ی عمل درآورد یا در نیارد؛ مضافاً بر این که عمومیت ندارد. یعنی همگان مجبور نیستند آن علم را بیاموزند و به حیظه‌ی عمل نیز درآورند.

تعلیم و تربیت خدا، چگونه زیستن است. چگونه بلند شدن و راه افتادن است. چگونگی یافتن مقصد، شناختن راه و راهنمایان است - چگونگی کار تیمی با همراهان و کنار گذاشتن موانع است. لذا صرفاً تئوری نیست، بلکه تئوری و عمل آن با هم است.

شاید بتوان زندگی را در کوهنوردی یا شنا مثال زد. هدف قله یا رسیدن به ساحل است - صحنه امتحان، همان کوه یا دریای واقعی و عینی است - مربی یا مربیان با علوم و تجهیزات کامل حضور دارند. ابتدا در میان جمعیت

قرار گرفته و تعالیم و سفارشات را می کنند، بعد آنان را به صف می کنند و خودشان در جلوی صف قرار می گیرند و کوهنوردان را با طنابی که وصل (مرتبط) به خودشان است، با یک دیگر نیز مرتبط می نمایند، تا ضمن حرکت در صراط مستقیم و به دنبال ولایت، از یک دیگر جدا نشوند و در بالا رفتن و رسیدن کمک هم دیگر باشند.

پس، هم در تعلیم به قلم و کلام می فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» - همگی به ريسمان خدا چنگ زنید، و پراکنده نشوید / 103» و هم در عمل چنین تعلیم می دهد و همان خودش می شود امتحان که چه کسی راه را تحت این تعلیم و رهبری می آید و یا چه کسی جدا می شود و یا ...؟ - هم در تعلیم به قلم و کلام می فرماید: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» - و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید، و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید... / المائدة، 2» و هم در عمل همین طور می شود، و این خود می شود امتحان.

امتحان خدا، به روش کتاب باز (open book) است:

امتحان خدا به شیوه کتاب باز (open book) است، و می فرماید که نه تنها رجوع به کتاب اشکال ندارد، بلکه رجوع مکرر به کتاب (قرآن) توصیه هم می شود؛ و افزون بر آن می فرماید: در این امتحان آوردن معلمان نیز آزاد و جایز است و به سؤال کردن از آنها نیز توصیه و تأکید می شود. و حتی خداوند متعال می فرماید: شما ممکن است اساتید و معلمان بسیاری داشته باشید، اما من به شما می گویم که چه کسانی به جواب سؤالات امتحانی من علم دارند و می توانند شما را تعلیم دهند. آنها همه و همیشه در جلسه امتحان (زندگی) حاضر و ناظر بر شما هستند و مرتب به شما می گویند: «سلونی - از من پرسید».

کتاب، معلمان و مریبان:

خداوند خالق، علیم، حکیم و هادی، می فرماید:

- *- از یک سو به تو عقل دادم که بشناسی و قلب دادم که بفهمی - عقل دادم که نفی یا قبول کنی - قلب دادم که حب و بغض داشته باشی و جذب و دفع کنی؛
- *- از سوی دیگر یک کتابخانه علم در فطرتت قرار دادم که اگر آن را محبوب نکنی، این فطرت نورافشانی کرده و علومش را بر تو معلوم می کند.
- *- از سوی دیگر تمام جهان هستی، اعم از مادی و غیر مادی را مانند یک "کتاب باز" در مقابل دیدگان و بصیرت تو قرار دادم.

آری، خدا این کتاب را باز کرد (فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) تا تو بخوانی. و تأکید کرد که به من درس نده، این کار ابلیس است که بدل می‌زند، تو را تعلیم می‌دهد که به جای درس گرفتن، به جای تعلیم گرفتن، به جای پرسیدن و با خبر شدن از من - سعی کنی به من چیزی یاد دهی:

«قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (الحجرات، 16)

ترجمه: بگو: «آیا خدا را از دین [داری] خود خبر می‌دهید؟ و حال آنکه خدا آنچه را که در آسمانها و آنچه را که در زمین است می‌داند، و خدا به همه چیز داناست.

*- از سوی دیگر وحی فرستاد و آن چه در کتاب تکوین (خلقت)، به قلم صنع نوشته بود را به زبان و قلم وحی بیان نمود.

*- از سوی دیگر انبیا و رسولان خود را فرستاد و فرمود: شما بروید و به این بشر را تعلیم دهید که در کتاب چه نوشته؟ چگونه باید بخواند؟ و چگونه عمل کند تا قله‌های رشد را فتح نماید.

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (آل عمران، 164)

ترجمه: به یقین خداوند بر مؤمنان منت نهاد آن گاه که در میان آنها فرستاده‌ای از خودشان (نه از فرشته و نه از جن) برانگیخت که آیات او را بر آنها می‌خواند و پاکشان می‌گرداند و کتاب (آسمانی) و احکام شریعت و معارف عقلی به آنها می‌آموزد، و حقیقت این است که آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

صحنه امتحان:

صحنه‌ی چنین امتحانی، با کتاب باز و معلم و مربی و ناظری که می‌شود که از او سؤال کرد، تمامی لحظات زندگی است. همان «لحظه‌ی زندگی»، خودش یک امتحان است که در کدام جهت و چگونه سپری شد؟ هر چه داریم، خودش امتحان است - هر چه به دست می‌آوریم، خودش امتحان است - و هر چه از دست می‌دهیم، خودش یک امتحان است.

تشنه می‌شویم، امتحان است - برای رفع تشنگی چه می‌کنیم؟ این هم امتحان است - به آب رسیدیم چه می‌کنیم؟ آیا حلال و حرام را رعایت می‌کنیم یا خیر؟ نجس و پاک را رعایت می‌کنیم یا خیر؟ در قناعت و اسراف چگونه هستیم؟ در اخلاقیات و انسانیت چطور، آیا هیچ به یاد تشنگان می‌افتیم یا می‌گوییم به ما چه؟ و جان همه این سؤالها و جوابها این است که آیا "شاکر" هستیم یا خیر؟ اینها همه امتحاناتی است که در هر لحظه و هر موردی پیش می‌آید. ازدواج هم امتحان است - فرزند دار شد نیز امتحان است - کار و کسب و معاش هم امتحان است - تمامی مسائل اجتماعی و از جمله و در رأس همه آنها، حکومت و ولایت نیز امتحان است.

ابتلائات و بلاها:

اگر در هر لحظه و هر موردی امتحان است، پس در همه چیز امتحان، فتنه و بلا (که معنای مترادفی دارند) نیز وجود دارد. منتهی معمول و عادت بین مردم این است که امتحان سخت را فتنه و پیشامد ناخوشایند را "بلا" بنامند. وگرنه همه چیز، حتی تمامی نعمات الهی، خودش محل امتحان و فتنه است:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» (الأنفال، 28)

ترجمه: و بدانید که اموال و فرزندانان وسیله آزمایش اند، و خداست که پاداشی بزرگ در نزد اوست.

زمین بهشت نیست:

اینجا محل گذر است، اینجا صراط و پُل است؛ لذا هیچ امنیت تضمینی و دائمی در آن وجود ندارد. از این رو انسان به هنگام این گذر، با پیش آمدهای خوشایند و یا ناخوشایند مواجه می شود، که حتی خوشایندهایش نیز فانی هستند. پس بلا همیشه هست. منتهی انسان خودش می تواند بفهمد که چقدر به خداوند متعال ایمان و توکل دارد؟ چقدر مطیع اوامر اوست؟ و چقدر از اولیای او تابعیت دارد؟ و بالاخره آن که چقدر در مقدرات (اندازه‌ها)ی این بلا نقش داشته است. پس اگر دید او به حد توان کارش را کرده و نقش و اختیاری هم در پیش آمد این بلا نداشته، آن وقت باید بداند که آن بلا، تماماً خیر اوست. بالاخره اینجا بهشت نیست که هیچ رخداد ناگواری نداشته باشد، اما بسیاری از ناگواری‌ها، سبب خیر و گوارایی ماندنی تر می گردند.

این سوال تنها به ذهنم خطور کرده نه جایی خوندم، نه شنیدم؛ خداوند رحمان به انسان اختیار عطا کرده تا

راهش را پیدا کند؛ حالا اگر می‌خواد از خدا اطاعت کنه یا که می‌خواد مخالفت کنه، هر کدام هم جزایی

داره. اما شاید این انسان اصلاً نمی‌خواست که به دنیا بیاد و خلق شه، این با اختیار انسان در تضاد نیست؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: اگر چه شما در جایی نخوانده و نشنیده‌اید، اما این سؤال مکرر مطرح و پاسخ داده شده است. شاید اولین بار در سال 1389 در همین پایگاه طرح و پاسخ داده شد (1)؛ اما در عین حال نظر به این که زیاد مطرح می شود، مجدد نظر جنابعالی و سایر کاربران گرامی را به چند نکته مهم ذیل جلب می نمایم:

الف - خداوند متعال فرموده که در خلقت اختیاری داده که حالا سؤال شود «آیا با اختیار در تضاد نیست؟»

- خلقت، امر خداست و مبتنی بر علم، حکمت، مشیت و اراده الهی می باشد و خداوند سبحان، علیم و حکیم، در امر خودش نه از کسی اجازه می گیرد و نه با کسی مشورت می نماید، چرا که این رفتارها مبتنی بر نقص

و نیاز است و او منزّه (سبحان) از هر گونه نقص و نیازی می‌باشد. « وَاللَّهُ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ - و خداست که بی‌نیاز ستوده است / فاطر، 15 »

ب - علم خدا فوق علوم، حکمت خدا فوق حکمت‌ها، اراده‌ی خدا فوق اراده‌ها و اذن و اجازه‌ی او در عالم تکوین و عالم تشریح، فوق تمامی اذنهاست، و هر چه هست، تجلی اوست؛ پس مشورت و اجازه گرفتن، به ساحت مقدس او راه ندارد. (**سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ** - منزّه است خداوند از آنچه آنها توصیف می‌کنند/الصّافات، 159)

ج - باید دقت کنیم که اهل عصمت علیهم السلام، در دعاها و مناجات‌های خود، چگونه به این مهم (اجازه نگرفتن و مشورت نکردن خدا) تصریح و تأکید می‌کنند:

دعای یستشیر:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ، الْمُدَبِّرُ بِلاَ وَزِيرٍ، وَلَا خَلْقٍ مِنْ عِبَادِهِ يَسْتَشِيرُهُ»

ستایش مخصوص خدایی است که نیست معبودی جز او، پادشاه بر حق آشکار، آن مدبری که وزیر و کمک‌کاری ندارد و نه با مخلوقی از بندگانش مشورت کند،

«كُنْتُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ، وَكَوُنْتُ كُلِّ شَيْءٍ، وَقَدَرْتُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَأَبْتَدَعْتُ كُلِّ شَيْءٍ»

تو بودی، پیش از هر چیز، و تو هستی بخشیدی به هر چیز و بر هر چیزی قادر و توانایی، و هر چیزی را از آغاز (ابداع) تو پدید آوردی؛

دعای جوشن کبیر:

«يَا مَنْ يَرَى وَلَا يُرَى، يَا مَنْ يَخْلُقُ وَلَا يُخْلَقُ، يَا مَنْ يَهْدِي وَلَا يُهْدَى»

ای کسی که ببیند و دیده نشود، ای کسی که خلق می‌کند و خلق نمی‌شود، این کسی که هدایت می‌کند و هدایت نمی‌شود؛

«يَا مَنْ يُجِبِّي وَلَا يُجَبَّى، يَا مَنْ يَسْتَأْذِنُ وَلَا يُسْتَأْذَنُ، يَا مَنْ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ»

ای کسی که زنده می‌کند و (توسط دیگران) زنده نمی‌شود؛ سؤال (مؤاخذه) می‌کند و مورد سؤال واقع نمی‌شود؛ ای کسی که می‌خوراند و خورانده نمی‌شود.

«يَا مَنْ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ، يَا مَنْ يَقْضِي وَلَا يُقْضَى عَلَيْهِ، يَا مَنْ يَحْكُمُ وَلَا يُحْكَمُ عَلَيْهِ، يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» (بند 50)

ای که پناه دهد ولی کسی او را پناه ندهد؛ ای که قضاوت کنی ولی قضاوت بر تو نشود؛ ای که حکم کنی ولی کسی بر تو حکم نکند؛ ای که نزاید و نه زائیده شده و نیست برایش همتایی هیچکس.

«يَا مَنْ هُوَ قَاضٍ بِلا حَيْفٍ يَا مَنْ هُوَ رَبُّ بِلا وَزِيرٍ يَا مَنْ هُوَ عَزِيزٌ بِلا ذُلٍّ يَا مَنْ هُوَ غَنِيٌّ بِلا فَقرٍ» (بند 74)

ای که او حاکمی است که ستم در حکمش نیست، ای که او پروردگاری است بدون وزیر، ای که او عزیزی است بی ذلت ...

دعای عرفه:

«لَمْ تُشْهِدُنِي خَلْقِي وَلَمْ تَجْعَلْ لِي شَيْئاً مِنْ أَمْرِي ثُمَّ أَخْرَجْتَنِي لِلذِّى سَبَقَ لِي مِنَ الْهُدَى إِلَى الدُّنْيَا تَاماً سَوِيّاً وَحَفِظْتَنِي فِي الْمَهْدِ طِفْلاً صَبِيّاً وَرَزَقْتَنِي...»

مرا در خلقتم شاهد (گواه) نگرفتی، و واگذار نکردی به من چیزی از کار خودم را (مرا در خلقتم مختار یا شریک نگرفتی)، سپس بیروم آوردی بدانچه در علمت گذشته بود، از هدایتیم بسوی دنیا خلقتی تمام و درست و در حال طفولیت و خردسالی در گهواره محافظتم کردی و روزیم دادی ...

د - با همه این احوال، اگر کسی هنوز در این اندیشه است که «چرا راجع به خلقت من، از من نظرخواهی و سؤال نشد؟ با من مشورت نشد و ...؟» به این فکر کند که قبل از خلقت کجا بود که نظرش را بپرسند؟ عدم که نظر ندارد، خوشایند و ناخوشایند ندارد.

در سلسله مراتب خلقت نیز چیز ارزشمندی نبود، نطفه‌ای که پشت به پشت منتقل شده تا به او رسیده است. پس وقتی نوبت خودش شد نیز نطفه‌ای بیش نبود - در رحم مادر نیز جنینی بیش نبود، پس به دنیا آمدن و چندین سال رشد و نمو نیز عقل درستی نداشت و برای همین مکلف نگردید ... اکنون نیز چیز زیادی نمی‌داند «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً» - و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است / الأسرائ، 85؛ بعد این انسان، انتظار دارد که آن خالق علیم و حکیم، از او اجازه بگیرد، یا مشورت کند و یا نظر بخواهد؟! خب این فقط یک تکبر است.

«هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُورًا» (الإنسان، 1)

ترجمه: آیا (مگر نه این است که) مدت زمانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود. خلقت تجلی خداست و او برای تجلی از کسی نظر نمی‌پرسد و اجازه نمی‌گیرد.

اختیار:

برخی گمان دارند که چون به انسان اختیاری داده شده، دیگر باید «مَالِكِ الْمَلِكِ - قادر مطلق و فعّال ما یشاء» باشد! این تصور و تخیل کاملاً غلط است.

ما نه در تکوین (خلقت) اختیاری داریم و نه در تشریح (قوانین و احکام مترتب به خلقت که در بایدها و نبایدهای دین تشریح شده است)، در نتیجه در ربوبیت (تدبیر و تربیت و اداره امور عالم) نیز نقشی نداریم؛ بلکه همانگونه که در سؤال نوشته شده، به ما فقط در برخی از امور که به هدایت ما مربوط می‌شود، "اختیار در

انتخاب راه" داده شده است، اما تکوین و تشریح چگونگی راه، مقصد هر راه و نتایجی که هر کاری و راهی دارد که در اختیار ما نیست.

آیا کسی می‌تواند بگوید: «چون من اختیار دارم که بین نان و گوشت، یکی را انتخاب کنم و بخورم؛ پس هر اثر و نتیجه‌ای که من خواستم باید بر آنها و بر بدن من مرتب گردد؟!» خیر؛ بلکه در اینجا دیگر هیچ اختیاری نیست، نان مشخصات خود را دارد - گوشت هم مشخصات خود را دارد - و اثر هر کدام بر بدن را نیز ما خلق و برنامه‌ریزی نکرده‌ایم.

لازمه "اختیار" این است که به انسان عقل، رسول، وحی، امام و الهام داده شود؛ لازمه‌ی عقل، وحی و امام نیز این است که به انسان در انتخاب راه اختیار داده شود، نه این که هدایتش چون سایر مخلوقات تکوینی و جبری باشد. فرمود: دین (اعتقادات) را اجباری نکردم، چون راه رشد از گمراهی را روشن کردم:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْعِیِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (البقره، 256)

ترجمه: در دین هیچ اجباری نیست. و راه از بیراهه بخوبی آشکار شده است. پس هر کس به طاغوت کفر ورزد، و به خدا ایمان آورد، به یقین، به دستاویزی استوار، که آن را گسستن نیست، چنگ زده است. و خداوند شنوای داناست.

و البته انسان را در ابهام نگذاشت، چرا که با هدایت سازگاری ندارد، راه و مقصد باید روشن باشد، چه باید کرد و چه نباید کرد نیز باید روشن باشد، تا انسان راه رشد را انتخاب کند و هدایت شود؛ از این رو چه در آیه‌ی فوق (که معمولاً فقط بند اولش را می‌خوانند) و چه در آیات دیگر، پیامدها و نتایج دنیوی و اخروی هر راه و هر گزینه‌ای را تبیین فرمود.

پس به ما اختیار تام داده نشده است، به ویژه در امر خلقت.

ازدواج / طلاق - شنیده‌ایم در قرآن یا احادیث آمده که اگر ازدواج کنید روزی را خدا می‌رساند، یا هرکس از ترس نداری یا فقر ازدواج نکند به خدا گمان بد برده است! آیا این درست است پایه و منبع دارد؟ دوما چرا این همه ازدواج‌ها بعدا به علت وضعیت بد مالی به طلاق و گاهی زندان هم کشیده می‌شود.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: البته که درست است. خداوند متعال در این دست از آیات، بسیار تأکید دارد تا مردم بدانند که رازق‌شان الله جلّ جلاله است، پس به خاطر رزق، بندگی دیگران را نکنند و خودش را به هلاکت دنیا و آخرت نیاندازند. آیا جز این است که بیشتر گناهان مردم، به خاطر رزق و

ارتزاق است؟ (البته رزق فقط پول نیست). چنان که در حدیث قدسی آمده است: خداوند متعال به پیامبر عظیم الشأن صلوات الله علیه و آله فرمود: «ای احمد همانا عبادت ده جزء است که نه جزء آن طلب روزی حلال است، پس چون خوراکی و نوشیدنی خود را پاک کردی در پناه و حمایت من هستی» (بحار الانوار (ط-بیروت) ج 74، ص 27).

الف - خداوند متعال در قرآن کریم تصریح نمود که شما را از یک پدر و مادر و زوج آفریدم و ازدواج را برای تسکین، مودت و رحمت قرار دادم؛ پس این یک امر تکوینی است و برای تحققش نیز نفرمود که ازدواج مخصوص متمولین می باشد، بلکه فرمود: اهل تفکر این نشانه های الهی را درک می کنند:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (الروم، 21)

ترجمه: و از آیات خداوندی است که برای شما از جنس خودتان جفتی بیافرید، که در کنار او آرامش یابید، و میان شما عشق و محبت و مهربانی قرار داد، که در این حقیقت نشانه هایی از خداست برای مردمی که فکر می کنند!

ب - هم چنین تأکید نمود که اقدام به ازدواج مجردین از فرزندان یا زیر دستان ننمایید و اگر در تنگنای مالی باشند، خدا به آنان گشایش می رساند:

«وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (التور، 32)

ترجمه: مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را، اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز می سازد خداوند گشایش دهنده و آگاه است.

ج - برخی خودآگاه یا ناخودآگاه گمان می کنند که رازق خود و اهل و عیال و فرزندانشان هستند، این اعتقاد و گمان، بسیار بدتر از ازدواج نکردن و یا صاحب فرزند نشدن است، چرا که نوعی شرک است. از این رو خداوند متعال می فرماید که به بهانه رزق، فرزندان خود را نکشید [این سقطها، همه فرزند کشی است]، چرا که رازق خودتان و آن فرزند نیز من هستم:

«وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنْ قَتَلْتُمْهُمْ كَانَتْ خَطِيئَةً كَبِيرًا» (الأسراء، 31)

ترجمه: فرزندان خود را از ترس فقر و تنگدستی نکشید، ماییم که آنها و شما را روزی می دهیم حقا که کشتن آنها گناهی بزرگ است.

در احادیث نیز بسیار تأکید شده است که هر کس به خاطر ترس از فقر، ازدواج نکند و بچه دار نشود، به خداوند سبحان و وعده های او [که تخلف ناپذیر است]، بدگمان شده است.

امام صادق علیه السلام: «مَنْ تَرَكَ التَّزْوِيجَ مَخَافَةَ الْفَقْرِ فَقَدْ أَسَاءَ الظَّنَّ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُعُولُ: إِنْ يَكُونُوا فَقَرَاءً يُعْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ (النور، 32)»

ترجمه: هر که از ترس تهیدستی ازدواج را ترک کند، به خدای عزوجل گمان بد برده است. خداوند عز و جل می‌فرماید: «اگر تهیدست باشند خداوند از فضل خود توانگرشان می‌سازد».

علل طلاق:

اتفاقاً بر عکس آن چه دشمنان فرهنگ اسلام (و فرهنگ مردم ایران) در ضد تبلیغ‌ها، هوچی‌گری و جوّسازی می‌کنند، کمترین علت طلاق فقر مالی و بیشترین علت طلاق فقر فرهنگی و عمل نکردن به احکام الهی است. چه در ایران اسلامی خودمان و چه در سرتاسر جهان.

مگر در ایران و در سرتاسر جهان (از جمله جهان اسلام)، چقدر مردان ثروتمند، متمول یا دست کم متوسط به بالا وجود دارد و چقدر امکانات اولیه‌ی زندگی و سپس رفاه بیشتر برای همگان وجود دارد؟ آیا همه طلاق می‌گیرند!؟

بی‌تردید اگر "فقر مالی" علت اصلی طلاق بود، باید طلاق در میان ثروتمندان و متمولین به صفر نزدیک می‌شد، در حالی که چه در جوامع مرفه غربی (به ویژه کشورهای امریکا و اروپایی)، چه در جوامع مرفه شرقی و چه در جوامع اسلامی و از جمله در ایران خودمان، آمار طلاق این قشر افزون‌تر است.

پس نتیجه می‌گیریم که الگوهای غلط و الگوپذیری‌های غلط‌تر، از فرهنگ‌های گوناگون، سبب بیشتر طلاق‌ها می‌باشد و بدیهی است که وقتی فرهنگ اسلامی بر ابعاد گوناگون زندگی فرد و جامعه حاکم نگردد و احکامش نیز مورد توجه و رعایت فکری و عملی قرار نگیرد، مردم از هر حیث و از جمله ازدواج و خانواده، دچار آسیب و ضرر می‌گردند.

در آموزه‌های اسلامی (قرآن، حدیث، سیره) فرمود که "کفو = همتا، همسو"ی خود را برای ازدواج انتخاب کنید - فرمود: زیبایی زن یا ثروت مرد را ملاک اصلی قرار ندهید - فرمود: با هم تفاهم و سازش کنید - فرمود: نسبت به هم مودت، محبت، رحمت و بالتبع گذشت داشته باشید - فرمود: زودتر ازدواج کنید - فرمود: سخت نگیرید - فرمود: به هنگام اختلاف از هر طرف بزرگی بیاید برای رفع اختلاف و سازش - فرمود: بدترین حلال نزد خداوند متعال، همان طلاق است - فرمود: با خانواده بد اخلاقی نکنید - فرمود: مرد و زن به آمیزش جنسی توجه ویژه داشته باشند و برای هر کدام در موضوعات متفاوت این امر دستوراتی صادر نمود - فرمود: خیانت نکنید، اطراف زنا و بدتر از آن زناى محصنه نروید و

آیا اکثر طلاق‌ها به خاطر عدم رعایت این موارد - که زیر ساخت اقتصادی ندارند - نمی‌باشد؟! وقتی ملاک انتخاب همسر، به نمودهای ظاهر خلاصه می‌شود - وقتی تشریفات و تجمل، ملاک شخصیت می‌گردد - وقتی

رفاه مادی جای هر گونه اصول اعتقادی و ارزش های معنوی و اخلاقی را می گیرد - وقتی چشم و هم چشمی، به جای تدبیر و عقلانیت، شاکله خانه و خانواده را ترسیم می کند - وقتی پول، شهرت و زیبایی به جای انسان معشوق می شود - وقتی ارزش انسان به حیث سنجیده می گردد - وقتی زنان سکس خود را به رایگان در خیابان ها به نمایش می گذارند - وقتی مردان غیرت و عفت را کنار می گذارند - وقتی زنان خود را برای هر مردی، اعم از مجرد و متأهل سهل الوصول می کنند - وقتی زنان در غیاب شوهرشان عفت و امانتداری، حیا و دین را کنار می گذارند - وقتی مردان حریص، طماع، تنوع گرا و بی وفا می شوند و ...، بدیهی است که بسیاری از ازدواج ها به طلاق می انجامد.

اگر شما یک خانواده را پیدا کنید که پیوندشان از تنگنای مالی گسسته شده باشد، در مقابل با صدها خانواده مواجه می شود که "مادر" دوست پسر داشتن را تشویق کرده و پس از ازدواج نیز به طلاق تشویق می کند! یا مادر شوهری که به عروسش به مانند رقیبی که پسرش را از دست او درآورده نگاه می کند، دائم او را مورد اهانت، تحقیر و آزار قرار می دهد! در اطراف خود سیر کنید، آیا غیر از این است؟! و این موارد در خانواده های مرفه یا نیمه مرفه به مراتب بیشتر است.

وقتی مهریه هزار سکه یا بیشتر شد، خودش سرمایه ای است که دختر و خانواده اش را تحریک و تشویق به طلاق می کند. برای چه بماند و با حقوق یا درآمد اندک شوهرش بسازد. به فکر بوتیک زدن و ماشین خریدن می افتد و خانواده اش نیز او را تشویق می کنند.

اگر شما یک خانواده را پیدا کنید که پیوندشان از تنگنای مالی گسسته شده باشد، در مقابل صدها خانواده را پیدا می کنید که به خاطر زیاده خواهی، تکبر، چشم و هم چشمی، بی توجهی در ارضای غرایز جنسی، بد اخلاقی، ندیدن همدیگر به خاطر اشتغال در بیرون، دعوایی که از همین ارتباطات بیرونی (چه زن و چه مرد) نشأت می گیرد، دخالت بی جای بزرگ ترها ... و یا خدایی ناکرده فساد و فحشا کارشان به طلاق و جدایی کشانده شده است.

نکته - منتهی همان طور که به ما القا می کنند کمی یا زیادتی آب آشامیدنی و سلامت محیط زیست نیز به توافق هسته ای بستگی دارد، القا می کنند که همه طلاق ها به خاطر فشار مالی است!

اگر 313 جوانمرد واقعی پیدا شوند امام زمان ظهور می کند؛ آیا دردوران دفاع مقدس 313 مرد واقعی

نداشتیم؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

پیش از این مکرر این سؤال طرح شده و پاسخش نیز درج شده است. از این رو در مقال و مجال، به نکات دیگری اشاره می‌گردد.

طبق معمول مشکلات از اینجاست که یک معنای غلطی را از جانب خود به ذهن القا می‌کنیم و بعد همان را زیر سؤال می‌بریم و گمان می‌کنیم که این یک دغدغه ذهنی در مورد معارف اسلامی می‌باشد، در صورتی که مبتنی بر یک تعریف یا باور غلط از جانب خود یا دیگران می‌باشد.

در کدام حدیث بیان شده که «اگر 313 جوانمرد واقعی پیدا شوند امام زمان ظهور می‌کند؟!» لازم است حتماً منتظران عزیز قیام و ظهور حضرت حجت بن الحسن، امام مهدی علیه السلام، حتماً به نکات ذیل دقت نمایند:

الف - "اگر"، شرط است، مثل این که بگویید: اگر باران ببارد، هوا تمیز می‌شود. در این صورت تحقق این "اگر" علتی است برای معلولی. بارش باران علت و تمیز شدن هوا معلول آن می‌شود.

اما، در کدام حدیثی بیان شده که «اگر 313 تن یار، جوانمرد باشند، حضرت ظهور می‌نمایند؟» بدیهی است که وقتی مطلب غلط بیان می‌شود، سؤالات و شبهات این چنینی نیز در ذهن ایجاد می‌شود.

ب - شرط (اگر = إن) این است که می‌فرماید: « **بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** - آن چه خدا باقی می‌گذارد، خیر است برای شما، **اگر** از مؤمنین باشید/ هود 86» - شرط این است که وجود مقدس ایشان علیه السلام می‌فرماید: « **وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَّهُمُ اللَّهُ لَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا** ... / الإحتجاج ، ج 2 ، ص 499» یعنی اگر چنان چه شیعیان ما - خداوند در اطاعت موفق‌شان بدارد - از صمیم قلب (عمق جان)، در وفای به عهد اجتماع (وحدت) می‌کردند، هرگز بمن لقای ما برای ایشان به تأخیر نمی‌افتاد.»

خب، در این بیان شرطی، مشخص شده که علت و سبب ظهور، وحدت قلبی شیعیان در وفای به عهد امامت و ولایت می‌باشد؛ و بالتبع عدم وحدت، علت و سبب تأخیر در لقای آن حضرت می‌باشد. اما هیچ کجا بیان نشده که صرف 313 تن، شرط ظهور هستند.

ج - موضوع 313 تن، به عنوان یک خبر بیان شده است و نه یک شرط. یعنی همانطور که خبر داده شده که ایشان در مسجد الحرام و کنار کعبه ظهور می‌نمایند - ایشان ابتدا به دیوار کعبه تکیه داده و با معرفی خود سخنانی ایراد می‌کنند، سپس چنین و چنان می‌کنند، خبر داده شده که به محض ظهور و قیام، ابتدا 313 تن از یاران خاص از اقصی نقاط آمده و به ایشان می‌پیوندند و به سرعت دیگران نیز می‌رسند. چنان چه امام صادق علیه السلام فرمودند:

«وَكَانَتِي أَنْظُرُ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مَنبَرِ الْكُوفَةِ وَ حَوْلَهُ أَصْحَابُهُ ثَلَاثِمِائَةً وَ ثَلَاثَ عَشَرَ رَجُلًا عِدَّةُ أَهْلِ الْبَدْرِ ؛ وَ هُمْ أَصْحَابُ الْأَلْوِيَةِ وَ هُمْ حُكَّامُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ عَلَى خَلْقِهِ...»؛ (بحارالانوار، ج 52، ص 436)

ترجمه: گویا امام قائم علیه السلام را بر بالای منبر کوفه می نگرم که یارانش 313 نفر، به تعداد جنگ آوران مسلمان جنگ بدر، اطرافش را گرفته اند، این یاران پرچم داران و حاکمان بر مردم در زمین از جانب خدا هستند.»

د - همان گونه که در حدیث فوق مشهود است، اولاً 313 تن شرط ظهور بیان نشده، بلکه خبر از حضور و پیوستن و گرد آمدن آنها داده شده است؛ و ثانیاً معلوم می شود که آنها "یاران خاص" می باشند، نه این که حضرت دیگر هیچ یار، لشکر، نیرو و گروهی جز آنان ندارند.

هر رهبری، هر حرکتی، هر انقلابی، دو دسته یار دارد که در نگاه کلی تقسیم می شوند به «یاران خاص» و «یاران عام» و البته چه یاران خاص و چه یاران عام نیز درجه بندی دارند. حضرات عیسی و خضر علیهما السلام نیز از یاران خاص اولیه ایشان می باشند، اما دیگر خواص را نمی شود با آنان در یک درجه دید. همین طور است یاران عام.

امام باقر علیه السلام فرمود: «امام قائم علیه السلام دارای 313 نفر یاور است که این افراد از نژاد عجم (غیر عرب) هستند، بعضی از آنها در روز بر روی ابر سوار شده و راه می روند، و به نام و پدر و اوصاف و نسب معروفند .. و بعضی از آنها در بستر خود خوابیده اند و بدون وعده ی قبلی در مکه به حضور امام قائم علیه السلام شرفیاب می گردند» (اثبات الهداة، ج 7 ص 92)

مثال: به همین انقلاب اسلامی که از گام ها و حلقهات برجسته در مقدمه ی قیام حضرت بقیة الله علیه السلام است دقت کنید. امام خمینی رحمة الله علیه، دو دسته یار داشتند. یاران اولیه و خاص، امثال مقام معظم رهبری، آیات عظام مطهری، بهشتی، مفتاح، صدوقی، دستغیب، مدنی و ... بودند که البته دشمن خیلی سریع تر از بقیه این خواص را شناخت و ترور کرد. یاران عام نیز مردم بودند که در طبقات و اقشار و اصناف متفاوت قرار داشتند و به ایشان پیوستند. در میان آنها نیز درجه بندی بود. شهدای هفت تیر، جوانانی چون دیلمه، مدیرانی چون آیت الله دکتر باهنر و شهید رجایی ...، افسرانی چون شهید دکتر چمران، شهید صیاد شیرازی ...، و صدها و هزاران افسر دیگر در میادین علمی، اقتصادی، نظامی و مهم تر از همه فرهنگی، درجات بالاتر از یاران خاص و عام می باشند که به سرعت به ایشان می پیوندند.

طبقات و درجات یاران و ملازمان آن حضرت:

در وصف یاران امام زمان، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، در احادیث طبقات و درجاتی ذکر شده است، که شاخص آنها عبارتند از: «اوتاد، عصائب، ابدال، نجباء، رفقا و اعاجم».

اوتاد: در وصف آنان گفته شده که همیشه در رکاب حضرت می‌باشند. تعدادشان در هر زمان سی نفر است و هر کدام که از دنیا بروند، دیگری جای او را می‌گیرد. (غیبت طوسی، ص 102)

عصائب: آن صفت (جوانمرد) که در سؤال آمده، مربوط به این گروه است. عصائب، جمع عصبه است، یعنی جوانمردان رشید و نیرومند. این گروه از یاران در عراق هستند، و به محض ظهور خود را به مکه رسانده و با ایشان بیعت می‌کنند. (المجالس السنیة، ج 5 ص 699) - در برخی از اخبار، سخن از "اخیار = دوستان" آمده که گروه اولی آنها پنجاه هزار نفر است.

ابدال: معنی ابدال چنان که مرحوم طریحی در مجمع البحرین می‌نویسد: آنها جمعی از صالحان می‌باشند، که همواره در زمین هستند، وقتی یکی از آنها وفات یافت، خداوند بدل او (جای او) شخص صالح دیگری را می‌گذارد، اینها چهل یا هفتاد نفر در شام هستند و یا سی نفر در جای دیگر (المجالس السنیة، ج 5، ص 699)

نجباء: نجباء» که جمع «نجیب» به معنی افراد پاک سرشت و خوش نفس و جوان مرد است، نیز به ویژگی دیگر یاران مهدی علیه السلام پی می‌بریم. گروه اولیه آنها برخی از مصر هستند و برخی از کوفه و ... (بحارالانوار، ج 52، ص 347)

رفقاء: معنی رفیق، همراهی صادق و صمیمی است که به انجام امور (رتق و فتق امور) و حل مشکل می‌پردازند.

اعاجم: جمع عجم است. برخی گمان دارند که "عجم" یعنی ایرانی؛ ولی چنین نیست، بلکه یعنی غیر عرب. همان طور که ما غیر ایرانی را "خارجی" می‌خوانیم، در لسان عرب نیز غیر عرب را "عجم" می‌گویند. چنان چه گذشت، بیشتر 313 تن و نیز افرادی از سایر طبقات یاران و ملازمان حضرت، غیر عرب (اعاجم) هستند، یارانی از ایران که قطب عالم تشیع است، از افغانستان، پاکستان و کشورهای دیگر در سرتاسر جهان.

بانوان در میان 313 تن:

امام باقر علیه السلام، با ذکر قسم جلاله والله، می‌فرماید: «... وَ یَحِیُّ ءُ وَ اللّٰهُ ثَلَاثُمَاةٌ وَ بَضْعَةُ عَشَرَ رَجُلًا فِیْهِمْ حَمْسُونَ اِمْرَاةً یَجْتَمِعُونَ بِمَكَّةَ عَلٰی غَیْرِ مِیْعَادٍ فَرَعًا کَفَّرَ الحَرِیْفِ»؛ (بحارالانوار، ج 52، ص 223)

ترجمه: سوگند به خدا! سیصد و اندی نفر می‌آیند در میان شان 50 نفر زن هستند، در مکه اجتماع می‌کنند بی آن که قبلاً وعده داده شده باشند، آمدن شان هم چون ابرهای پاییزی است (که با حرکات تند می‌آیند و در آن مرکز جمع می‌گردند)».

چند نکته:

یک - 313 تن، به عنوان شرط ظهور بیان نشده است که پرسیده شود: آیا در میان این همه مؤمن و صالح، 313 تن یافت نمی‌شود؟! بلکه خبر از چگونگی احوال ظهور می‌باشد. در موارد نادری که شرط (اگر) بیان

شده، مثل بیان امام رضا علیه السلام مبنی بر «لَوْ كَانَ فِيكُمْ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرِ لَقَامَ قَائِمُنَا - اگر به تعداد اهل بدر در میان شما بود، قائم ما قیام می کرد / مشکاة الأنوار فی غرر الاخبار ص 63» نیز به یک ویژگی خاص اشاره شده است. مثل (اهل بدر)، یعنی به آن درجه از اخلاص و ایمان و بصیرت و اطاعت و ... - چنان که شبیه همین احادیث در بیان نورانی ائمه دیگر در خصوص قیام خودشان نیز مشاهده می گردد.

دو - ظهور شرایط بسیاری دارد که فقط یکی از آنها حاضر و جمع بودن 313 تن مانند اصحاب بدر است، پس ممکن است آنها باشند، اما شرایط دیگر فراهم نشده باشد. از جمله اعم و اهم آنها، مساعد بودن زمینه پذیرش حکومت جهانی به رهبری منجی الهی می باشد. مردم امیدشان از طواغیت، حکومتها، مکتبها، ایسمها و مدعیها قطع می شود و گشایش را فقط به دست خدا می دانند و از او می خواهند که منجی اش را بفرستد. علائم این زمینه، هم اکنون مشاهده می شود. استکبار جهانی، داعیه "حکومت جهانی" به رهبری خودش را دارد، اما مردم ضمن آن که به سمت حکومت جهانی می روند، رهبری مستکبران، کافران و ظالمان را نمی خواهند. امروز در سرتاسر عالم، حتی دشمنان، به قدرت رهبری "ولایت" پی برده اند و آرام آرام خواهان رهبری این چنینی در سرتاسر عالم می گردند.

سه - چنین نیست که حضرت امام مهدی علیه السلام، در دوران غیبت و هم اکنون، در گوشه ای چادری در بالای تپه ای ناشناخته نشسته باشند و فقط مشغول به نماز و ذکر و دعا باشند تا فرمان ظهور برسد. بلکه یک حکومت، آن هم در سطح جهانی، سازماندهی و تشکیلات می خواهد. تشکیلاتی برای شرایط متفاوت در دوران غیبت - تشکیلات نزدیک به ظهور - تشکیلات هنگام ظهور - تشکیلات قیام و بالاخره تشکیلات حکومت جهانی و اداره مردمان در سرتاسر جهان.

بدیهی است که این سازماندهیها و تشکیلاتها، یکهو از آسمان نازل نمی شوند و یا در زمین به وجود نمی آیند، بلکه امری مستمر در همه دورانهاست. هم اکنون نیز این تشکیلات وسیع وجود دارد. یاران در طبقات و درجات متفاوت وجود دارند - منتظران وجود دارند - برنامه ریزان و کارگزاران وجود دارند، با سلسله مراتبش، تا آنجا که هر شیعه ای که با قصد خدمت و تعجیل در ظهور، گامی بر می دارد، حضوری می یابد، کاری می کند و یا حداقل دست به دعا بر می دارد، عضو این تشکیلات می باشد.

پس ما باید بنیم که عضو هستیم یا نه؟ اگر نیستیم چرا؟ اگر هستیم در کدام قسمت قرار گرفته ایم و چه باید بکنیم و چگونه ارتقا یابیم؟

آقای رائفی پور در یکی از سخنرانی‌هایشان گفته است: «مراد از ذوالقرنین در قرآن که به معنی دو شاخه، امام زمان است، زیرا از دو شاخه‌ی بنی اسرائیل و بنی اسماعیل است»، آیا ایشان درست می‌گویند؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

اگر ایشان چنین گفته باشند، خودشان باید بگویند که آیا سند و دلیلی هم بر این معنا دارند، یا صرفاً یک برداشت ذوقی و شخصی و بی‌سند است؟! البته این تعبیر در برخی از گذشتگان نیز بوده است، شاید مستند به آن گفته باشند، اما آن سخنان نیز برداشت است، نه نقل مستقیم از اهل عصمت علیهم السلام. در هر حال صرف نظر از شخص گوینده، باید به اصل مطلب بپردازیم. باید دقت شود که گاهی تعبیری نسبت به شخص معصوم علیه السلام می‌شود که ریشه در آیات قرآن کریم یا احادیث دارد. مثل: شمس - قمر - النَّجْم - ماء معین - نور و ... ؛ اما یک موقع تعبیر و برداشت‌هایی به صورت قطع و یقین بیان می‌شود که مستند نمی‌باشند. لذا بیان قطعی آنها می‌تواند در شناخت، اندیشه و معرفت دینی ایجاد اعوجاج نماید و به شدت باید پرهیز نمود.

در هر حال به دو نکته‌ی بسیار مهم باید توجه نمود:

الف - قرآن کریم تصریح دارد که "ذی القرنین"، شخصی در گذشته بوده که نه پیامبر بوده و نه امام، بلکه بنده‌ی صالح و فرمانبر خدا و دعوت‌کننده به سوی او بوده است. افعال به کار برده در مورد ایشان، همه "ماضی" گذشته می‌باشد و به صورت تعبیری یا مثل نیز بیان نشده است. به صراحت فرموده:

«حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَرْبَبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْ تَعُدَّ بِوَأَمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا» (الکھف، 86)

ترجمه: چون به غروبگاه آفتاب رسید آن را دید که در چشمه‌ای گل‌آلود فرو می‌رود و نزدیک چشمه گروهی را یافت. گفتیم ای ذی القرنین یا عذاب می‌کنی یا میان آن طریقه‌ای نیکو پیش می‌گیری.

و به صراحت فرموده: «ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا - سپس راهی [دیگر] را دنبال کرد» - «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطَّلِعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ مِّنْ دُونِهَا سَبْرًا» - تا به طلوع‌گاه خورشید رسید و آن را دید که بر قومی طلوع می‌کند که ایشان را در مقابل آفتاب پوششی نداده‌ام» ... «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا» - تا وقتی میان دو کوه رسید مقابل آن قومی را یافت که سخن نمی‌فهمیدند / همان، آیات بعدی» - و در نهایت به درخواست آنان برای چاره‌اندیشی از تهاجمات قوم یاجوج و ماجوج، درخواست ذی القرنین برای نیرو و وساختن سد تصریح دارد و همه با افعال گذشته و بیان قطعی.

ب - شباهت‌های بین امام زمان، حضرت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام با ذی القرنین و یا هر شخص صالح دیگری، [که در روایات نیز بر آن تصریح شده است]، دلیل نمی‌شود که گفته شود این همان است. دقت کنیم که حضرت حجت عجل الله تعالی فرج الشریف، «بقیة الله» هستند، یعنی آخرین حجت، امام و خلیفة الله هستند، لذا وارث تمامی انبیا، رسولان، امامان و صالحین می‌باشند. از این رو از تمامی آنها مشخصاتی در آن حضرت وجود دارد. منتهی چون حضرات انبیا و اولیای الهی شناخته شده هستند، اما اسم و رسم و سلاله ذوالقرنین (ذی القرنین) بیان نشده، هر کس او را به هر کس که دوست دارد نسبت می‌دهد. یکی می‌گوید: کوروش است و دیگری می‌گوید: امام زمان (ع) است و ...!

اما اینها شباهت است، نه عینیت.

حدیث در شباهت‌های ایشان به رسولان علیهم السلام:

امام باقر علیه‌السلام، در مورد شباهت آن حضرت به انبیا و رسولان گذشته فرمودند:

«إِنَّ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ شَبَهًا مِنْ خَمْسَةِ مِنَ الرُّسُلِ يُونُسُ بْنُ مَتَّى وَ يَوْسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ...»؛ (کشف الغمه، ج 2، ص 523)

ترجمه: به راستی در قائم از آل محمد صلی الله علیه و آله شباهتی است به پنج تن از رسولان، یونس و یوسف و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین»

از فرمایشات حضرت مهدی علیه السلام، به هنگام ظهور:

امام صادق علیه‌السلام در حدیث مفصلی در خصوص ظهور ایشان در کعبه و بیاناتی که در ابتدا خواهند فرمود، به مفضل بن امر می‌فرماید:

«وَ سَيَدُنَا الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُسْنِدٌ ظَهَرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ وَ يَثْوُلُ: يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ آلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ وَ شَيْثَ، فَهَا أَنَا ذَا آدَمَ وَ شَيْثَ، آلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى نُوحٍ وَ وَليهِ سَامٌ فَهَا أَنَا ذَا نُوحٍ وَ سَامٌ ... آلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا فَهَا أَنَا ذَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ آلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْأئِمَّةِ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَهَا أَنَا ذَا الْأئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»

ترجمه: آقای ما قائم علیه السلام پشت خود را به کعبه تکیه زده می‌فرماید: ای خلائق! بیدار باشید! هر کس می‌خواهد آدم و شیث را ببیند، اینک منم آدم و شیث؛ بیدار باشید! هر کس می‌خواهد نوح و فرزندش سام را به تماشا نشیند، اینک منم نوح و سام؛ آگاه باشید! هر کس می‌خواهد ابراهیم و اسماعیل را ببیند، اینک منم ابراهیم و اسماعیل، بیدار باشید! کسی که می‌خواهد موسی و یوشع را بنگرد، اینک منم موسی و یوشع؛ آگاه باشید! هر کس می‌خواهد عیسی و شمعون را بنگرد، این منم عیسی و شمعون؛ بیدار باشید! هر کس می‌خواهد محمد و امیر

مؤمنان را بنگرد، اینک منم محمد و علی؛ بیدار باشید! و هر کس می‌خواهد حسن و حسین را بنگرد، اینک منم حسن و حسین؛ بیدار باشید! هر کس می‌خواهد امامان از فرزندان حسین را تماشا کند، اینک من همان [عصاره و وارث امامت] ائمه از فرزندان حسینم.»

خطای برداشت به خاطر عدم دقت در روایات و اقوال:

پس بدیهی است که ایشان وارث اسلاف و گذشتگان خود از عبادی الصالحون می‌باشند، نه این که خود ایشان هستند.

اما گاهی خطاهایی در فهم و برداشت از روایات و اقوال پدید می‌آید که ناشی از عدم دقت به متن و بیان است. به عنوان مثال ده‌ها مثال در شباهت حضرت مهدی علیه‌السلام با ذوالقرنین ذکر کرده‌اند؛ مثل:

۱ ذی‌القرنین پیامبر یا امام نبود، اما بر مردم حجت بود، و قائم علیه‌السلام نیز بر همه اهل عالم حجّت است. (برداشت از حدیث عیاشی) - منتهی دقت نمودند که اولاً فعل «بود» که ماضی است در مورد ذوالقرنین به کار می‌رود، ثانیاً سخن از دو نفر است و ثالثاً حضرت علیه‌السلام "امام" هستند، نه این که فقط حجت باشند.

۲ ذوالقرنین از قومش غیبتی طولانی داشت. قائم علیه‌السلام نیز غیبتش طولانی است. در حدیث احمد بن اسحاق از امام عسکری علیه‌السلام آمده که احمد از امام پرسید: چه سنتی از خضر و ذوالقرنین در او جاری است؟ فرمود: طول غیبت ای احمد...!

خب، دقت ندارند که حتی سؤال کننده قائل به این نبوده که هر دو یکی هستند، بلکه پرسیده: از "او" چه نشانی در حضرت (ع) است؟ امام نیز فرمودند که هر دو یکی هستند، بلکه فرمودند: غیبت طولانی شباهت و نشان مشترک بین این دو نفر است.

۳ بیان شده: «ذوالقرنین؛ بنا بر آنچه در قرآن کریم آمده به خاور و باختر زمین رسید. قائم علیه‌السلام نیز، همین طور خواهد بود. شیخ صدوق (ره) به سند خود از جابر انصاری روایت کرده که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: ذوالقرنین بنده صالحی بود که خداوند او را بر بندگان حجّت قرار داده بود، پس قوم خود را به سوی خدا و تقوی فراخواند، آنها بر او شاخ زدند که از نظرشان مدّتی غایب شد تا این که دربارش گفتند: هلاک شد یا در کدام بیابان رفت؟ سپس ظاهر شد و به سوی قومش بازگشت، ولی آنها بر شاخ دیگرش زدند، و در میان شما (=امت مسلمانان) یز کسی هست که بر سنت و روش او است، و به درستی که خداوند - عزوجل - ذوالقرنین را در زمین مکنت داد و برای او از هر چیزی سببی عنایت فرمود تا به شرق و غرب زمین رسید. خداوند - تبارک و تعالی - سنت او را در قائم از فرزندانم نیز جاری خواهد ساخت، تا به شرق و غرب زمین دست یابد، تا جایی که هیچ

آبگاه و جایگاهی از آن - هموار و ناهموار، کوه و دشت - باقی نماند مگر این که زیر پاهای او قرار دهد، و خداوند - عزوجل - گنجینه های زمین و معادن آن را برایش آشکار می سازد، و او را به وسیله رعب یاری می کند، و زمین را به او پر از عدل و قسط می نماید چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.» (کمال الدین: 2:394)

خب، در تمامی فرازهای این قول، تصریح شده که ذوالقرنین شخص معینی در گذشته بوده است و حضرت مهدی علیه السلام شخص دیگری است و مشخصاتی از او و احوالش برای آن حضرت نیز می باشد.

و همین طور است سایر احادیثی که شباهت های حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، به انبیا، رسولان، امامان و صالحان اشاره دارد، حتی در شکل صورت و قد و قامت، که شبیه ترین به حضرت رسول الله صلوات الله علیه و آله می باشند. و ایشان نیز فرمودند: من شبیه برادرم یوسف هستم، با این تفاوت که من نمکین تر از اویم و نیز در مورد حضرت علی اکبر علیه السلام آمده است که به لحاظ صورت، اخلاق و منطق، شبیه ترین به پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله بوده است. پس می توان نتیجه گرفت که حضرات رسول اکرم، یوسف، علی اکبر و امام زمان علیهم السلام، شبیه هم هستند، اما هر کدام شخصیت مستقلی دارند.

آیا فرهنگ صرفاً یک امر دینی است و فقط به متخصص دینی احتیاج دارد یا استفاده از تخصص های دیگر هم لازم است؟ 2. آیا کار فرهنگی لزوماً و حتماً باید زیر نظر یک عالم دینی باشد یا همین که چهارچوب و اصول درستی داشته باشد کافی است؟ 3. آیا اگر کسانی که تحصیلات علوم دینی ندارند، وارد عرصه کار فرهنگی شوند مرتکب خطا و گناه شده اند؟ 4. هنرمندان بسیاری هستند که وارد عرصه هنر شده اند ...

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

هم واژه "فرهنگ" تعاریف گسترده ای دارد و هم واژه "دین". پس، نه فرهنگ اختصاصی به "دین" دارد و نه "دین" اختصاصی به "اسلام" دارد.

استکبار، ظلم، فسق و فساد وقتی در بافت شخصیت یک فرد، یا جامعه، یا حکومتی نهادینه شد، می شود "فرهنگ" آنها - انواع و اقسام جهان بینی ها مادی، مکاتب الحادی و قوانین من درآوردی منطبق با آن جهان بینی ها نیز خودش "دین" است. کافران نیز دین دارند.

پس برای روشن شدن موضوع و یافتن پاسخ درست برای سؤال های فوق، باید حتماً به معانی این دو واژه توجه نمود.

فرهنگ و کار فرهنگی:

بنا به تعریفی، واژه‌ی «فرهنگ» به لحاظ لغت فارسی، یعنی کلمه «فرهنگ» از دو حرف «فره» به معنای «شکوه و عظمت» و «هنگ» از ریشه‌ی «سنگ» به معنی «کشیدن - وزن کردن» و «سنگینی» و «وقار» برگرفته شده است.

بنا به تعریفی دیگر: «فرهنگ» به مجموعه دانش، بینش و آداب و رویکردهای نظری (بینش و باور) و عملی (رفتار) یک شخص یا جامعه گفته می‌شود.

برخی دیگر فرهنگ را به معنای تمدن نیز گرفته‌اند و می‌گویند: فرهنگ مشتمل بر معارف، معتقدات، هنر، حقوق، اخلاق، رسوم و تمامی توانایی‌ها و عاداتی که بشر به عنوان عضوی از جامعه اخذ می‌نماید. پس هر فردی و هر جامعه‌ای می‌تواند فرهنگ خاص خود را داشته باشد و اختصاصی به اسلام ندارد. حتی فرهنگ به موارد جزئی نیز اطلاق می‌شود، چه به باورها و رفتارهای مثبت و چه منفی - مثلاً فرهنگ نماز، یا فرهنگ رشوه‌خواری - فرهنگ قناعت فرهنگ اسراف - فرهنگ ازدواج - فرهنگ طلاق و پس عرصه‌ی کار فرهنگی نیز به تناسب تمامی این معانی گسترده است و اختصاص به یک قشر خاص ندارد. فرهنگ آشپزی، فرهنگ خانه‌داری، فرهنگ سیاسی، فرهنگ اقتصادی، فرهنگ پوشش، فرهنگ تعاون و تعامل و ... ، همه انواع فرهنگ‌ها هستند که بشر خواه نا خواه در این عرصه‌ها فعال است.

فرهنگ دینی:

چنان که بارها بیان شده است، دین نیز اختصاصی به اسلام ندارد و اساساً در عالم "بی‌دین" وجود ندارد. چرا که هر شخص یا جامعه‌ای برخوردار از نوعی آگاهی و نگرش به عالم هستی است و بر اساس قوانینی منطبق بر آن بینش و گرایش خود عمل می‌کند. بنا بر این، اسلام دین است، تخیلیسم هم دین است، فراماسون هم دین است؛ و فرمود به کافران بگو شما خدای مرا عبادت نخواهید کرد و من نیز خدای شما را عبادت نخواهم کرد، پس «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِیَ دِینَ - دین شما برای خودتان، و دین من برای خودم / الکافرون، 6» یعنی آنها نیز دین خودشان را دارند.

اما گاه وقتی سخن از "دین" به میان می‌آید، منظور و مقصود همان دین مبین اسلام می‌باشد، پس وقتی گفته می‌شود "فرهنگ دینی"، معنا و مقصود هما "فرهنگ اسلامی" می‌باشد.

خب، بدیهی است که معلم، مروج و الگوی یک فرهنگ، خودش باید عالم و عامل بدان فرهنگ باشد [نه این که الزاماً روحانی باشد].

آیا کسی که هیچ آشنایی با ورزش ندارد، می‌تواند فرهنگ ورزش را ارتقا بخشد؟ آیا کسی که آشنایی با سلامتی و بهداشت ندارد، می‌تواند فرهنگ بهداشت عمومی را گسترش دهد؟ آیا کسی که هیچ آشنایی با فرهنگ آداب و

معاشرت و تعاون و تعامل ندارد - آشنایی با فرهنگ ازدواج و خانواده ندارد و ...، می تواند در این مسیرها گام مؤثری بردارد؟!

فرهنگ اسلام نیز همین طور است، منتهی با توجه به این که جهان بینی و شریعت اسلام، تمامی شئون فردی و اجتماعی را شامل می شود. پس نشر، استقرار، ثبات و گسترش آن نیز مستلزم علم معارف و احکام اسلامی است؛ و بدون شک هر کس بدون علم در مسیری گام بردارد، حتماً ناموفق خواهد بود.

یک حدیث:

به این حدیث بسیار گویا و شیوا از امام صادق علیه السلام که نظایری در بیانات نورانی امیرالمؤمنین علی و سایر ائمه اطهار علیهم السلام دارد، خوب دقت نمایید:

«الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا»

ترجمه: عمل کننده ی بی بصیرت چون کسی است که بیراهه می رود و شتابش جز به دورتر شدن او نمی انجامد. دقت کنیم که ایشان در این بیان نورانی، صرفاً به "علم" نیز تأکید نموده اند، بلکه "بصیرت"، یعنی عمق نگری در دانایی را مورد تأکید قرار داده اند و افزودند: هر کس بی بصیرت عمل کند، هر چه با شتاب تر هم برود، از مقصدش دورتر می شود.

*- البته منظور این نیست که همه باید بروند فقیه و مجتهد و آیت الله بشوند، همه بروند ملاصدرا و بوعلی و مرحوم آیت الله بهجت (رحمة الله علیهم) بشوند - بلکه یعنی هر کسی باید در عرصه ای که وارد می شود، به حد خودش و شعاع تأثیرش، علم و نیز بصیرت داشته باشد.

کار دین:

کار دین [البته مقصود همان دین الهی اسلام می باشد]، شناساندن مقصد حقیقی و هدایت و راهنمایی به سوی آن، می باشد.

این رشد و هدایت از سویی مستلزم معرفت و شناخت حقایق عالم هستی است و از سوی دیگر مستلزم شناخت و رعایت قوانین (احکام) هر کاری می باشد. حتی خود سازی اخلاقی هم احکام دارد، نماز و روزه هم احکام دارد، تهیه خوراک نیز احکام دارد، تجارت و معامله و هنر نیز احکام دارد و

پس، شاعر، رومان نویس، فیلم ساز، تاجر، سیاستمدار، همسر (زوج و زوجه) و ...، باید به حد خود با هدف آشنا باشد، در کار خود آن را قصد کنند و به سوی آن گام بردارند. لذا حتماً باید علم و بصیرت نیز داشته باشند. چه "علم" نظری در باورها و اعتقادات و چه علم عملی در احکام، چه تخصصی و فنی در اجرا.

انسان ها سه دسته هستند:

امیرالمؤمنین علیه السلام، انسان‌ها را از این لحاظ به سه دسته تقسیم می‌کنند: یا خودشان علم حقیقی دارند و مقصد نهای را خوب می‌شناسند - یا علم ندارند، اما چون جوای علم هستند، دنبال علم و عالم می‌روند و یا اسیر، دستخوش و بازیچه‌ی امواج و جویها قرار می‌گیرند.

«يَا كَمِيلَ بْنَ زِيَادٍ، إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَعْوَعِيَّةٌ فَخَيْرُهَا أَعْوَعَاهَا، فَاحْفَظْ عَنِّي مَا أَعْقُولُ لَكَ: النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ النَّجَاةِ، وَ هَمَّجٌ رَعَاغٌ، أَيْ تَبَاغٌ كُلُّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْحَقُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ» (نهج البلاغه، حکمت 139)

ترجمه: «ای کمیل، دل‌ها چونان ظرف‌هایند و بهترین آنها نگهدارنده‌ترین آنهاست. پس، هر چه می‌گویم به خاطر بسپار.

مردم سه دسته‌اند؛ عالمی ربّانی - و آموزنده‌ای (متعلم، جوای علم) که در راه راست گام برمی‌دارد - و دیگر همج الرعاع (مگس‌های کوچکی که روی گوش بدن گوسفند، خر یا سایر حیوانات می‌نشیند و با هر حرکتی، جا به جا می‌شود). آنها تبعیت کنندگان از هر آوازی (صدایی) هستند، به هر طرف که باد بوزد مایل می‌شوند (به قول امروز حزب باد هستند)؛ نه به فروغ نور دانش روشن شده‌اند و نه به رکن استواری پناه برده‌اند.»
پس آدمی، برای رشد، کمال در هر امری، به علم و عالم نیازمند است و اگر هدف او خداست و به دین اسلام متدین است، بی‌تردید به عالم دینی نیازمند است، خواه روحانی باشد یا غیر روحانی. هم چنان که یک فرد [هر چند دکترای فیزیک اتمی باشد]، برای حفظ سلامتی و یا بازیافت بهبود خود پس از بیماری، به پزشک نیازمند است.

فرهنگ‌سازی و کار فرهنگی اختصاصی به روحانیون ندارد:

مقام معظم رهبری:

«نخبگان موظفند، حوزه موظف است، دانشگاه موظف است، رسانه‌ها موظفند، تریبون‌دارها موظفند؛ مدیران بسیاری از دستگاه‌ها، بخصوص دستگاه‌هایی که با فرهنگ و تربیت و تعلیم سروکار دارند، موظفند؛ کسانی که برای دانشگاه‌ها یا برای مدارس برنامه‌ریزی آموزشی می‌کنند، در این زمینه موظفند؛ کسانی که سرفصل‌های آموزشی را برای کتاب‌های درسی تعیین می‌کنند، موظفند. اینها همه یک وظیفه‌ای است بر دوش همه. **باید ما**

همگی به خودمان نهب بزنیم. در این زمینه باید کار کنیم، حرکت کنیم.» [\(1391/7/24\)](#)
